

- اجرای قصاص و موانع آن در قانون مجازات اسلامی (دکتر محمد مصدق)..... ۳
- نگاهی علمی و کاربردی به صلاحیت‌های سازمان قضایی... (دکتر محمدرضا یزدانیان)..... ۱۲
- سوءاستفاده نماینده از اختیار و ضمانت اجرای آن (دکتر رسول ملکوتی)..... ۲۰
- برنامه‌های ارفاقی قبل از مرحله رسیدگی با تأکید بر قاعده معامله با متهم... (محمد شفیعی)..... ۳۲
- اندیشه‌های جرم‌شناسی بالینی از اندیشه تا عمل در مرحله تحقیقات... (الهام کتولی)..... ۴۲

* رویه قضایی

- آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور..... ۴۹
- نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه..... ۵۸
- نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح..... ۶۰

* حقوق برای همه

- با داوطلبان آزمون‌های حقوقی-قضایی..... ۶۲
- آشنایی با حقوق شهروندی..... ۶۴
- اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟..... ۶۶
- جدول (اصغر فراهانی)..... ۶۷

* فرهنگی

- امام علی (ع) صدای عدالت انسانی..... ۶۸
- داستان: باج خواهی (قهرمان مرادی)..... ۷۰

صاحب امتیاز: سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسئول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
مدیر اجرایی: حمید اسماعیل زاده
ویراستار علمی و ادبی: دکتر زهرا عبادی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
طراح گرافیک: نفیسه ضیائی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: ایرانچاپ



آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
 دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
 نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
 مقالات رسیده مسترد نمی‌شود.
 مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
 آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه
 شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
 صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
 تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
 دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail: dadrasi2010@yahoo.com

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق
 دکتر محمد جواد صفار
 دکتر سام سوادکوهی‌فر
 دکتر حمید دلیر
 دکتر جعفر صادق منش
 دکتر محمدرضا یزدانیان

اعضای هیئت تحریریه:
 حجت‌الاسلام و المسلمین شکرالله بهرامی
 حجت‌الاسلام و المسلمین محمد کاظم بهرامی
 حجت‌الاسلام و المسلمین محمد نیازی
 جناب آقای محمود صفری
 دکتر حسین میرمحمدصادقی
 دکتر سید محمد حسینی



در این موقعیت حساس، ایجاد تنش در جامعه ممنوع

در هشتم اردیبهشت‌ماه سال جاری و در آستانه ثبت نام داوطلبان ریاست جمهوری، شورای نگهبان مصوبه‌ای را در خصوص شرایط داوطلبان ریاست جمهوری به وزارت کشور ابلاغ کرد که پیشینه آن، مصوبه‌ای از سوی مجلس شورای اسلامی نبوده و بر اساس آن، داوطلبان ریاست جمهوری هنگام ثبت‌نام باید حداقلی از مدرک تحصیلی و سنوات و سوابق مدیریتی و نیز حداقل و حداکثری از سن را دارا باشند. مقدمه این مصوبه، طرح اصلاح موادی از قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران است که با اصلاحاتی در جلسه روز بیست و ششم اسفند ماه یک‌هزار و سیصد و نود و نه به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است؛ و شورای نگهبان با توجه به نامه شماره ۲۶۰۷-۹۹۰۰ مورخ ۱۴۰۰/۱/۲۱ در خصوص نظر هیئت عالی نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، بعضی از ایرادهای وارد شده از سوی این هیئت در خصوص مغایرت این مصوبه با سیاست‌های کلی نظام را به قوت خود باقی تشخیص داد و اعلام داشت که نتیجه مصوبه از این حیث با بند دوم از اصل یکصد و دهم قانون اساسی مغایرت دارد.

صرف نظر از انتقادهایی که در فضای مجازی بر مفاد شرایط لازم برای ثبت نام داوطلبان ریاست جمهوری وارد شد؛ که هیچ مصوبه‌ای مصون از انتقاد نیست، آنچه جای بحث دارد، مخالفت رئیس محترم جمهور با این مصوبه و صدور دستور به وزارت کشور مبنی بر ثبت نام داوطلبان در انتخابات ریاست جمهوری بر اساس قوانین موجود بود؛ این در حالی است که اصلاحیه مذکور برای اجرا به وزارت کشور ابلاغ شده است.

در تبیین این رویکرد شورای نگهبان و ارزیابی مخالفت دولت با اجرای مصوبه جدید شورای نگهبان، نکات زیر شایان توجه است: اولاً، شورای نگهبان مستند این مصوبه را جزء ۵ بند ۱۰ سیاست‌های کلی انتخابات ابلاغی مقام معظم رهبری اعلام کرده است که حسب آن، «تعریف و اعلام معیارها و شرایط لازم برای تشخیص رجل سیاسی، مذهبی و مدیر و مدبر بودن نامزدهای ریاست جمهوری» بر عهده شورای نگهبان قرار گرفته است؛

ثانیاً، مصوبه مورخ ۱۴۰۰/۲/۸ شورای نگهبان دارای پیشینه‌ای است که تاکنون از ایراد مصون بوده است و آن، مصوبه مورخ ۱۳۹۶/۱۰/۲۰ همین مرجع در خصوص شفاف‌سازی تعریف و اعلام معیارها و شرایط لازم برای تشخیص رجل سیاسی، مذهبی و مدیر و مدبر بودن نامزدهای ریاست جمهوری است؛ و مصوبه حاضر، به واقع اصلاح مصوبه سال ۱۳۹۶ است که به آن ایرادی نشده بود؛

ثالثاً، مستند قانونی دیگر برای توجیه این اقدام شورای نگهبان که در مقدمه ابلاغیه خطاب به دولت (وزارت کشور) نیز آمده است، بند ۹ از اصل یکصد و دهم و نیز اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که بر اساس اولی، «صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان برسد» و دومی نیز اعلام داشته است که رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد حسن سابقه و امانت و تقوا و مدیر و مدبر باشد انتخاب شود.

قید «قبل از انتخابات» در بند ۹ از اصل یکصد و دهم قانون اساسی به این مهم تصریح دارد که شورای نگهبان باید شرایط حداقلی را برای داوطلبان تعیین کند؛ شرایط و مدارک و مستنداتی که در صورت مفقود بودن، به ضرس قاطع می‌توان گفت که داوطلب و متقاضی ثبت نام برای انتخابات ریاست جمهوری، مصداق رجل مذهبی یا سیاسی موضوع اصل یکصد و پانزدهم نیست. از عبارت «قبل از انتخابات» در بند ۹ اصل یکصد و دهم همچنین استفاده می‌شود که وزارت کشور به عنوان مرجع ثبت نام داوطلبان ریاست جمهوری، باید شرایط لازم برای اثبات حداقل‌ها را احراز و مدارک و مستندات لازم برای آن را اخذ و فقط در این صورت نسبت به ثبت نام داوطلب و ارسال تقاضا به شورای نگهبان اقدام کند؛ استنباطی در راستای حفظ شأن شورای نگهبان؛ شأنی اجل از آن که ادعای «انا رجل» هر کسی را بررسی و اعلام نظر کند.

به نظر می‌رسد در این موقعیت حساس، به هر دلیلی جبهه‌گیری وزارت کشور در برابر شورای نگهبان به مصلحت نباشد. امیدواریم با همدلی، هماهنگی و همکاری همه ارکان نظام شاهد یک انتخابات پرشور باشیم که نتیجه آن انتخاب رئیس جمهوری شجاع و مقتدر برای حفظ ارزش‌های اسلامی باشد.

اجرای قصاص و موانع آن در قانون مجازات اسلامی



حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق، استاد دانشگاه و رئیس دیوان عدالت اداری

چکیده

در منابع فقهی و نیز از نگاه قانون «جنایت» به مفهوم اقدام علیه تمامیت جسمانی انسان، به لحاظ موضوع شامل سه قسم جنایت بر نفس، جنایت بر عضو و جنایت بر منفعت و از حیث میزان تأثیر اراده در آن به انواع عمد، شبه عمد و خطای محض تقسیم می‌شود. فصل اول از بخش چهارم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به بیان قواعد عمومی و اصول کلی حاکم بر هر یک از قصاص نفس و قصاص عضو پرداخته است. این نوشتار مواد ۴۳۳ تا ۴۳۸ قانون مجازات اسلامی را مورد بحث قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: قصاص، جنایت عمدی، ولی دم

ماده ۴۳۳: «اگر مجنی علیه یا همه اولیای دم پیش از قصاص یا در حین اجرای آن از قصاص مرتکب گذشت کنند، قصاص متوقف می شود و آنان ضامن خساراتی که در حین اجرای قصاص به مرتکب رسیده است نمی باشند و اگر برخی از آنان گذشت نمایند یا مصالحه کنند، خواهان قصاص باید پیش از اجرای قصاص سهم آنها را حسب مورد به آنان یا مرتکب بپردازد».

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون سابق مجازات اسلامی مشابهی نداشت و تقنین آن از ابداعات قانون گذار جدید است که در جهت رفع ابهامات و شبهات از قانون سابق مورد توجه قرار گرفته است.

نکات مربوط به این ماده

۱- چنانچه مجنی علیه یا همه اولیای دم هنگام اجرای قصاص گذشت خود را اعلام دارند؛ لیکن در اثر اجرای حکم مرتکب جنایت آسیبی دیده باشد، نه تنها مجنی علیه یا اولیای دم، بلکه هیچ کس ضامن آسیب وارده به او نمی باشد؛ زیرا مجنی علیه یا اولیای دم در مقام اعمال حق خصوصی خود بوده اند و حکم نیز در راستای حکم قانون گذار به اجرا گذاشته شده است.

۲- چنانچه هنگام اجرای حکم قصاص نفس برخی از اولیای دم گذشت خود را اعلام دارند؛ برخی درخواست دیه نمایند و برخی دیگر نیز خواهان ادامه اجرای حکم قصاص شوند، مطابق حکم مندرج در ماده ۴۲۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۱) که در قسمت اخیر ماده ۴۳۳ منعکس گردیده است، خواهان قصاص

باید پیش از اجرای قصاص سهم آنها را حسب مورد به آنان یا مرتکب جنایت پرداخت نماید.

۳- مرتکب جنایت عمدی که هنگام اجرای حکم قصاص همه اولیای دم (در جنایت بر نفس) یا مجنی علیه (در جنایات مادون نفس) نسبت به او اعلام گذشت نموده اند، حسب مورد مطابق با مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، به مجازات های تعزیری مقرر محکوم خواهد شد. از لحاظ مقررات شکلی نیز قاضی اجرای احکام کیفری در اجرای ماده ۴۹۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۲) مراتب را به دادگاه صادر کننده رأی قطعی اعلام و مطابق تصمیم دادگاه اقدام می نماید.



ماده ۴۳۴: «هرگاه کسی فردی را که مرتکب جنایت عمدی شده است فراری دهد، به تحویل وی الزام می شود. اگر در موارد قتل و جنایت بر عضو که منجر به قطع یا نقص عضو یا از بین رفتن یکی از منافع آن شده است، بازداشت فراری دهنده مؤثر در حضور مرتکب یا الزام فراری دهنده به احضار مرتکب باشد، دادگاه باید با درخواست صاحب حق قصاص تا زمان دستگیری مرتکب، فراری دهنده را بازداشت کند. اگر مرتکب پیش از دستگیری بمیرد یا دستگیری وی متعذر شود یا صاحب حق قصاص رضایت دهد، فراری دهنده آزاد می شود و صاحب حق قصاص در همه موارد قصاص نفس و عضو می تواند در صورت فوت مرتکب یا تعذر دستگیری او،

دیه را از اموال وی یا فراری دهنده بگیرد. فراری دهنده می تواند پس از پرداخت دیه برای دریافت آن به مرتکب رجوع کند».

پیشینه تقنینی

این ماده جایگزین ماده ۲۶۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ گردیده است که چنین مقرر نموده بود:

«هرگاه شخص یا اشخاصی محکوم به قصاص را رهایی دهند، موظف به تحویل دادن وی می باشند و هرگاه به تشخیص قاضی رسیدگی کننده در انجام وظیفه کوتاهی نماید و حبس وی مؤثر در الزام یا احضار باشد، تا زمان معرفی محکوم به حبس می گردد.

تبصره- چنانچه قاتل قبل از تحویل بمیرد یا به نحو دیگری تحویل وی متعذر شود، فرد فراری دهنده ضامن دیه مقتول است».

نکات مربوط به این ماده

۱- مبنای حکم مقرر در این ماده روایات است که از جمله آنها، روایت نقل شده از امام صادق علیه السلام است. حریز گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم شخصی مرتکب قتل عمد می شود. حاکم به پرونده او رسیدگی می کند و او را به اولیای مقتول می سپارد تا قصاص کنند. هنگام اجرای حکم قصاص، گروهی یورش می برند و قاتل را از چنگ اولیای مقتول نجات می دهند. امام علیه السلام فرمود: نظرم این است که آزاد کنندگان قاتل از دست اولیای مقتول بازداشت شوند تا قاتل را تحویل دهند. گفته شد: اگر قاتل مُرد و آنان هنوز در زندان بودند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر قاتل مُرد، آنان باید دیه بپردازند» (طباطبایی بروجردی، ۱۴۲۹، ۲۳/۸۷۵).

۲- مفاد این ماده صرفاً شامل مرتکبان جنایات عمدی است و لذا شخص یا اشخاصی که اقدام به فراری دادن مرتکب جنایت غیرعمدی نمایند، مشمول حکم مقرر در این ماده نخواهند شد.

۳- از اطلاق واژه «کسی» در ابتدای این ماده استفاده می‌شود که شخصیت فراری دهنده مؤثر در مقام نیست؛ بنابراین بستگان مرتکب یا مأموران مراقب و یا هر فرد دیگری که اقدام به فراری دادن مرتکب جنایت عمدی نماید، مشمول حکم مقرر در ماده ۴۳۴ قانون مجازات اسلامی خواهد بود.

۴- عمد در فراری دادن، شرط اعمال این ماده است و لذا چنانچه کوتاهی مأمور مراقب در انجام وظیفه منتهی به فرار کردن مرتکب جنایت عمدی شود، مأمور صرفاً مشمول مجازات تعزیری مقرر در ماده ۵۴۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵^(۳) خواهد بود.

۵- مفاد این ماده صرفاً در مواردی اعمال می‌شود که قتل و جنایت بر عضو منجر به قطع یا نقص عضو و یا از بین رفتن یکی از منافع آن شده است؛ بنابراین در صورتی که جنایت عمدی ارتكابی کمتر از آن موارد باشد و در فرض فراری دادن مرتکب، فراری دهنده مشمول حکم مقرر در این ماده نخواهد بود.

۶- بازداشت فراری دهنده مرتکب جنایت عمدی، مشروط به اجتماع دو شرط به این شرح است:

شرط نخست آنکه، بازداشت او مؤثر در حضور مرتکب یا الزام فراری دهنده به احضار مرتکب باشد. تشخیص این موضوع در اختیار مقام قضایی رسیدگی کننده به پرونده است که باید مستندات

خود مبنی بر مؤثر بودن بازداشت را ضمن صدور دستور بازداشت، صورت جلسه و در پرونده منعکس نماید. شرط دوم این است که صاحب حق قصاص درخواست بازداشت فراری دهنده را بنماید؛ بنابراین مادام که او درخواست بازداشت را مطرح ننموده است، مجوز قانونی برای بازداشت فراری دهنده موجود نیست و دادگاه رسیدگی کننده به پرونده نیز نفیاً یا اثباتاً با تکلیفی مواجه نخواهد بود.

۷- قسمت اخیر ماده ۴۳۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) بیان جامع‌تر حکم موضوع تبصره ماده ۲۶۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) می‌باشد و از ظاهر متن ماده استنباط می‌شود که با فوت مرتکب جنایت عمدی به هر دلیل؛ و یا در صورت متعذر شدن دستگیری او، صاحب حق قصاص می‌تواند دیه را از اموال مرتکب جنایت یا فراری دهنده مطالبه کند؛ که این امر به معنای مسئولیت تضامنی فراری دهنده و مرتکب جنایت در برابر صاحب حق قصاص است.^(۴) البته بدیهی است که در صورت مراجعه صاحب حق قصاص به فراری دهنده و وصول دیه از او، فراری دهنده نیز می‌تواند پس از پرداخت دیه، برای دریافت آن به مرتکب رجوع کند.

۸- فراری دادن اعم است از اینکه کسی به مباشرت اقدام به فراری دادن مرتکب جنایت نماید؛ مانند آنکه با حمله ور شدن به مأمور مراقب حین انتقال مرتکب به زندان یا دادگاه او را فراری دهد؛ و یا به تسبیب و با رفتارهایی از قبیل ارائه طریق و تسهیل فرار باشد؛ مانند اینکه نقشه فرار از راه‌های خروجی زندان را

در اختیار مرتکب جنایت قرار دهد و وسایل لازم را هم در اختیار او قرار دهد. ۹- به نظر می‌رسد که منظور از «مرتکب جنایت عمدی»، محکوم‌علیه است و فراری دهنده در صورتی مشمول مقررات این ماده قرار خواهد گرفت که فردی را که به حکم دادگاه محکوم شده است فراری دهد.

۱۰- برای روشن شدن مفاد این ماده، مراجعه به مواد ۵۴۹^(۵) و ۵۵۱^(۶) و ۵۵۳^(۷) قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ ضروری است؛ هرچند که به نظر می‌رسد بند «ب» ماده ۵۴۹ و بند «ب» ماده ۵۵۱ به واسطه همین ماده نسخ ضمنی شده است (آقایی‌نیا، ۱۳۹۲: ۳۲۱).

ماده ۴۳۵: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد، در خصوص قتل عمد ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر قتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود. چنانچه پس از اخذ دیه، دسترسی به مرتکب جنایت اعم از قتل و غیر قتل، ممکن نشود در صورتی که اخذ دیه به جهت گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی دم یا مجنی‌علیه محفوظ است، لکن باید قبل از قصاص دیه گرفته شده را برگرداند».

پیشینه تقنینی

این ماده جایگزین مواد ۲۵۹، ۲۶۰ و ۳۱۳ قانون سابق مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ گردیده است که چنین مقرر نموده بود:

ماده ۲۵۹: «هرگاه کسی که مرتکب قتل موجب قصاص شده است بمیرد قصاص و دیه ساقط می‌شود».

ماده ۲۶۰: «هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد، پس از مرگ قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مالی نداشته باشد از اموال نزدیک‌ترین خویشان او به‌نحو الاقرب‌الاقرب پرداخت می‌شود و چنانچه نزدیکانی نداشته باشد یا آنها تمکن نداشته باشند دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد».

ماده ۳۱۳: «دیه عمد و شبه‌عمد بر جانی است لکن اگر فرار کند از مال او گرفته می‌شود و اگر مال نداشته باشد از بستگان نزدیک او با رعایت الاقرب‌الاقرب گرفته می‌شود و اگر بستگانی نداشت یا تمکن نداشتند دیه از بیت‌المال داده می‌شود».

حکم موضوع ماده ۱۳ قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر مصوب ۱۳۹۴ نیز مرتبط با مفاد این ماده است. ماده ۱۳ قانون پیش‌گفته چنین مقرر داشته است:

«در مواردی که نسبت به آمر به معروف و ناهی از منکر جنایتی واقع شود و جانی شناسایی نشود و یا در صورت شناسایی به علت عدم تمکن مالی ناتوان از پرداخت دیه در مهلت مقرر باشد، در صورت تقاضای دیه از سوی مجنی‌علیه یا اولیای دم حسب مورد، پس از صدور حکم قطعی از سوی مرجع صالح قضایی،

دیه از محل تبصره ماده ۹ این قانون پرداخت می‌شود.

تبصره: هرگاه جانی شناسایی شود یا تمکن مالی پیدا کند، ستاد می‌تواند در صورت اذن مجنی‌علیه یا ولی وی حسب مورد نسبت به وصول دیه و خسارات مربوطه از طریق محاکم قضایی اقدام نماید».



فراری دادن اعم است از اینکه کسی به مباشرت اقدام به فراری دادن مرتکب جنایت نماید؛ مانند آنکه با حمله‌ور شدن به مأمور مراقب حین انتقال مرتکب به زندان یا دادگاه او را فراری دهد؛ و یا به تسبیب و با رفتارهایی از قبیل ارائه طریق و تسهیل فرار باشد؛ مانند اینکه نقشه فرار از راه‌های خروجی زندان را در اختیار مرتکب جنایت قرار دهد و وسایل لازم را هم در اختیار او قرار دهد.



نکات مربوط به این ماده

۱- مبنای حکم مقرر در این ماده روایات است.^(۸ و ۹)

۲- مطابق مفاد این ماده، در صورتی که مرتکب قتل عمدی فرار کند و به او دسترسی حاصل نشود؛ یا اینکه به هر نحو فوت کند، با درخواست صاحب حق دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها و یا عدم تمکن عاقله، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. در صورتی که فرد فراری یا متوفی مرتکب جنایات مادون نفس شده باشد، دیه

از بیت‌المال پرداخت خواهد شد.

۳- حکم مندرج در قسمت اخیر ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) منطبق با اصول است: «... چنانچه پس از أخذ دیه، دسترسی به مرتکب جنایت اعم از قتل و غیر قتل ممکن شود، در صورتی که أخذ دیه به جهت گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی دم یا مجنی‌علیه محفوظ است لکن باید قبل از قصاص دیه گرفته شده را برگرداند»، در انطباق حکم این ماده با اصول باید گفت: با دسترسی به مرتکب جنایت عمدی، موجبات تبدیل قصاص به دیه از بین رفته است و همان مجازات اصلی (قصاص) ثابت می‌شود و صاحب حق قصاص نیز در صورتی که خواهان قصاص باشد، باید دیه‌ای که گرفته است را به مجنی‌علیه یا اولیای دم (حسب مورد) مسترد نماید؛ زیرا نسبت به آن استیفاء کننده ناروا محسوب می‌شود. البته در صورتی که صاحب حق قصاص از حق خود گذشت نموده باشد، حق قصاص برای او محفوظ نخواهد ماند و نمی‌تواند با دسترسی به مرتکب از گذشت خود عدول کند و خواهان اجرای حکم قصاص گردد؛ زیرا مطابق با قسمت اخیر ماده ۱۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «... عدول از گذشت مسموع نیست».

۴- مفاد این ماده صرفاً «جنایات عمدی» را شامل می‌شود؛ بنابراین در صورتی که در جنایات غیرعمدی مرتکب فرار کند و دسترسی به او ممکن نباشد یا اینکه به هر دلیل فوت کند، حکم مقرر در این ماده جاری نخواهد شد.

۵- به‌نظر می‌رسد که در شمول مفاد این ماده، نوع مرگ اعم از خودکشی یا قتل و یا فوت تأثیری در قضیه ندارد.^(۱۰)

۶- پرسش: چنانچه فردی که هویت وی معلوم نیست، به کسی جرحی وارد آورد و فرار کند، آیا مستند به این ماده می‌توان دیه مجنی‌علیه را از بیت‌المال تأمین نمود؛ یا اینکه شمول مفاد ماده منوط به معلوم بودن هویت مرتکب و سپس فرار وی می‌باشد؟

پاسخ: به نظر می‌رسد با استنباط از ملاک این ماده مانعی برای پرداخت دیه از بیت‌المال وجود ندارد.

۷- تفاوت قابل توجه میان ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نسبت به مواد ۲۵۹، ۲۶۰ و ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) آن است که در قانون سابق چنانچه مرتکب قتل عمد فوت می‌کرد، قصاص و دیه (هر دو) ساقط می‌شد و صرفاً در صورت فرار او، قصاص به دیه تبدیل می‌گردید؛ لیکن قانون جدید با تبعیت از قول مشهور فقهای امامیه، در هر دو فرض عدم دسترسی به جانی به علت مرگ^(۱۱) یا فرار مرتکب جنایت عمدی، قصاص نفس یا مادون نفس، قصاص را ساقط و حکم به دیه داده است.

۸- در خصوص نحوه تصمیم‌گیری قضایی نسبت به مفاد این ماده باید گفت: اولاً، با توجه به اینکه مطابق ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)، فوت متهم یا محکوم‌علیه تنها در مجازات‌های شخصی از موجبات موقوفی تعقیب است، بنابراین در مواردی که متهم یا محکوم‌علیه که به موجب قانون ملزم به پرداخت دیه جنایت می‌باشد، در هر یک از مراحل دادرسی اعم از تحقیقات مقدماتی، محاکمه و اجرای حکم فوت کند، این امر مانع از رسیدگی به موضوع دیه نبوده و دادسرا و دادگاه

حسب مورد می‌باید تصمیم مقتضی را اتخاذ نمایند. بدیهی است که حکم به پرداخت دیه از ماترک قاتل یا عاقله و یا بیت‌المال، حسب مورد باید با رعایت مقررات مذکور در مواد ۴۳۵ و ۴۷۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) صادر گردد؛



در جایی که قصاص از زن حامل جایز باشد به منزله تحمیل مجازات بر حمل نیز می‌باشد که فاقد توجیه عقلانی است. همچنین هرگاه محکوم دارای طفل رضیع باشد؛ به گونه‌ای که بیم به مخاطره افتادن حیات طفل در صورت اجرای حکم باشد تا رفع خطر از طفل اجرای حکم به تأخیر خواهد افتاد؛ چرا که وقتی به منظور رعایت احوال جنین اجرای قصاص معوق می‌گردد، تعویق آن در جهت رعایت حال طفلی که حیات مستقر پیدا کرده است به طریق اولی می‌باشد.



ثانیاً، در صورتی که متهم در مراحل تحقیقات مقدماتی که توسط دادسرا صورت می‌پذیرد فوت کند، همان طور که در بالا بیان شد، این امر مانع از رسیدگی در خصوص موضوع دیه نبوده و دادسرا پس از انجام تحقیقات لازم، چنانچه مورد را از مصادیق پرداخت دیه از سوی عاقله و یا برداشت از ماترک و یا پرداخت از بیت‌المال دانست، مراتب را با اتخاذ ملاک از ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در دادگاه صالح و بدون صدور کیفرخواست مطرح می‌نماید.^(۱۲)

اجرای قصاص نفس

ماده ۴۳۶: «قصاص نفس فقط به شیوه‌های متعارف که کمترین آزار را به قاتل می‌رساند جایز است و مثله کردن او پس از قصاص ممنوع و موجب دیه و تعزیرات مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» است».

پیشینه تقنینی

این ماده جانشین ماده ۲۶۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است که چنین مقرر نموده بود:

«قصاص با آلت کند و غیر برنده که موجب آزار مجرم باشد ممنوع است و مثله او نیز جرم است».

همچنین ماده ۴۹ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱، مقرره‌ای نظیر ماده مذکور پیش‌بینی نموده بود؛ با این تفاوت که در انتهای ماده بدون تصریح به وصف مجرمانه مثله کردن قاتل، این چنین مقرر داشته بود:

«... همچنین مثله او حرام است».

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده که موضوع آن از مسائل مورد اتفاق فقها است، در مقام بیان عدم ایذاء قاتل در اجرای قصاص و نیز جرم بودن مثله کردن^(۱۳) او پس از اجرای حکم قصاص است.

۲- مطابق حکم مندرج در ماده ۴۳۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، اجرای قصاص نفس مستلزم رعایت دو شرط است که باید توأمان موجود باشد؛ به گونه‌ای که با فقدان هر یک از آن دو شرط، نه تنها اجرای قصاص به لحاظ شرعی جایز نمی‌باشد، بلکه مطابق با قانون مجازات اسلامی جرم بوده و مستوجب پرداخت دیه و مجازات تعزیری خواهد بود. آن دو شرط از قرار ذیل است:

نخست، استفاده از شیوه‌های متعارف و مرسوم در اجرای قصاص؛

دوم، رساندن کمترین آزار به قاتل در جریان اجرای قصاص.

۳- ماده ۴۰ آیین‌نامه مصوب ۹۸/۳/۲۶ رئیس قوه قضاییه مربوط به نحوه اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع اجباری و منع اقامت در محل یا محل‌های معین موضوع ماده ۵۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در بیان شیوه اجرای قصاص نفس به گونه‌ای که جامع شروط دوگانه مذکور باشد، چنین مقرر داشته است: «مجازات‌های اعدام و قصاص نفس به صورت حلق آویز و از طریق طناب دار و یا به شیوه دیگری که کمترین آزار را برای محکوم داشته باشد، اجرا می‌شود».

۴- پرسش: قسمت اخیر ماده مورد بحث، مجازات تعزیری مثله کردن قاتل پس از اجرای قصاص نفس را به قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) ارجاع نموده است؛ لیکن با مراجعه به قانون مذکور، مقرره‌ای که مجازات این رفتار مجرمانه را معین نموده باشد، ملاحظه نگردید. لذا در خصوص تکلیف قضیه ابهام است.

پاسخ: به نظر می‌رسد اشاره قانون‌گذار به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» مبتنی بر مسامحه است؛ واقع امر آن است که دیه مثله کردن قاتل پس از اجرای قصاص در مواد ۷۲۲ و ۷۲۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۴) و مجازات تعزیری آن رفتار مجرمانه به عنوان جنایت بر میت یا هتک حرمت وی نیز در ماده ۷۲۷ همین قانون^(۵) تعیین شده است. مطابق ماده ۷۲۷: «هرگاه شخصی

به‌طور عمدی جنایتی بر میت وارد سازد یا وی را هتک نماید، علاوه بر پرداخت دیه یا ارش جنایت به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش محکوم می‌شود».

ماده ۴۳۷: «زن حامله که محکوم به قصاص نفس است، نباید پیش از وضع حمل قصاص شود. اگر پس از وضع حمل نیز بیم تلف طفل باشد، تا زمانی که حیات طفل محفوظ بماند قصاص به تأخیر می‌افتد».



چنانچه قاضی اجرای احکام به طریق مقتضی از جمله اخذ تأمین لازم نسبت به بازگشت محکوم جهت اجرای حکم اطمینان حاصل نماید، می‌تواند با اخذ تأمین مناسب و صورت جلسه کردن موضوع، موجبات آزادی محکوم را فراهم آورد؛ لیکن در صورتی که به هیچ طریقی نتواند از بازگشت محکوم در صورت آزادی اطمینان حاصل نماید و تنها راه برای دسترسی بعدی به محکوم، محبوس نگاه داشتن او باشد، باید با صورت جلسه کردن این موضوع، محکوم را تا زمان اجرای حکم در حبس نگاه داشت.



پیشینه تقنینی

این ماده با عبارات مناسب‌تری جایگزین ماده ۲۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است که چنین مقرر داشته بود: «زن حامله که محکوم به قصاص است نباید قبل از وضع حمل قصاص شود و پس از وضع حمل چنانچه قصاص موجب هلاکت طفل باشد باید به تأخیر افتد

تا خطر مرگ از طفل برطرف گردد». ماده ۴۸ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ نیز عیناً مطابق با ماده اخیر تقنین یافته بود.

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در مقام بیان محدودیت اجرای حکم قصاص نسبت به زن حامله است و مادام که زن باردار محکوم به قصاص وضع حمل ننموده است، امکان اجرای حکم قصاص وجود ندارد. همچنین پس از وضع حمل و تا زمانی که حیات طفل وابسته به حیات مادر است، اجرای حکم قصاص به تأخیر خواهد افتاد.

۲- مانع موقتی پیش‌بینی شده در این ماده جهت اجرای حکم قصاص، مشروط به مشروع بودن جنین زن حامله نمی‌باشد و همین میزان که مشخص شود زن محکوم به قصاص باردار است، اجرای حکم قصاص به تعویق خواهد افتاد؛ در بیان علت باید گفت هدف شارع مقدس و قانون‌گذار از وضع این حکم، جلوگیری از اسراف در قتل است و این رعایت غرض نیز مشروط به هیچ شرطی نگردیده است.

۳- علت توقف اجرای حکم آن است که تنها زن حامل محکوم به قصاص است و اقتضای عدالت و اصل شخصی بودن جرایم و مجازات‌ها آن است که مجازات تنها بر محکوم تحمیل شود. در جایی که قصاص از زن حامل جایز باشد به منزله تحمیل مجازات بر حمل نیز می‌باشد که فاقد توجیه عقلانی است. همچنین هرگاه محکوم دارای طفل رضیع باشد؛ به گونه‌ای که بیم به مخاطره افتادن حیات طفل در صورت اجرای حکم باشد تا رفع خطر از طفل اجرای حکم به تأخیر خواهد افتاد؛ چرا که وقتی به‌منظور رعایت احوال

جنین اجرای قصاص معوق می‌گردد، تعویق آن در جهت رعایت حال طفلی که حیات مستقر پیدا کرده است به طریق اولی می‌باشد (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۰۳/۴۱).
۴- مفاد این ماده از مسائل مورد اتفاق فقها است. صاحب جواهر در این باره چنین فرموده است: همچنین اجرای حکم قصاص نسبت به زنی که باردار است، از مصادیق اسراف در قتل محسوب می‌شود که امام صادق علیه‌السلام بدان اشاره نموده است و در مقدمه این فصل بیان گردید (عاملی، ۱۴۱۴، ۹۵/۱۹).

۵- پرسش: با عنایت به حکم موضوع قسمت اخیر ماده ۴۳۷ قانون مجازات اسلامی مبنی بر اینکه: «اگر پس از وضع حمل نیز بیم تلف طفل باشد تا زمانی که حیات طفل محفوظ بماند، قصاص به تأخیر می‌افتد»، مدت زمانی که می‌توان اجرای حکم قصاص مادر را برای حفاظت از حیات طفل او به تأخیر انداخت، چگونه مشخص می‌شود؟

پاسخ: قانون در این خصوص ساکت است؛ لیکن به نظر می‌رسد مطابق با قسمت دوم ماده ۶ آیین‌نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق،^(۱۶) دو سال پس از وضع حمل، حداکثر مدت زمانی است که می‌توان اجرای حکم قصاص نفس را به تعویق انداخت.

۶- تأخیر در اجرای حکم قصاص زن باردار پس از وضع حمل، صرفاً در فرضی تجویز گردیده است که قصاص مادر موجب هلاکت طفل او شود؛ بنابراین چنانچه به طریق مقتضی بتوان از حیات طفل محافظت به عمل آورد و یا در مواردی که وجود مشقت و تضییقات ناشی از نبود مادر موجب

هلاکت طفل نباشد، مانعی برای اجرای حکم قصاص تلقی موجود نیست. علت این امر نیز روشن است؛ چرا که قصاص در زمره حقوق الناس قرار دارد و با وجود درخواست اولیای دم، دلیلی برای به تأخیر انداختن آن در غیر از موارد مصرح در قانون وجود ندارد.

۷- در صورت ادعای زن محکوم به قصاص یا بستگان او مبنی بر بارداری، قاضی اجرای احکام مکلف است از طریق ارجاع امر به پزشکی قانونی یا پزشک معتمد، تحقیقات لازم را به عمل آورد و در صورت اثبات ادعای آنها، بر اساس مفاد ماده مورد بحث اقدام نماید.

چنانچه مجنی‌علیه یا همه‌اولیای دم هنگام اجرای قصاص گذشت خود را اعلام دارند؛ لیکن در اثر اجرای حکم مرتکب جنایت آسیبی دیده باشد، نه تنها مجنی‌علیه با اولیای دم، بلکه هیچ کس ضامن آسیب وارده به او نمی‌باشد؛ زیرا مجنی‌علیه یا اولیای دم در مقام اعمال حق خصوصی خود بوده‌اند و حکم نیز در راستای حکم قانون‌گذار به اجرا گذاشته شده است.

۸- پرسش: با عنایت به اینکه قانون‌گذار نسبت به زن باردار محکوم به قصاص تا پیش از وضع حمل و رفع بیم تلف طفل او تعیین تکلیف ننموده است، آیا در این فرض می‌توان او را حبس نمود یا اینکه باید تا زمان رفع بیم تلف و فراهم شدن موجبات اجرای حکم آزاد شود؟

پاسخ: رویه غالب در شعب اجرای احکام آن است که محکوم را در حبس نگاه می‌دارند تا زمان اجرای حکم

فرا رسد. به نظر می‌رسد که در پاسخ باید میان دو فرض قائل به تفکیک شد. چنانچه قاضی اجرای احکام به طریق مقتضی از جمله اخذ تأمین لازم نسبت به بازگشت محکوم جهت اجرای حکم اطمینان حاصل نماید، می‌تواند با اخذ تأمین مناسب و صورت جلسه کردن موضوع، موجبات آزادی محکوم را فراهم آورد؛ لیکن در صورتی که به هیچ طریقی نتواند از بازگشت محکوم در صورت آزادی اطمینان حاصل نماید و تنها راه برای دسترسی بعدی به محکوم، محبوس نگاه داشتن او باشد، باید با صورت جلسه کردن این موضوع، محکوم را تا زمان اجرای حکم در حبس نگاه داشت.

در تأیید این دیدگاه می‌توان به نظر امام خمینی (ره) نیز استناد نمود که در فرض غایب بودن بعضی یا همه اولیای دم و معطل ماندن اجرای قصاص اظهار داشته‌اند: «ظاهر آن است که زندانی نمودن جانی تا آمدن غایب جایز باشد؛ در صورتی که در معرض فرار باشد» (موسوی خمینی، ۱۳۸۹: ۵۷۰/۲).

۹- چنانچه اولیای دم یا مجری حکم قصاص با علم به بارداری زن مبادرت به اجرای حکم قصاص نسبت به او نماید، مطابق با ماده ۳۰۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۱۷) به پرداخت دیه جنین محکوم می‌شود. افزون بر این، طبق ماده ۶۲۲ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵^(۱۸) به حبس از یک تا سه سال محکوم خواهد شد. در فرض مقابل، یعنی در صورتی که اولیای دم یا مجری حکم قصاص از بارداری زن محکوم به قصاص مطلع نباشند، مسئولیتی متوجه آنان نخواهد بود.

ماده ۴۳۸: «اگر پس از اجرای قصاص نفس قاتل زنده بماند، حق قصاص برای ولی دم محفوظ است لکن اگر وی را به گونه‌ای که جایز نیست قصاص کرده باشد، در صورتی که قاتل آسیب ببیند مشروط به شرایط قصاص عضو از جمله عدم خوف تلف ولی دم، قاتل حق قصاص عضو او را دارد و حق قصاص نفس نیز برای ولی دم باقی است ولی قبل از اجرای قصاص نفس، قاتل باید حق خود را استیفاء، مصالحه یا گذشت کند. لکن اگر ولی دم نخواهد دوباره قصاص کند، قاتل حق قصاص او را ندارد. اگر قاتل برای فرار از قصاص نفس حاضر به گذشت، مصالحه و استیفاء حق خود نشود، با شکایت ولی دم از این امر، دادگاه مدت مناسبی را مشخص و به قاتل اعلام می‌کند تا ظرف مهلت مقرر به گذشت، مصالحه یا مطالبه قصاص عضو اقدام کند. در صورت عدم اقدام او در این مدت، ولی دم به تعزیر مقرر در قانون محکوم می‌شود و با مطالبه او قصاص نفس اجرا می‌گردد و حق قصاص عضو برای ورثه جانی محفوظ است».

پیشینه تقنینی

حکم موضوع ماده ۴۳۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در قوانین و از جمله قانون سابق مجازات اسلامی (۱۳۷۰) فاقد سابقه است و وضع آن از نوآوری‌های شایسته قانون‌گذار جدید در جهت رفع خلأ از قوانین سابق محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- حکم موضوع این ماده در مقام بیان ثبوت حق قصاص نفس برای ولی دم و

نیز ثبوت حق قصاص عضو برای قاتل در فرض زنده ماندن او پس از اجرای حکم قصاص نفس می‌باشد.

۲- وضع این ماده منطبق با مبانی فقهی و اصول حقوقی است که در مواد مختلف این کتاب به تناسب بحث به آنها اشاره شد.

۳- مقصود قانون‌گذار از تصویب این مقرر، آن است که:

اولاً، چنانچه پس از اجرای تشریفات قصاص نفس معلوم شود که قاتل همچنان زنده است، حق قصاص اولیای دم ساقط نشده و می‌توانند به صورت مجدد مبادرت به اجرای حکم نمایند؛ چه اینکه «اجرای قصاص نفس مقید به سلب حیات از مرتکب (قاتل) است و صرف اجرای مراسم اعم از آنکه با حلق آویز کردن به چوبه‌دار، شلیک با اسلحه آتشین، اتصال الکتریسیته یا به هر نحو دیگری باشد، مادام که منتهی به مرگ مرتکب نگردد و قاتل زنده بماند، حق قصاص برای ولی دم محفوظ است» (آقایی نیا، ۱۳۹۲: ۳۲۸)؛ ثانیاً، در صورتی که اولیای دم به شیوه‌ای غیر قانونی اقدام به اجرای حکم قصاص قاتل نموده باشند و آن شیوه منتهی به مرگ او نگردد؛ مانند آنکه با استفاده از اسلحه آتشین به قاتل شلیک کنند و موجب از کار افتادگی عضوی از اعضای او گردند یا نظیر اینکه قاتل را مورد ضرب و جرح شدید قرار دهند و به برخی از اعضای او آسیب برسانند، به رغم عدم سقوط حق قصاص نفس اولیای دم، قاتل نیز با اجتماع دو شرط حق قصاص عضو دارد:

- طبق نظر پزشکی قانونی ثابت شود که قاتل به واسطه اقدامات اولیای دم آسیب دیده است؛

- شرایط قصاص عضو از جمله عدم خوف تلف ولی دم موجود باشد. ثالثاً، ثبوت حق قصاص عضو برای قاتل مادامی است که اولیای دم نسبت به اجرای حق قصاص نفس خود باقی باشند؛ بنابراین چنانچه ولی دم نخواهد دوباره قصاص کند، قاتل نیز حق قصاص عضو او را ندارد.

رباعاً، در صورتی که اولیای دم بر اجرای حق قصاص نفس خود اصرار داشته باشند، پیش از اجرای مجدد حکم قصاص نفس قاتل باید نسبت به حق قصاص عضو خود در مدتی معقول و منطقی تعیین تکلیف نماید که آیا می‌خواهد آن را استیفاء کند یا تصمیم به مصالحه یا اعلام گذشت دارد. چنانچه قاتل در مدتی مناسب تصمیم خود را اعلام ننماید، با اعتراض اولیای دم نسبت به این موضوع، دادگاه صالح رأساً مهلت مناسبی را تعیین می‌کند و چنانچه با انقضای مدت مذکور قاتل همچنان تعیین تکلیف ننموده باشد، ضمن اعلام جرم ارتكابی توسط ولی دم به مرجع قضایی صالح جهت تعقیب او نسبت به آسیبی که در اجرای قصاص غیر قانونی به قاتل وارد نموده است، با مطالبه او قصاص نفس اجرا می‌شود. همچنین مطابق با ماده ۴۱۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۱۹) حق قصاص عضو اولیای دم برای ورثه جانی محفوظ است. ۴- منظور از «تعزیر مقرر برای اولیای دمی که به صورت غیر قانونی مبادرت به اجرای حق قصاص نفس خود نموده است» در ماده ۴۴۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) ناظر بر ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ است.

پی‌نوشت‌ها:

۱۰- نظریه مشورتی شماره ۷/۹۳/۲۵۱ مورخ ۱۳۹۳/۲/۱۰ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۱۱- نظریه مشورتی شماره ۷/۲۵۱ مورخ ۱۳۹۳/۲/۱۰ اداره حقوقی قوه قضاییه: «ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در خصوص پرداخت دیه از اموال جانی به علت مرگ او صراحت دارد ...».

۱۲- نظریه مشورتی شماره ۷/۹۳/۶۴۲ مورخ ۱۳۹۴/۳/۱ اداره حقوقی قوه قضاییه. ۱۳- مثله کردن به معنای بریدن بعضی از اعضا است. در فرهنگ لغت نیز مثله کردن در معانی گوش یا بینی کسی را بریدن، شکنجه دادن و عقوبت کردن وارد شده است (معین، ۱۳۸۷: ۹۶۸).

۱۴- ماده ۷۲۲: «دیه جنایت بر میت، یک دهم دیه کامل انسان زنده است مانند جدا کردن سر از بدن میت که یک دهم دیه و جدا کردن یک دست یک بیستم دیه و هر دو دست یک دهم دیه و یک انگشت یک صدم دیه کامل دارد. دیه جراحات وارده به سر و صورت و سایر اعضا و جوارح میت به همین نسبت محاسبه می‌شود. تبصره - دیه جنایت بر میت به ارث نمی‌رسد بلکه متعلق به خود میت است که در صورت مدیون بودن وی و عدم کفایت ترکه، صرف پرداخت بدهی او می‌گردد و در غیر این صورت برای او در امور خیر صرف می‌شود».

۱۵- ماده ۷۲۳: «هرگاه آسیب وارده بر میت دیه مقدر نداشته باشد، یک دهم ارش چنین جنایتی نسبت به انسان زنده محاسبه و پرداخت می‌گردد».

۱۶- «... بعد از وضع حمل چنانچه به تجویز پزشک قانونی یا پزشک معتمد و تأیید قاضی صادر کننده حکم یا دادستان مربوط، اجرای حکم موجب لطمه به سلامتی طفل به سبب قطع شیر مادر باشد؛ که در این صورت اجرای مجازات تا رسیدن طفل به سن دو سالگی به تعویق خواهد افتاد».

۱۷- «جنایت عمدی بر جنین هرچند پس از حلول روح باشد موجب قصاص نیست. در این صورت مرتکب علاوه بر پرداخت دیه به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود. تبصره - اگر جنینی زنده متولد شود و دارای قابلیت ادامه حیات باشد و جنایت قبل از تولد منجر به نقص یا مرگ او پس از تولد شود و یا نقص او بعد از تولد باقی بماند، قصاص ثابت است».

۱۸- «هرکس عالماً عامداً به واسطه ضرب یا ادیت و آزار زن حامله موجب سقط جنین وی شود، علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد به حبس از یک تا سه سال محکوم خواهد شد».

۱۹- ماده ۴۱۹: «اجرای قصاص و مباشرت در آن حسب مورد حق ولی دم و مجنی‌علیه است که در صورت مرگ آنان، این حق به ورثه ایشان منتقل می‌شود و باید پس از استیذان از مقام رهبری از طریق واحد اجرای احکام کیفری مربوط انجام گیرد».

فهرست منابع:

۱- آقایی‌نیا، حسین، حقوق کیفری اختصاصی: جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران: انتشارات میزان، چاپ ۱۱، ۱۳۹۲

۲- طباطبایی بروجردی، آقا حسین، منابع فقه شیعه، برگردان: مهدی حسینیان قمی و م، صبور، جلد ۲۳، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، چاپ نخست، ۱۴۲۹ هـ. ق

۳- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، جلد ۱۰، تهران: انتشارات فراہانی، ۱۳۶۵

۴- عاملی، محمد بن حسن (حر عاملی)، وسائل الشیعه فی تحصیل مسائل الشریعه، جلد ۱۹، قم، موسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۴ هـ. ق

۵- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران: انتشارات ماه، چاپ نخست، ۱۳۸۷

۶- موسوی خمینی (ره)، سید روح‌الله، تحریر الوسیله (ترجمه)، جلد ۲، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ ۳، ۱۳۸۹

۷- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، جلد ۴۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ ۷، ۱۴۰۴ هـ. ق

۱- «در هر حق قصاصی اگر بعضی از صاحبان آن، خواهان دیه باشند یا از قصاص مرتکب گذشت کرده باشند، کسی که خواهان قصاص است باید نخست سهم دیه دیگران را در صورت گذشت آنان به مرتکب و در صورت درخواست دیه به خود آنان بپردازد».

۲- ماده ۴۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «هرگاه قاضی اجرای احکام کیفری رأی صادره را از لحاظ قانونی لازم الاجرا نداند، مراتب را با اطلاع دادستان به دادگاه صادرکننده رأی قطعی اعلام و مطابق تصمیم دادگاه اقدام می‌کند».

۳- ماده ۵۴۸ قانون مجازات اسلامی: «هرگاه مأموری که موظف به حفظ و ملازمت یا مراقبت متهم یا فرد زندانی بوده در انجام وظیفه مسامحه و اهمالی نماید که منجر به فرار وی شود، به شش ماه تا سه سال حبس یا جزای نقدی از سه تا هجده میلیون ریال محکوم خواهد شد».

۴- شایان ذکر است که تبصره ماده ۲۶۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) نیز عبارتی استفاده نموده بود که افاده مسئولیت تضامنی را می‌کرد. مطابق این تبصره: «چنانچه قاتل قبل از تحویل بمیرد یا به‌نحو دیگری تحویل وی متعذر شود، فرد فراری دهنده ضامن دیه مقتول است».

۵- بند «ب» ماده ۵۴۹: «هرکس مأمور حفظ یا مراقبت یا ملازمت زندانی یا توقیف‌شده‌ای باشد و مساعدت در فرار نماید یا راه فرار او را تسهیل کند یا برای فرار وی تبانی و مواضعه نماید به ترتیب ذیل مجازات خواهد شد: ... ب- اگر زندانی محکوم به قصاص یا توقیف شده متهم به قتل مستوجب قصاص باشد، عامل فرار موظف به تحویل دادن وی می‌باشد و در صورت عدم تحویل زندانی می‌شود و تا تحویل وی در زندان باقی می‌ماند و چنانچه متهم غیباً محاکمه و برائت حاصل کند و یا قتل شبه‌عمد یا خطئی تشخیص داده شود، عامل فرار به مجازات تعیین شده در ذیل بند «الف» محکوم خواهد شد و اگر فراری فوت کند و یا تحویل وی ممنوع شود، چنانچه محکوم به قصاص باشد فراری دهنده به پرداخت دیه به اولیای دم مقتول محکوم خواهد شد ...».

۶- بند «ب» ماده ۵۵۱: «اگر عامل فرار از مأمورین مذکور در ماده ۵۴۹ نباشد و عامداً موجبات فرار اشخاصی که قانوناً زندانی یا دستگیر شده‌اند را فراهم آورد به طریق ذیل مجازات خواهد شد: ... ب- اگر زندانی محکوم به قصاص باشد، عامل فرار موظف به تحویل دادن وی می‌باشد و در صورت عدم تحویل زندانی می‌شود و تا تحویل وی در زندان باقی می‌ماند. چنانچه فراری فوت کند و یا تحویل وی ممنوع شود فراری دهنده به پرداخت دیه به اولیای دم مقتول محکوم خواهد شد ...».

۷- ماده ۵۵۳: «هرکس شخصی را که قانوناً دستگیر شده و فرار کرده یا کسی را که متهم است به ارتکاب جرمی و قانوناً امر به دستگیری او شده است مخفی کند یا وسایل فرار او را فراهم کند به ترتیب ذیل مجازات خواهد شد: چنانچه کسی که فرار کرده محکوم به اعدام یا رجم یا صلب یا قصاص نفس و اطراف و یا قطع ید بوده مجازات مخفی کننده یا کمک کننده او در فرار، حبس از یک تا سه سال است و اگر محکوم به حبس دائم یا متهم به جرمی بوده که مجازات آن اعدام یا صلب است محکوم به شش ماه تا دو سال حبس خواهد شد و در سایر حالات مجازات مرتکب یک ماه تا یک سال حبس خواهد بود. تبصره - در صورتی که احراز شود فرد فراری دهنده و یا مخفی کننده یقین به بی‌گناهی فرد متهم یا زندانی داشته و در دادگاه نیز ثابت شود از مجازات معاف خواهد شد».

۸- «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ قَرَّرَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذَ مِنْهُ وَإِلَّا أَخَذَ مِنَ الْأَقْرَبِ فَلَا قَرَبَ» (طوسی، ۱۳۶۵: ۱۵۵/۱۰).

۹- «حَرِيزَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا فَدَفَعَ إِلَى الْوَالِي فَدَفَعَهُ الْوَالِي إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ لِيَقْتُلُوهُ فَوُتِبَ عَلَيْهِمْ قَوْمٌ فَخَلَصُوا الْقَاتِلَ مِنْ أَيْدِي الْأَوْلِيَاءِ فَقَالَ أَرَى أَنْ يَخْبَسَ الَّذِينَ خَلَصُوا الْقَاتِلَ مِنْ أَيْدِي الْأَوْلِيَاءِ حَتَّى يَأْتُوا بِالْقَاتِلِ قِيلَ فَإِنْ مَاتَ الْقَاتِلَ وَهُمْ فِي السِّجْنِ فَقَالَ: إِنْ مَاتَ فَلَيْسَ بِالدِّيَةِ (همان: ۲۲۳).

نگاهی علمی و کاربردی به صلاحیت‌های سازمان قضایی نیروهای مسلح با تأکید بر صلاحیت‌های جدید آن

قسمت اول



دکتر محمدرضا یزدانیان، مستشار قضایی و مدرس دانشگاه

چکیده

در بین محاکم اختصاصی ایران، فقط دادگاه‌های نظامی جایگاه قانون اساسی دارند. لزوم سرعت و قاطعیت در رسیدگی به جرایم کارکنان نیروهای مسلح، حفظ اسرار سازمان‌های نظامی و انتظامی و رسیدگی تخصصی به جرایم نیروهای مسلح به لحاظ تفاوت ماهیت جرایم نظامی با سایر جرایم، از جمله علل و اهداف تشکیل دادگاه‌های نظامی است. برابر اصل ۱۷۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ و ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳ جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی کارکنان نیروهای مسلح در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود. علاوه بر جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی، به استناد مواد ۱ و ۲ قانون تعیین حدود صلاحیت دادرسی و دادگاه‌های نظامی کشور مصوب ۱۳۷۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام و همچنین تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح، جرایم زیر نیز در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود: «جرایم حین خدمت و جرایم مرتبط با سلاح و مهمات کارکنان نیروهای مسلح، جرایم امنیتی نظامیان در زمان اشتغال و یا مرتبط با زمان اشتغال تا پنج سال پس از پایان خدمت، جرایمی که در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی کشف شود، جرایم اسرای ایرانی عضو نیروهای مسلح و نیز جرایم اسرای بیگانه در مدت اسارت، جرایم کارکنان وزارت اطلاعات که مرتبط با اطلاعات طبقه‌بندی شده و یا تخلف از وظایف قانونی آنان باشد، جرایم امنیتی مرتبط با خدمت کارکنان قراردادی نیروهای مسلح، جرایم مرتبط با اطلاعات طبقه‌بندی شده نیروهای مسلح توسط کسانی که در تأمین تجهیزات و تسلیحات با نیروهای مسلح همکاری دارند و جرایم مربوط به وظایف انتظامی، حفاظتی و به‌کارگیری سلاح و مهمات کارکنان یگان‌های حفاظت دستگاه‌های اجرایی».

واژگان کلیدی: دادگاه‌های نظامی، جرایم خاص نظامی و انتظامی، صلاحیت ذاتی، صلاحیت اضافی، توسعه صلاحیت

درآمد

یکی از موضوعات مهم دادرسی کیفری، صلاحیت مرجع قضایی رسیدگی کننده به دعوی کیفری است که در سلسله اصول بنیادین و مهم دادرسی منصفانه از آن تحت عنوان «اصل صالح بودن دادگاه» یاد می شود. «صلاحیت کیفری عبارت است از شایستگی و اختیاری که به موجب قانون برای مراجع جزایی، جهت رسیدگی به امور کیفری، واگذار شده است» (آخوندی، ۱۳۶۸: ۲۱۷).

حقوقدانان قوانین و مقررات ناظر بر امر صلاحیت کیفری را از قواعد آمره و مربوط به نظم عمومی و جامعه می دانند و اعتقاد دارند که بر اساس نظریه صلاحیت کیفری، اراده و تصمیمات اشخاص، مقامات و مراجع کیفری نباید تأثیری در تغییر اصول آن داشته باشد. در امور کیفری، عدم رعایت قواعد و مقررات راجع به صلاحیت حتی با توافق یکدیگر تجویز نشده است و نادیده گرفتن این قواعد، جز در موارد استثنایی مصرح در قانون، نقض حکم یا قرار صادره از سوی مراجع تالی توسط دادگاه های عالی را در بر دارد (آشوری، ۱۳۸۷: ۴۹).

مهم ترین اثر مترتب بر رسیدگی مراجع قضایی غیر صالح به خصوص از نظر صلاحیت ذاتی، ارزش نداشتن و معتبر نبودن تصمیمات آنان است به نحوی که با ضمانت اجرای بطلان و نقض آرای مربوط مواجه می شود. علمای برجسته حقوق کیفری، اقدامات و تصمیمات مرجعی را که صلاحیت ندارد، فاقد ارزش و اعتبار قضایی و اقدامی لغو و مخدوش و باطل می دانند. در بین اقسام صلاحیت کیفری از حیث ارتباط با استانداردهای دادرسی منصفانه، صلاحیت ذاتی از اهمیت خاصی برخوردار است، چرا یک مرجع قضایی وارد حوزه اختیارات و شایستگی مرجعی می شود که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی

ذاتاً و اساساً ممنوعیت ورود به آن حوزه را دارد. در قانون آیین دادرسی کیفری تعریفی از صلاحیت ذاتی ارائه نشده است، اما حقوقدانان ضوابط و معیارهای متعددی را جهت تشخیص صلاحیت ذاتی محاکم عنوان نموده اند. از جمله می توان به ضوابط نوع جرم (نظامی یا عمومی) و موضوع دعوا (کیفری یا حقوقی) اشاره نمود. از نظر تئوری های آیین دادرسی کیفری، به اعتقاد عده ای از صاحب نظران حقوق جزا، نوع جرم نخستین و ساده ترین ضابطه برای تعیین صلاحیت مراجع کیفری است (آخوندی، پیشین: ۲۲۴).

علاوه بر صلاحیت ذاتی مراجع قضایی کیفری و نقش مهم و اساسی آن از منظر دادرسی منصفانه و رعایت حقوق متهم، تعیین صلاحیت اضافی برای دادگاه های اختصاصی که تحت عنوان «توسعه صلاحیت» نمود پیدا می کند نیز از این حیث که موجب محدودیت صلاحیت ذاتی محاکم عمومی می شود از اهمیت خاصی برخوردار است.

برابر اصل ۱۷۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ و ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳ جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی کارکنان نیروهای مسلح در دادگاه های نظامی رسیدگی می شود. علاوه بر جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی نظامیان، جرایم دیگری نیز به استناد تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری تحت عنوان صلاحیت های اضافی در سازمان قضایی رسیدگی می شود. در معیت محاکم نظامی، دادسرای نظامی انجام وظیفه می کند. دادستانی و دادگاه های نظامی بخشی از قوه قضاییه کشور و مشمول

اصول مربوط به این قوه هستند. در بین محاکم اختصاصی ایران، فقط دادگاه های نظامی جایگاه قانون اساسی دارند. لزوم سرعت و قاطعیت در رسیدگی به جرایم کارکنان نیروهای مسلح، حفظ اسرار سازمان های نظامی و انتظامی و رسیدگی تخصصی به جرایم نیروهای مسلح به لحاظ تفاوت ماهیت جرایم نظامی با سایر جرایم، از جمله علل و اهداف تشکیل دادگاه های نظامی است.

بند اول - مستندات صلاحیت های ذاتی و اضافی سازمان قضایی نیروهای مسلح

قوانین و مقررات ناظر بر صلاحیت های ذاتی و اضافی دادسراها و دادگاه های نظامی عبارت اند از:

- ۱- اصل ۱۷۲ قانون اساسی؛^(۱)
- ۲- ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح؛^(۲)
- ۳- ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح؛^(۳)
- ۴- مواد ۱ و ۲ قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه های نظامی کشور مصوب سال ۱۳۷۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام؛^(۴)
- ۵- بند «۴» ماده ۱۰ دستورالعمل تشکیل یگان های حفاظت در دستگاه های اجرایی موضوع تبصره ماده ۳۵ قانون احکام دائمی برنامه های توسعه کشور؛^(۵)
- ۶- اجازه های خاص امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری.

بند دوم - مصادیق صلاحیت های ذاتی و اضافی سازمان قضایی نیروهای مسلح

با توجه به قوانین و مقررات یاد شده، جرایم زیر در دادسراها و دادگاه های نظامی رسیدگی می شود:

- ۱- جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی اعضای نیروهای مسلح؛

۲- جرایم حین خدمت اعضای نیروهای مسلح؛

۳- جرایم امنیتی نظامیان در زمان اشتغال و یا مرتبط با زمان اشتغال تا پنج سال پس از پایان خدمت؛

۴- جرایم کارکنان وزارت اطلاعات در صورتی که مرتبط با وظایف قانونی آنان و یا اطلاعات طبقه‌بندی شده، باشد؛

۵- جرایمی که در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی، کشف شود؛

۶- جرایمی که اسرای ایرانی عضو نیروهای مسلح و یا اسرای بیگانه در مدت اسارت مرتکب می‌گردند؛

۷- جرایم کارکنان یگان‌های حفاظت در دستگاه‌های اجرایی در صورتی که در راستای وظایف انتظامی، حفاظتی و به‌کارگیری سلاح و مهمات باشد؛

۸- کلیه جرایم امنیتی مرتبط با خدمت برای نیروهای مسلح، از ناحیه کارکنان قراردادی و یا کسانی که به‌طور موقت در خدمت نیروهای مسلح یا سازمان‌ها، مؤسسات و شرکت‌های وابسته به آن هستند؛

۹- جرایم مرتبط با اطلاعات طبقه‌بندی شده نیروهای مسلح، از ناحیه اشخاصی که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم نسبت به تأمین تجهیزات و تسلیحات نیروهای مسلح همکاری دارند؛

۱۰- کلیه جرایم مرتبط با سلاح و مهمات توسط کارکنان شاغل در نیروهای مسلح.^(۶)

منظور از اعضای نیروهای مسلح از لحاظ اعمال مقررات کیفری «کارکنان ثابت (پایور)، پیمانی، وظیفه، بسیجی و قراردادی خرید خدمت» می‌باشد.^(۷)

نظامیان، کارمندان و محصلان از مصادیق کادر ثابت (پایور) می‌باشند. کادر ثابت به کارکنانی اطلاق می‌شود که برای انجام خدمت مستمر در نیروهای مسلح استخدام می‌شوند. کارکنان پیمانی نیز

افراد هستند که خدمت پیمانی خود را به‌صورت نظامی یا کارمند برابر مقررات استخدامی نیروهای مسلح انجام می‌دهند.^(۸)

کارکنان یاد شده و همچنین کارکنان خرید خدمت که به‌طور موقت در خدمت نیروهای مسلح هستند و خدمت مشخصی را برابر قرارداد معینی انجام می‌دهند و طبق قوانین استخدامی در مدت مزبور از اعضای نیروهای مسلح محسوب می‌شوند، مشمول قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح می‌باشند.^(۹) در این قسمت از نوشتار نکات مهم و کاربردی صلاحیت‌های ده‌گانه سازمان قضایی به شرح فوق را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم.



حقوقدانان قوانین و مقررات ناظر بر امر صلاحیت کیفری را از قواعد آمره و مربوط به نظم عمومی و جامعه می‌دانند و اعتقاد دارند که بر اساس نظریه صلاحیت کیفری، اراده و تصمیمات اشخاص، مقامات و مراجع کیفری نباید تأثیری در تغییر اصول آن داشته باشد. در امور کیفری، عدم رعایت قواعد و مقررات راجع به صلاحیت حتی با توافق یکدیگر تجویز نشده است و نادیده گرفتن این قواعد، جز در موارد استثنایی مصرح در قانون، نقض حکم یا قرار صادره از سوی مراجع تالی توسط دادگاه‌های عالی را در بر ندارد.



الف- رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی اعضای نیروهای مسلح

رسیدگی دادگاه‌های نظامی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی

نظامیان، مهم‌ترین مصداق صلاحیت ذاتی دادگاه‌های موصوف می‌باشد که در اصل ۱۷۲ قانون اساسی، ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ و ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳، به‌صراحت ذکر شده است. صلاحیت ذاتی یاد شده بر مبنای معیار و ضابطه نوع جرم (جرم نظامی) می‌باشد. رسیدگی به جرایم خاص نظامی و انتظامی با فلسفه وجودی تشکیل محاکم نظامی نیز مطابقت دارد.

کیفیت و ماهیت خاص جرایم نظامی، لزوم اجرای کیفرهای سنگین، نیاز به تسریع در رسیدگی، دفاع به‌موقع و مؤثر از حیات نظامی کشور و حفظ اسرار نظامی که ارتباط مستقیم با امنیت داخلی و خارجی دارد، لزوم شرکت نظامیان در این‌گونه دادرسی‌ها را به خوبی توجیه می‌کند (شیخ، ۱۳۹۲: ۷۹۲) و از این حیث رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی نظامیان در دادگاه‌های نظامی مغایرتی با موازین دادرسی منصفانه ندارد.

با توجه به تبصره «۲» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳، منظور از جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی، جرایمی است که اعضای نیروهای مسلح در ارتباط با وظایف و مسئولیت‌های نظامی و انتظامی که طبق قانون و مقررات به عهده آنان است، مرتکب گردند. نظریه تفسیری شورای نگهبان در پاسخ به استفسار شورای عالی قضایی نسبت به معنای «جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی مذکور در اصل ۱۷۲ قانون اساسی» بدین شرح است: «مفهوم کلی جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی روشن است و محتاج به تفسیر

نیست و منظور تخلفاتی است که مأمور نظامی یا انتظامی در ارتباط با وظایف خاص خود مرتکب می‌شود و وظایف خاص و حدود آن را قانون عادی معین می‌نماید» (فتحی، ۱۳۹۶: ۱۴).

لازم به ذکر است که برابر تبصره «۱» ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲، جرایم نظامی و انتظامی کارکنان نیروهای مسلح که در سازمان‌های دیگر خدمت می‌کنند نیز در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود، اما جرایم عمومی کارکنان موصوف و همچنین جرایمی که مرتبط با مسئولیت‌های اداری آنان می‌باشد، اما در ارتباط با وظایف خاص نظامی یا انتظامی کارکنان موصوف نیست، در دادگاه‌های عمومی رسیدگی می‌گردد.

ب- رسیدگی به جرایم امنیتی و جرایم حین خدمت کارکنان نیروهای مسلح

مستند قانونی رسیدگی به جرایم حین خدمت و امنیتی اعضای نیروهای مسلح، تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳، است که مقرر می‌دارد: «رسیدگی به جرایمی که امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری اجازه فرموده‌اند در دادگاه‌ها و دادرسهای سازمان قضایی نیروهای مسلح رسیدگی شود، مادامی که از آن عدول نشده، در صلاحیت این سازمان است». در سال ۱۳۷۳ سازمان قضایی نیروهای مسلح از رئیس قوه قضاییه درخواست نمود که از مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا کسب اجازه شود که، «جرایم امنیتی و جرایم حین خدمت کارکنان نیروهای مسلح در سازمان قضایی رسیدگی شود». متعاقب آن قوه قضاییه مراتب موافقت فرمانده کل قوا را به سازمان قضایی ابلاغ نمود. بر اساس این اجازه: «سازمان قضایی

نیروهای مسلح مجاز است به کلیه جرایم امنیتی و جرایم در حین خدمت کارکنان نیروهای مسلح رسیدگی نماید». همچنین برابر اجازه اخیر مقام معظم رهبری، جرایم امنیتی نظامیان تا پنج سال پس از پایان خدمت به شرطی که مرتبط با زمان اشتغال آنان باشد نیز در سازمان قضایی رسیدگی می‌شود.

با توجه به اینکه تبصره «۱» ماده ۵۹۷ پس از سیر مراحل قانونی تصویب و در راستای اصل ۵۷ قانون اساسی^(۱) به تأیید شورای نگهبان رسیده است، از حیث رعایت «اصل صالح بودن دادگاه» ابهام قانونی نسبت به مقررات تبصره یاد شده در مورد صلاحیت رسیدگی دادگاه‌های نظامی به جرایم امنیتی و حین خدمت کارکنان نیروهای مسلح وجود ندارد.

۱- رسیدگی به جرایم امنیتی کارکنان نیروهای مسلح در زمان اشتغال یا مرتبط با زمان اشتغال تا پنج سال پس از پایان خدمت^(۲)

منظور از جرایم امنیتی اعضای نیروهای مسلح، جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور است. جرایم موصوف در مواد ۱۷ الی ۲۸ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ و مواد ۴۹۸ الی ۵۱۲ قانون تعزیرات و همچنین در برخی از قوانین خاص جزایی بیان شده است. جرایم علیه امنیت کشور، به جرایمی گفته می‌شود که ضرر و زیان و نتیجه سوء آنها به طور مستقیم متوجه مصالح عالیه مملکت، استقلال، تمامیت ارضی، منافع عمومی ملت، دفاع ملی کشور، امنیت، موقعیت سیاسی داخلی و خارجی حکومت و مناسبات خارجی مملکت با سایر کشورها گردد (یزدانیان، ۱۳۹۰: ۴۹).

نحوه ارتکاب جرایم امنیتی اعضای نیروهای مسلح در چهار فرض به شرح زیر قابل تصور است:

فرض اول: جرم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور در حین خدمت و یا به سبب خدمت و در ارتباط با وظایف و مسئولیت‌های خاص نظامی و انتظامی اعضای نیروهای مسلح است که در این صورت رسیدگی دادگاه‌های نظامی به جرم موصوف با اصل ۱۷۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح مطابقت دارد؛ مانند اینکه، مسئول حفظ و نگهداری اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده، مفاد اسناد و مدارک یاد شده را در زمان خدمت به نحوی در اختیار دشمن و یا افرادی که صلاحیت دسترسی به آنها را ندارند، قرار دهد.

فرض دوم: جرم ارتكابی امنیتی با وظایف و مسئولیت‌های خاص نظامی مرتکب ارتباط دارد، لیکن در خارج از زمان خدمت اتفاق می‌افتد، مانند اینکه فرد نظامی اطلاعات و یا اسناد خیلی محرمانه مرتبط با مسئولیت شغلی خود را در خارج از وقت اداری در اختیار بیگانگان قرار دهد.

فرض سوم: جرم امنیتی حین خدمت ارتکاب نمی‌یابد و ارتباطی هم با وظایف خاص شغلی مرتکب ندارد؛ مانند اینکه، یک نفر نظامی در خارج از وقت کاری خود، اطلاعات سری مربوط به انرژی هسته‌ای را که به نحوی از سازمان‌های ذی‌ربط تحصیل کرده است، در اختیار دشمن قرار دهد و یا علیه نظام فعالیت تبلیغی کند.

فرض چهارم: جرم امنیتی مرتبط با وظایف و مسئولیت‌های زمان اشتغال می‌باشد، لیکن زمان ارتکاب آن تا پنج سال پس از پایان خدمت است.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا این فرض شامل کارکنان وظیفه نیز می‌گردد؟

در پاسخ باید گفت: هر چند برابر مقررات استخدامی نیروهای مسلح، پرسنل وظیفه نیز از اعضای نیروهای مسلح محسوب می‌شوند، اما مصادیق پایان خدمت مذکور در قوانین استخدامی نیروهای مسلح «بازنشستگی، بازخریدی، استعفا، معافیت از خدمت، اخراج و اتمام قرارداد»، ناظر بر کارکنان موصوف نیست و از طرفی اصل بر این است که به کارگیری سربازان وظیفه در امور اداری به خصوص در حوزه اسناد طبقه‌بندی شده، ممنوع است و به تبع آن جرایم ارتكابی آنان در این مورد و آسیب‌پذیری امنیتی سازمان‌های نظامی نیز از لحاظ آماری در حدی نیست که نیاز به اخذ تدبیر و اجازه خاص برای رسیدگی سازمان قضایی باشد. علاوه بر مراتب یاد شده، در پیشنهاد اولیه ستاد کل در این خصوص از واژه «بازنشستگی» که ناظر بر کارکنان رسمی است استفاده شده بود که به پیشنهاد سازمان قضایی این واژه تبدیل به «پایان خدمت» شد. در نتیجه به نظر می‌رسد مقررات موصوف شامل کارکنان وظیفه نگردد. نکته دیگر قابل ذکر این است که فرض چهارم صرفاً شامل آن دسته از جرایم امنیتی می‌شود که مرتبط با وظایف و مسئولیت‌های زمان اشتغال باشد و شامل سایر جرایم امنیتی نظامیان در زمان رهایی از خدمت نمی‌گردد.

فرض‌های دوم، سوم و چهارم به عنوان صلاحیت‌های اضافی سازمان قضایی نیروهای مسلح، مشمول مقررات تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳ می‌گردد و از نظر تطبیق با مفاد اصل ۱۷۲ قانون اساسی، توسعه صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های نظامی محسوب می‌شود.

۲- رسیدگی به جرایم حین خدمت کارکنان نیروهای مسلح

در حقوق کیفری نیروهای مسلح جرایم حین خدمت تعریف نشده است. در تعریف جرایم موصوف می‌توان گفت: منظور از جرایم حین خدمت، جرایم عمومی کارکنان نیروهای مسلح است که ارتباطی با وظایف خاص نظامی و انتظامی آنان نداشته، لیکن در زمان اشتغال به خدمت ارتكاب می‌یابند.

جرایم علیه امنیت کشور، به جرایمی گفته می‌شود که ضرر و زیان و نتیجه سوء آنها به طور مستقیم متوجه مصالح عالیه مملکت، استقلال، تمامیت ارضی، منافع عمومی ملت، دفاع ملی کشور، امنیت، موقعیت سیاسی داخلی و خارجی حکومت و مناسبات خارجی مملکت با سایر کشورها گردد.

جزو جرایم مذکور در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نبوده و مختص اعضای نیروهای مسلح نمی‌باشد و امکان وقوع آنها توسط افراد عادی هم وجود دارد (رضوی، ۱۳۸۶: ۴۱۹).

برخی از جرایم عمومی حین خدمت، ممکن است در ارتباط با به سبب خدمت باشد. به عنوان مثال، اگر فرد نظامی در زمان خدمت، اسناد مربوط به استراحت پزشکی یا غیبت خود را جعل کند، جرم ارتكابی در ارتباط با خدمت وی است. برعکس بعضی از جرایم زمان خدمت ارتباطی با مسئولیت شغلی مرتکب ندارند. مثلاً دو نفر از کارکنان وظیفه در محل غذاخوری و یا باشگاه یگان با انگیزه شخصی یکدیگر را مورد ضرب و جرح و یا اهانت قرار دهند. در هر حال همه جرایم عمومی حین خدمت کارکنان نیروهای مسلح به استناد مقررات قانونی مورد اشاره به عنوان یکی از مصادیق صلاحیت‌های اضافی سازمان قضایی نیروهای مسلح، در دادسراها و دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود، هرچند که جرم ارتكابی از جمله جرایمی باشد که در صلاحیت ذاتی دادگاه‌های انقلاب است؛ مانند جرایم مربوط به مواد مخدر. نظریه مشورتی کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح مؤید مراتب مزبور است^(۱۳) (معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی، ۱۳۹۵: ۳۲۰).

البته رسیدگی محاکم نظامی به جرایم عمومی حین خدمت که نظامیان در ارتباط با خدمت و یا به سبب آن مرتکب می‌شوند، به لحاظ ضرورت‌ها و رعایت منافع و مصالح سازمانی از جمله حفظ اسرار نیروهای مسلح و همچنین ارتباط آن با امور خدمتی قابل توجیه و دفاع است. در مجموع مقررات تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم

البته اکثر جرایم خاص نظامی و انتظامی نیز در زمان خدمت واقع می‌شود، اما چون به این جرایم، تحت عنوان خاص «جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی» که در بند «الف» بدان پرداخته شد، رسیدگی می‌شود، از شمول تعریف «جرایم حین خدمت» موضوع تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳، خارج است. جرایم حین خدمت، جرایمی هستند که کارکنان نیروهای مسلح در حین خدمت و بدون ارتباط با وظایف و مسئولیت‌های نظامی و انتظامی مرتکب می‌شوند. این جرایم

نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳، از حیث رسیدگی به جرایم عمومی حین خدمت کارکنان نیروهای مسلح، فراتر از اصل ۱۷۲ قانون اساسی است و توسعه صلاحیت محسوب می‌شود؛ زیرا بر اساس اصل موصوف، به جرایم عمومی کارکنان نیروهای مسلح یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. رسیدگی دادگاه‌های نظامی به جرایم عمومی حین خدمت نظامیان، متهم را تابع مقررات افتراقی دادرسی جرایم نیروهای مسلح می‌نماید.

پ- رسیدگی به جرایم کارکنان وزارت اطلاعات

مستند قانونی رسیدگی به جرایم کارکنان وزارت اطلاعات نیز تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳، است. در سال ۱۳۶۶ رئیس وقت دیوان عالی کشور به سازمان قضایی نیروهای مسلح ابلاغ نمود که پیرو درخواست مورخ ۱۳۶۶/۹/۲۰ وزیر اطلاعات و نظر به ضرورت حفظ اطلاعات و اسناد طبقه‌بندی شده جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی (ره)، موافقت نمودند که جرایم کارکنان وزارت اطلاعات در دو مورد زیر در سازمان قضایی رسیدگی شود:

الف- جرایم مربوط به تخلف پرسنل اطلاعات از وظایف قانونی آنان؛

ب- سایر جرایم آنان، در مواردی که پرونده مربوط مشتمل بر اطلاعات طبقه‌بندی شده و اسرار جمهوری اسلامی ایران باشد. در سایر موارد پرونده با قرار عدم صلاحیت باید به مراجع قانونی ارسال شود. تشخیص موارد فوق به عهده رئیس یا معاونین سازمان قضایی نیروهای مسلح است. در سال ۱۳۷۰ متعاقب درخواست

رئیس وقت قوه قضاییه، مقام معظم رهبری اجازه دادند که موارد یادشده به خاطر حفظ اطلاعات، همچنان لازم است برابر روال سابق در سازمان قضایی نیروهای مسلح رسیدگی شود.^(۱۳)

فلسفه اصلی رسیدگی دادگاه‌های نظامی به جرایم کارکنان وزارت اطلاعات در دو مورد یادشده، حفظ اطلاعات و حراست و صیانت از اسرار جمهوری اسلامی ایران می‌باشد که با فلسفه و علل توجیهی تشکیل و رسیدگی محاکم نظامی تطبیق دارد. همچنین از لحاظ رعایت «اصل صالح بودن دادگاه نظامی» با توجه به تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳، ایرادی به رسیدگی محاکم نظامی وارد نیست؛ اما از لحاظ مطابقت با اصل ۱۷۲ قانون اساسی، رسیدگی دادگاه‌های نظامی به جرایم کارکنان وزارت موصوف که غیرنظامی می‌باشند و از اعضای نیروهای مسلح محسوب نمی‌شوند، توسعه صلاحیت محسوب می‌شود.

در ماده ۷۱ قانون استخدامی وزارت اطلاعات مصوب سال ۱۳۷۴ آمده است: «مستخدمین وزارتخانه اعم از شاغلین و بازنشستگان و منفصلین از خدمت مکلفاند هنگام خروج از کشور، از وزارتخانه مجوز لازم را اخذ نمایند. در غیر این صورت، تخلف به‌عنوان لغو دستور محسوب گردیده و پس از معرفی به محاکم صالحه قضایی، مفاد ماده ۲۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح (ماده ۳۸ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲، مصوب سال ۱۳۸۲) در مورد آنها اجرا خواهد شد». همچنین در ماده ۸۴ قانون یادشده، مقرر شده است: «رسیدگی به اتهامات امنیتی و سیاسی مستخدمین وزارتخانه به عهده محاکم صالحه قضایی است. در سایر موارد، جرایم

عمومی مستخدمین در دادگاه‌های عمومی رسیدگی می‌شود». صرف نظر از ایرادهایی که به نحوه نگارش و تدوین مواد موصوف وارد است، ظاهر و مفاد مواد ۷۱ و ۸۴ دلالت بر رسیدگی به جرایم لغو دستور، امنیتی و سیاسی کارکنان وزارت اطلاعات در دادسراها و دادگاه‌های نظامی دارد. چون جرم لغو دستور از جرایم خاص نظامی است و رسیدگی به آن در صلاحیت ذاتی دادگاه‌های نظامی می‌باشد. از طرف دیگر، عبارت مذکور در تبصره ماده ۸۴، مبنی بر «در سایر موارد، جرایم عمومی مستخدمین در دادگاه‌های عمومی رسیدگی می‌شود»، حکایت از آن دارد که جرایم امنیتی و سیاسی کارکنان وزارت اطلاعات در غیر از دادگاه‌های عمومی، یعنی دادگاه‌های اختصاصی رسیدگی می‌شود که در این مورد نیز برداشت و تفسیر قضایی اولویت رسیدگی محاکم نظامی را تقویت می‌کند، زیرا صلاحیت رسیدگی دادگاه‌های انقلاب نسبت به جرایم امنیتی غیرنظامیان در قانون آیین دادرسی کیفری تصریح شده و نیازی به ذکر در قانون استخدامی وزارت اطلاعات نیست. علی‌رغم شواهد و قرائن موجود در مواد مورد اشاره که دلالت بر صلاحیت رسیدگی محاکم نظامی نسبت به جرایم موصوف دارد، در حال حاضر دادسراها و دادگاه‌های نظامی صرفاً در راستای تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳ و به استناد مجوز سال ۱۳۶۶ امام خمینی (ره) و تنفیذ سال ۱۳۷۰ مقام معظم رهبری به جرایم کارکنان وزارت اطلاعات در محدوده مجوز یاد شده، رسیدگی می‌کنند. لازم به ذکر است که اصل ۱۶۸ قانون اساسی رسیدگی به جرایم مزبور را در صلاحیت محاکم عمومی با حضور هیئت منصفه قرار داده است. همچنین در مواد ۳۰۲ و ۳۰۵

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ نیز رسیدگی به جرایم سیاسی در صلاحیت دادگاه‌های کیفری یک با حضور هیئت منصفه دانسته شده است.

ت- رسیدگی به جرایم عمومی نظامیان که در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی آنان کشف می‌شود.

مستند قانونی رسیدگی به جرایم عمومی نظامیان که در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی آنان کشف می‌شود، ماده ۱ قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های نظامی کشور مصوب سال ۱۳۷۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌باشد که سازمان قضایی نیروهای مسلح را مجاز به رسیدگی دانسته است.^(۱۴) هرچند در مصوبه مجمع از عبارت «مجاز به رسیدگی» استفاده شده است، لیکن با توجه به اینکه قواعد صلاحیت کیفری جنبه الزامی و آمرانه داشته و ناظر بر نظم عمومی می‌باشد، منظور از «مجاز به رسیدگی» تکلیف به رسیدگی است.

اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه مشورتی شماره ۷/۷۹۸۵ مورخ ۱۳۷۳/۱۲/۱ در این مورد اعلام نموده است که منظور قانون‌گذار از کلمه «مجاز» مذکور در ماده یک مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، یک نوع تکلیف بوده نه اختیار (معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی، ۱۳۸۴: ۵۲). در نظریه مشورتی کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز همین تفسیر از کلمه «مجاز» ارائه شده است.^(۱۵) (معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی، ۱۳۹۵: ۳۱۵).

منظور از عبارت: «جرایم دیگری کشف شود» مذکور در ماده ۱ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، کلیه جرایم عمومی نظامیان است که عنوان جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی را ندارد. ارتکاب این جرایم می‌تواند حین خدمت و یا حتی خارج از خدمت باشد. به‌عنوان مثال، اگر در حین رسیدگی به جرم فرار از خدمت یک نفر نظامی، متهم در دفاع از خود به داشتن مدرک استراحت پزشکی استناد کند و بر اساس نظر کارشناسان، جعلی بودن مدرک موصوف محرز گردد، رسیدگی به جرم جعل نیز به استناد ماده ۱ مصوبه مجمع در صلاحیت سازمان قضایی است، هرچند که مرتکب مدرک پزشکی را در خارج از محل خدمت جعل نموده باشد. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز اعلام نموده که جمله «جرایم دیگر» مذکور در ماده ۱ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، عام و مطلق است و شامل تمام جرایمی که از شمول عنوان جرایم نظامی و انتظامی خارج باشد، می‌شود.^(۱۶) البته دایره شمول ماده ۱ قابل تسری به جرایم غیرنظامیان که عنوان مشارکت یا معاونت در جرم با مباشر نظامی را ندارند، نمی‌شود. به عبارت دیگر مقررات ماده موصوف صرفاً ناظر بر جرایم ارتكابی نظامیان است.^(۱۷) ماده ۱ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام که جرایم عمومی نظامیان را که در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی کشف می‌شود

در صلاحیت محاکم نظامی قرار داده است، نسبت به اصل ۱۷۲ قانون اساسی توسعه صلاحیت محسوب می‌شود. لازم به ذکر است که قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های نظامی کشور در اجرای بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی به‌عنوان معضل نظام مستقیماً به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسیده است.

با توجه به اطلاق و عام بودن عبارت «جرایم دیگر» که شامل کلیه جرایمی می‌شود که در حین تحقیقات و رسیدگی به جرم خاص نظامی یا انتظامی (صرف‌نظر از محل ارتکاب جرم و ارتباط یا عدم ارتباط با جرم خاص نظامی یا خدمت متهم) کشف می‌گردد، رسیدگی دادگاه نظامی به این دسته از جرایم عمومی کارکنان نیروهای مسلح با قلمرو وسیع مورد اشاره، ضرورتی ندارد و با شاخص‌های دادرسی منصفانه از جمله «اصل صلاحیت عام محاکم دادگستری» نیز مغایرت دارد. در این مورد پیشنهاد اصلاحی نگارنده این است که ماده ۱ قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های نظامی کشور مصوب سال ۱۳۷۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام، منحصر به جرایمی شود که ارتباط با جرایم خاص نظامی و انتظامی و یا خدمت متهم داشته باشد و از حالت اطلاق جرایم خارج شود، مانند کشف جرم جعل مدرک پزشکی در ارتباط با موجه ساختن بزه خاص نظامی فرار از خدمت.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها

۲- ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲: «دادگاه‌های نظامی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی کلیه افراد زیر که در این قانون به اختصار (نظامی) خوانده می‌شوند، رسیدگی می‌کنند:
الف - کارکنان ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌های وابسته.
ب - کارکنان ارتش جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌های وابسته. ج - کارکنان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران و سازمان‌های وابسته و اعضای بسیج سپاه

۱- اصل ۱۷۲ قانون اساسی: «برای رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضای ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌گردد، ولی به جرایم عمومی آنان یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. دادستانی و دادگاه‌های نظامی بخشی از قوه قضاییه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه هستند».

پاسداران انقلاب اسلامی. د - کارکنان وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و سازمان‌های وابسته. ه - کارکنان مشمول قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران. و - کارکنان وظیفه از تاریخ شروع خدمت تا پایان آن. ز - محصلان - موضوع قوانین استخدامی نیروهای مسلح - مراکز آموزش نظامی و انتظامی در داخل و خارج از کشور و نیز مراکز آموزش وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح. ح - کسانی که به‌طور موقت در خدمت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران هستند و طبق قوانین استخدامی نیروهای مسلح در مدت مزبور از اعضای نیروهای مسلح محسوب می‌شوند. تبصره ۱ - جرایم نظامی و انتظامی کارکنان مذکور که در سازمان‌های دیگر خدمت می‌کنند در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود.

تبصره ۲ - رهایی از خدمت مانع رسیدگی به جرایم زمان اشتغال نمی‌شود.
۳- ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳: «به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی اعضای نیروهای مسلح به‌جز جرایم در مقام ضابط دادگستری در سازمان قضایی رسیدگی می‌شود. تبصره ۱- رسیدگی به جرایمی که امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری اجازه فرموده‌اند در دادگاه‌ها و دادرسی‌های سازمان قضایی نیروهای مسلح رسیدگی شود، مادامی که از آن عدول نشده، در صلاحیت این سازمان است.
تبصره ۲- منظور از جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی، جرایمی است که اعضای نیروهای مسلح در ارتباط با وظایف و مسئولیت‌های نظامی و انتظامی که طبق قانون و مقررات به عهده آنان است، مرتکب گردند.

تبصره ۳- رهایی از خدمت مانع رسیدگی به جرایم زمان اشتغال در دادگاه نظامی نمی‌شود.

تبصره ۴- جرم در مقام ضابط دادگستری، جرمی است که ضابطان در حین انجام وظایف قانونی خود در ارتباط با جرایم مشهود و یا در راستای اجرای دستور مقام قضایی دادگستری مرتکب می‌شوند.

۴- ماده ۱ قانون تعیین حدود صلاحیت دادرسی‌ها و دادگاه‌های نظامی کشور مصوب سال ۱۳۷۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام: «هرگاه در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی، جرایم دیگری کشف شود، سازمان قضایی نیروهای مسلح مجاز به رسیدگی می‌باشد.

ماده ۲: جرایمی که اسرای ایرانی عضو نیروهای مسلح، در مدت اسارت مرتکب شده‌اند و نیز جرایم اسرای بیگانه در مدت اسارتشان در کشور، در سازمان قضایی نیروهای مسلح رسیدگی می‌شود.

۵- بند «۴» ماده ۱۰ دستورالعمل تشکیل یگان‌های حفاظت در دستگاه‌های اجرایی مصوب ۱۳۹۶: «رسیدگی به جرایم کارکنان یگان‌های حفاظت در دستگاه‌های اجرایی در صورتی که در راستای وظایف انتظامی، حفاظتی و به‌کارگیری سلاح و مهمات باشد، تابع ضوابط نیروهای مسلح و در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح است.»
۶- در راستای مقررات تبصره «۱» ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳ و بر اساس اجازه مقام معظم رهبری و فرمانده کل قوا که در روزنامه رسمی کشور به شماره ۲۲۰۱۶ مورخ ۱۳۹۹/۷/۲۴، منتشر شده است، قسمت اخیر بند «۳» و بندهای «۷» الی «۱۰» به صلاحیت‌های قانونی سازمان قضایی نیروهای مسلح اضافه شده است. (لازم به ذکر است که صلاحیت رسیدگی سازمان قضایی نیروهای مسلح به موضوع بند «۷»، در بند «۴» ماده ۱۰ دستورالعمل تشکیل یگان‌های حفاظت در دستگاه‌های اجرایی مصوب سال ۱۳۹۶ نیز پیش‌بینی شده است).

۷- مواد ۲۱، ۲۲ و ۲۸ قانون ارتش، مواد ۶ و ۷ و ۱۵ قانون مقررات استخدامی سپاه و مواد ۹ الی ۱۵ قانون استخدام نیروی انتظامی.

۸- مواد ۲۱ و ۲۲ قانون ارتش، مواد ۶ و ۷ قانون مقررات استخدامی سپاه و مواد ۹ الی ۱۵ قانون استخدام نیروی انتظامی.

۹- مواد ۲۸ قانون ارتش، ۱۵ قانون مقررات استخدامی سپاه و ۱۵ مکرر قانون استخدام نیروی انتظامی.

۱۰- اصل ۵۷ قانون اساسی: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق

اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»
۱۱- مصادیق پایان خدمت برابر قوانین استخدامی نیروهای مسلح عبارت‌اند از: «شهادت، جانبازی، بازنشستگی، باخریدی، انتقال، معلولیت، فوت، استعفا، معافیت از خدمت، اخراج و اتمام قرارداد در مورد کارکنان پیمانی»؛ (مواد: ۱۰۶ قانون ارتش، ۱۱۹ قانون مقررات استخدامی سپاه و ۱۲۶ قانون استخدام نیروی انتظامی).

۱۲- نظریه شماره ۷/۳۴/۸۸/۴۴۳۵۷ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۲۸ کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح: «با عنایت به اینکه صلاحیت رسیدگی دادسرا و دادگاه نظامی در مورد جرایم مواد مخدر، صلاحیت اضافی است، چنانچه مرتکب در حین خدمت معتاد شده باشد و یا اینکه اتهام اعتیاد در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی موضوع ماده یک قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های نظامی مصوب ۷۳/۵/۶ مجمع تشخیص مصلحت نظام، کشف شده باشد، رسیدگی به موضوع در صلاحیت مرجع قضایی نظامی است.»

۱۳- درخواست شماره ۳۷۴۵/۷۰/م مورخ ۱۳۷۰/۱۰/۹ قوه قضاییه و ابلاغیه شماره ۱۱۶۸-۱/س مورخ ۱۳۷۰/۱۰/۱۹.

۱۴- ماده ۱ قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های نظامی کشور مصوب سال ۱۳۷۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام: «هرگاه در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی، جرایم دیگری کشف شود، سازمان قضایی نیروهای مسلح مجاز به رسیدگی می‌باشد.»

۱۵- نظریه شماره ۷/۳۴/۸۳۳۶ مورخ ۱۳۹۱/۲/۲۳ کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح: «منظور مقنن از کلمه «مجاز» مذکور در ماده ۱ قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های نظامی کشور مصوب ۱۳۷۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام، یک نوع تکلیف است نه اختیار؛ بنابراین در فرض سؤال، مرجع قضایی نظامی رسیدگی‌کننده مکلف به رسیدگی به جرایم عمومی مرتکب که در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی کشف شود، می‌باشد.»

۱۶- نظریه مشورتی شماره ۷/۷۹۸۵ مورخ ۱۳۷۳/۱۲/۱.

۱۷- نظریه مشورتی شماره ۷/۶۱۹۳-۱۳۷۸/۸/۲۷ اداره حقوقی قوه قضاییه؛ «ماده ۱ قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های نظامی کشور مصوب سال ۱۳۷۳ صرفاً ناظر به سایر جرایمی است که نظامیان مرتکب می‌شوند، لذا تعمیم صلاحیت این محاکم به جرایم ارتكابی از سوی غیرنظامیان که فاقد عناوین مشارکت یا معاونت باشند محمل قانونی ندارد.»

فهرست منابع

- ۱- آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد ۲، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ نخست، ۱۳۶۸
- ۲- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد ۲، انتشارات سمت، چاپ ۹، ۱۳۸۷
- ۳- رضوی، محمد، حقوق کیفری نیروهای مسلح، انتشارات دانشگاه علوم انتظامی ناجا، چاپ نخست، ۱۳۸۶
- ۴- شیخ، سعید، «ادارسی عادلانه در دادگاه‌های نظامی در پرتو اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی»، بایسته‌های پژوهش در نظام عدالت کیفری، مجموعه مقالات برگزیده نخستین همایش ملی پژوهش در نظام عدالت کیفری، نشر میزان، چاپ نخست، ۱۳۹۲
- ۵- فتحی، محمد، اصول قانون اساسی در پرتو نظرات شورای نگهبان (اصل یکصد و هفتاد و دوم)، انتشارات پژوهشکده شورای نگهبان، ۱۳۹۶
- ۶- معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح، استعلامات قضات سازمان قضایی نیروهای مسلح و نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه، انتشارات فکرسازان، چاپ نخست، ۱۳۸۴
- ۷- معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح، نظریات مشورتی کمیسیون قضایی و حقوقی (آیین دادرسی کیفری)، جلد ۵، انتشارات مطهر، چاپ نخست، ۱۳۹۵
- ۸- یزدانیان، محمدرضا، قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در نظم حقوقی کنونی، نشر میزان، چاپ نخست، ۱۳۹۰

سوءاستفاده نماینده از اختیار و ضمانت اجرای آن



دکتر رسول ملکوتی، استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی پردیس

چکیده

ماهیت نمایندگی صرف نظر از انواع آن، تفویض «اختیار» از سوی منوب‌عنه به نماینده است و اگرچه نماینده حق دخالت در موضوع اختیار را پیدا می‌کند، اما این حالت مسبوق به وجود حق تمتع در آن موضوع برای نماینده نیست بلکه صرفاً به خاطر اعطای امتیاز دخالتی است که صورت گرفته است. «خروج از اختیار» و «سوءاستفاده از اختیار» دو مفهوم متفاوت‌اند. «سوءاستفاده از اختیار» با «سوءاستفاده در اعمال حق» که مبتنی بر قاعده فقهی «لا ضرر» است و به موجب اصل چهارم قانون اساسی ممنوع اعلام شده است، نیز تفاوت دارد. در حالی که ضمانت اجرای خروج از اختیار در حقوق ایران «عدم نفوذ عقد» است، در مورد سوءاستفاده از اختیار قانون‌گذار حکمی مقرر نکرده است. برای پاسخ به سؤال ضمانت اجرای سوءاستفاده از اختیار نماینده، می‌بایست میان سه قسم نمایندگی مشتمل بر «قراردادی»، «قانونی» و «قضایی» تفصیل قائل شد و بسته به مصادیق هر یک، حسب مورد حکم به صحت، بطلان، قابلیت فسخ، عدم نفوذ یا عدم قابلیت استناد قرارداد نسبت به منوب‌عنه داد. واژگان کلیدی: نماینده، منوب‌عنه، سوءاستفاده، اختیار، ضمانت اجرا

درآمد

هر نماینده اعم از قراردادی، قانونی یا قضایی در چهارچوب اختیاراتی عمل خواهد کرد که به وی اعطا شده است. با این حال ممکن است از حیطة اختیار خارج شده یا اینکه بدون خروج از حدود نمایندگی، از اختیار خود سوءاستفاده نماید. خروج از اختیار و سوءاستفاده از اختیار دو مفهوم متفاوتند؛ بنابراین مطابق اصول کلی، ضمانت اجرای این دو نیز متفاوت خواهد بود؛ در حالی که قانون گذار در خصوص اعمال نماینده‌ای که در چهارچوب اختیار عمل کرده لکن با سوءاستفاده از اختیار منوب‌عنه را غافلگیر نموده، ضمانت اجرایی پیش‌بینی نکرده است، موضوع مقاله پاسخ‌گویی به این سؤال می‌باشد.

۱- مفهوم و ملاک سوءاستفاده از اختیار

«سوءاستفاده از اختیار» وضعیتی است که نماینده از قلمروی که منوب‌عنه برای او تعیین کرده تجاوز نمی‌کند؛ اما اختیار اعطایی را به گونه‌ای اعمال می‌کند که موجب زیان منوب‌عنه می‌گردد؛ مثلاً وکیلی که به‌صورت مطلق دارای اختیار مصالحه دعوی می‌باشد، دعوی را به صلح خاتمه می‌دهد، در حالی که مال‌الصلح ناچیز و مورد قبول یا تأیید موکل نیست.

در خصوص سوءاستفاده از اختیار معیار مضبوط و معینی وجود ندارد. برخی معیار را «غیرمعقول» بودن دانسته‌اند (Leyland & Gordon, 2005: 269)؛ اما غیرمعقول بودن هم ملاک معینی نیست و برای شناسایی خود نیازمند معیارهای دیگر است. به نظر می‌رسد معیار سوءاستفاده از اختیار را می‌بایست با توجه به اوضاع و احوال مخصوص هر قضیه تشخیص داد و به این نتیجه

رسید که منطقی نبودن عمل رخ داده و غیرمعقول بودن آن با توجه به شرایط حاکم بر آن وضعیت می‌تواند تعیین کننده سوءاستفاده از اختیار باشد.

۲- مقایسه سوءاستفاده از «حق» و «اختیار»

اگرچه سوءاستفاده از حق در اصل ۴۰ قانون اساسی ممنوع اعلام شده، اما در حقوق مدنی به‌عنوان نظریه مستقل پذیرفته نشده است، بلکه مبتنی بر قاعده «لا ضرر» تلقی می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۴۲۷). برخی خاستگاه این نظریه را حقوق اروپا دانسته و در مقام مقایسه رابطه منطقی آن با قاعده لا ضرر رابطه را «تساوی» تلقی کرده‌اند (کریمی، شعبانی، ۱۳۹۳: ۱۴۹). سوءاستفاده از حق یعنی دارنده حق، تمتع از حق خود را وسیله‌ای برای اضرار غیر قرار می‌دهد. کنایه از این معنا که در پس عبارات قانونی، روحی نهفته است که در تفسیر قانون، باید مورد توجه قرار گیرد. به بیان دیگر همان‌طور که حدود خارجی حق را قوانین معین می‌کند، حدود داخلی و شیوه اجرای آن را اصول دیگری تعیین می‌کند که تجاوز از آن سوءاستفاده از حق تلقی می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۵۸: ۱۰۵). غالباً سوءاستفاده از حق در مواردی رخ می‌دهد که حق موضوع استیفا از جمله حقوقی است که به‌طور مستقیم از قانون ناشی شده باشد؛ به عبارت دیگر سوءاستفاده از حق یکی از منابع تحقق مسئولیت مدنی از نوع قهری است و الا در روابط قراردادی که هر یک از طرفین علی‌القاعده در جریان مذاکرات پیش از قرارداد مجال ارزیابی نوع و میزان تعهدات قطعی و احتمالی خود را دارند و به اختیار خود حقی برای دیگری ایجاد می‌کنند یا تعهدی را می‌پذیرند، تعبیر

سوءاستفاده از حق در خصوص معامل یا متعامل محل تأمل است و تنها در مواردی می‌توان تعبیر به سوءاستفاده از حق کرد که منشأ حق خارج از قرارداد طرفین و در موقعیتی باشد که قاعده ضمان معاوضی یا اصل حفظ منافع خصوصی در بین طرفین حاکم نباشد؛^(۱) چون همان‌طور که استیفای از حق نباید موجب زیان دیگری شود، الزام به عدم استفاده از حق یا محدودیت در استیفای آن نیز نباید موجب انتفاع بلا موجب متعهد یا محرومیت ذی‌حق گردد؛ امری که احتمال وقوع آن در قراردادهای بیشتر است؛ بنابراین ادعای محدودیت قلمرو این قاعده به حقوق قانونی گزاف خواهد بود.

برخی معتقدند هر کجا که سوءاستفاده از حق آغاز شود، حق به پایان می‌رسد. به عبارتی انتهای هر حق به دو صورت اتفاق می‌افتد؛ یکی خروج صریح از حدود حق و دیگری خروج در نتیجه سوءاستفاده از حق و سوءاستفاده از حق همان خروج از حدود حق است (السنهوری، ۱۹۹۸: ۹۵۱). برخی اگرچه این نظر را رد کرده‌اند اما معتقدند نظریه سوءاستفاده از حق وسیله تعیین مرزهای یک حق است (Tunc, A, 1972: 9)؛ بنابراین اگر هر کدام از این دو نظر پذیرفته شود؛ اعم از اینکه با خروج از حد حق، حق پایان یابد و سوءاستفاده محقق شود یا سوءاستفاده از حق وسیله تعیین مرز حق باشد، صرفاً در حقوق قانونی این موضوع متصور است؛ چون در حقوق ناشی از قرارداد خروج از حق به معنی خروج از قرارداد است نه سوءاستفاده از حق و وسیله و ملاک تعیین حدود حق هم در قراردادهای توافق طرفین است نه سوءاستفاده از آن.^(۲)

مؤید نظر اینکه برخی از حقوقدانان فرانسوی معتقدند سوءاستفاده از حق صرفاً در حقوقی قابلیت تحقق دارد که طبیعت حق به گونه‌ای باشد که امکان ضرر زدن به دیگری در اعمال آن حق باشد مانند حق اعتصاب (Starck, B, 1972: 38). این طبیعت صرفاً در حقوق قانونی متصور است و حقوق ناشی از قرارداد چون به موجب عدالت معاوضی کنترل می‌شود این قابلیت را ذاتاً ندارد.

اما سوءاستفاده از «اختیار» محدود به قلمرو قراردادی است و اساساً در حوزه مسئولیت خارج از قرارداد مصداق ندارد. تفاوت حق و اختیار در این است که حق نوعی امتیاز است که ممکن است نوع اجرایی داشته باشد، در حالی که اختیار همواره ناظر به مرحله اجرای حق سابق است؛ به عبارت دیگر حق از نوع تمتع و استیفاست؛ در حالی که اختیار همواره اعطای امتیاز استیفای حق به دیگری است، یعنی حق اصالت دارد اما اختیار صرفاً امتیازی است که قانون‌گذار به منظور اجرای احکام قانونی خود مانند اختیار ریاست شوهر بر خانواده (کاتوزیان، ۱۳۵۸: ۱۱۱). یا حق مقرر کرده است؛ مانند اعطای اختیار به وکیل.

شباهت سوءاستفاده از حق و اختیار نیز در این است که تحقق هر دو مفهوم سلباً و ایجاباً ممکن است؛ یعنی سوءاستفاده از اختیار ممکن است با عدم استفاده به موقع از اختیار یا با استفاده نابجای از آن محقق شود؛ مانند اینکه وکیلی که اختیار مصالحه دارد، در موقع مقتضی، با وجود اینکه به مصلحت موکل است، از آن استفاده نمی‌کند (سلبی). یا اینکه از اختیار مصالحه ایجاباً سوءاستفاده نموده و فارغ از مصلحت موکل انعقاد صلح می‌نماید. همین‌طور در سوءاستفاده از

حق نیز قابلیت تحقق دارد؛ مانند اینکه مردی حق هم‌پستری خود با همسرش را استیفای نمی‌کند (سلبی) یا اینکه همسایه در استفاده از حق مالکیت خود زیاده‌روی می‌کند (ایجابی).

شباهت دیگر این دو مفهوم این است که هر دو ناظر به مرحله اعمال و استیفای حق هستند. اگرچه سوءاستفاده از حق در مورد برخی از حقوقی که جنبه تکلیف دارند نیز قابلیت تسری دارد؛ مانند امتیاز ریاست شوهر بر خانواده و حق حضانت کودکان (همان).

۳- مقایسه «سوءاستفاده» از اختیار و «خروج» از اختیار

شباهت این دو مفهوم این است که در هر دو اصطلاح، نماینده در مقام استیفای حق دیگری است و حق تمتع و اجرای منوب‌عنه را اعمال می‌کند و در هر دو حالت صاحب اختیار از جانب دیگری است؛ اما تفاوت آن دو این است که در خروج از اختیار، عمل نماینده اساساً فاقد موضوع و کاملاً فضولی است و وی با خروج از قلمرو اختیارات تفویضی به خود، اساساً ارتباط حقوقی خود با منوب‌عنه را قطع کرده، خود را به مرتبه فضول تنزل داده است؛ اما در سوءاستفاده از اختیار، نماینده در قلمرو اختیارات اعطایی عمل می‌کند و در هنگام انجام عمل حقوقی از جانب منوب‌عنه دارای سمت است و ارتباط حقوقی او و منوب‌عنه قطع نشده است. پس طبیعی است که در نگاه اول کلیت اعمال او همچنان متوجه منوب‌عنه باشد و سخن تنها در بعضی از آثاری است که در نتیجه سوء رفتار نماینده متوجه منوب‌عنه شده است. فرض کنید وکیل در دعوی اختیار مصالحه موضوع دعوی را تا حد قابل پنجاه میلیون تومان به نفع موکل داشته باشد. اگر وکیل مزبور نسبت

به مبلغ چهل میلیون تومان به مصالحه تن داد، مورد از مصادیق خروج از اختیار خواهد بود؛ اما اگر به صورت مطلق به وکیل اختیار مصالحه داده شده باشد و وکیل بدون توجه به مصلحت موکل و صرفاً بر پایه این اختیار مطلق، اقدام به انعقاد صلح نماید، در این صورت از اختیار سوءاستفاده شده است.

تفاوت دیگر این است که خروج از اختیار در مواردی متصور است که دامنه حدود اختیارات وکیل از قبل توسط موکل ترسیم شده باشد؛ یعنی وکالت یا نمایندگی مقید یا مشروط باشد. در حالی که سوءاستفاده از اختیار علی‌القاعده در وکالت‌های مطلق امکان تحقق دارد.

۴- انواع سوءاستفاده از اختیار

سوءاستفاده از اختیار به معنی اعمال نابجا و نادرست آن به اعتبار «اراده» و «رفتار» نماینده به دو دسته تقسیم می‌شود.

۴-۱- سوءاستفاده از اختیار به اعتبار اراده نماینده

الف- سوء استفاده ایجابی از اختیار: منظور این است که شخص نماینده اختیار خود را به گونه‌ای اعمال کند که منجر به ورود زیان به منوب‌عنه گردد؛ مانند اینکه کالایی را که مختار بوده به هر قیمتی بخرد به بالاترین قیمت ممکن خریداری نماید یا مصالحه‌ای را که با هر شرایطی مختار در انعقاد آن بوده است، با شرایط نازل منعقد نماید.

ب- سوء استفاده سلبی از اختیار: در این حالت شخص نماینده ایجاباً عملی انجام نمی‌دهد، بلکه با عدم استفاده از اختیار خود، موجبات رسیدن نفع بیشتر به منوب‌عنه را از بین می‌برد؛ مانند اینکه به حق‌العمل کار اختیار فروش کالا به هر قیمتی، داده شده است و او در ساعات اولیه عرضه کالا آن را به قیمت

خانه او را به قیمت دلخواه بفروشد، مگر به صورت موجد.

۶- مصادیق انواع نمایندگی

هر یک از انواع نمایندگی‌های یاد شده در ارتباط با اشخاص حقیقی و حقوقی دارای مصادیق متعددی است.

الف- نمایندگی قراردادی

۱- اشخاص حقیقی: مصادیق نمایندگی قراردادی در ارتباط با اشخاص حقیقی عبارت‌اند از: وکیل، وصی، دلال، عامل و حق‌العمل کار (مواد ۱۱۸۸ و ۶۵۸ قانون مدنی و ۳۳۵ و ۳۵۷ قانون تجارت).

۲- اشخاص حقوقی: مصادیق نمایندگی قراردادی در خصوص این دسته از اشخاص عبارت‌اند از: مدیران اشخاص حقوقی (مواد ۱۰۷، ۱۲۴ و ۱۲۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷).

ب- نمایندگی قانونی

۱- اشخاص حقیقی: ولی قهری تنها مصداقی است که می‌توان از انواع نمایندگی قانونی در ارتباط با اشخاص حقیقی نام برد (ماده ۱۱۸۳ قانون مدنی).

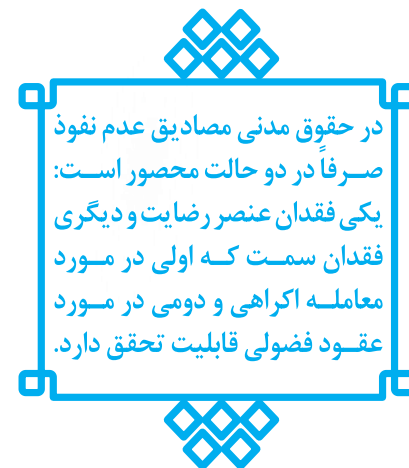
۲- اشخاص حقوقی: مدیران و نمایندگان اشخاص حقوقی عمومی و دولتی از جمله نمایندگان قانونی ایشان تلقی می‌شوند، همین‌طور است متولیان موقوفات اعم از عام و خاص (ماده ۳ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان اوقاف و حج و امور خیریه مصوب ۱۳۶۳).

ج- نمایندگی قضایی

۱- اشخاص حقیقی: قیم محجور و مدیر تصفیه شخص تاجر حقیقی نمایندگان قضایی ایشان هستند (ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی و ۴۲۷ قانون تجارت).

۲- اشخاص حقوقی: مدیر تصفیه اشخاص حقوقی که در نتیجه ورشکستگی یا حکم دادگاه منحل گردند،^(۳) مصداق نماینده قضایی تلقی می‌شود.

است که شخصی به موجب عقد معین یا غیر معین به دیگری می‌نماید و نمایندگی قضایی تفویض اختیار از سوی دادگاه به شخص صالح برای انجام امری است.



اعطای اختیار به هر یک از سه شکل فوق، ممکن است «مطلق» یا «عام» از یک طرف و «مقید» یا «خاص» یافته از طرف دیگر باشد. نمایندگی عام در موردی است که موضوع نمایندگی به تصریح ادات عام و اصل عموم (محقق داماد، ۱۳۹۰: ۶۵). شامل تمامی مصادیق ممکن‌الشمول می‌شود، در حالی که نمایندگی مطلق نیز همین دایره شمول را دارد؛ اما ادات عام در آن بکار نرفته است. همین‌طور نمایندگی مقید شامل موردی است که قلمرو اختیار نماینده با صفت یا قیدی همراه است و اساساً مصادیق فاقد صفت و قید از شمول حکم خروج موضوعی دارند؛ مانند اینکه کسی به دیگری وکالت بدهد که خودرو او را به یک شخص ایرانی مذكر بفروشد؛ اما نمایندگی خاص وکالتی است که در اساس عام یا مطلق بوده، اما بعضی از مصادیقی که در حالت اولیه و عادی جزو آن بوده‌اند، به تصریح منوب‌عنه از آن استثناء شده است؛ وکالتی که از حیث نوع تصرف و متعلق معین است؛ مانند اینکه شخصی به دیگری وکالت دهد که

نازل می‌فروشد؛ در صورتی که می‌داند در ساعات میانی بازار، کالا به قیمت بیشتری به فروش خواهد رفت.

۴-۲- سوءاستفاده از اختیار به اعتبار رفتار نماینده

الف- سوء استفاده عمدی: در این حالت نماینده به‌طور عمد و همراه با سوءنیت، اختیاری را که در حق منوب‌عنه به او داده شده استفاده نادرست می‌کند با این قصد که به او ضرر وارد شود یا از نفع بیشتری محروم گردد؛ مانند اینکه وکیل دارای اختیار صلح مطلق باشد و عمداً صلح را با مبلغ ناچیزی منعقد کند. حالت سوءاستفاده عمدی ممکن است در نتیجه تبانی با طرف دیگر معامله باشد یا اینکه بدون اطلاع و یا تبانی او، صرفاً نماینده تعمد در سوءاستفاده از اختیار خود داشته باشد.

ب- سوء استفاده از روی تسامح: در این حالت نماینده عمدی در سوءاستفاده از اختیار ندارد بلکه صرفاً در اعمال درست اختیار خود کوتاهی می‌نماید. تسامح ممکن است ناشی از تقصیر یا قصور نماینده باشد اما در هر حال تعمدی در کار نیست.

۵- انواع نمایندگی

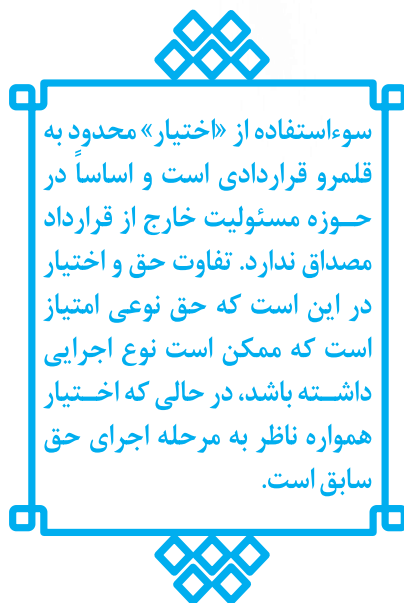
در قانون مدنی نمایندگی تعریف نشده است. نمایندگی عبارت از «رابطه حقوقی است که به موجب آن نماینده می‌تواند به نام و حساب اصیل قراردادی ببندد که آثار آن به اصیل برسد» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۲۴). نمایندگی از حیث منشأ اعطای اختیار در سه قالب نمایندگی «قانونی»، «قراردادی» و «قضایی» قابلیت تحقق دارد (شهیدی، ۱۳۹۶: ۱۳۶). نمایندگی قانونی اعطای اختیاری است که مستقیماً از سوی قانون به شخص اعطا می‌شود. نمایندگی قراردادی تفویض اختیاری

۷- تحلیل ضمانت اجرای سوءاستفاده از اختیار مطابق قواعد کلی

ماده ۱۹۰ قانون مدنی برای صحت هر عقدی چهار رکن را لازم دانسته است که سه رکن آن قصد و رضا، موضوع معامله و اهلیت طرفین ایجابی هستند؛ یعنی احراز آن جهت صحت عقد لازم است و یک رکن آن؛ یعنی عدم وجود جهت نامشروع سلبی است؛ بدین معنا که صرف عدم احراز آن برای حکم به صحت عقد کافی است (ملکوتی، ۱۳۹۷: ۸۷).^(۴) فقدان هر یک از این عناصر به عنوان ارکان چهارگانه عقد، ضمانت اجرای خاص خود را دارد. به طور کلی در قواعد عمومی قراردادها برای عقود پنج ضمانت اجرا بیشتر متصور نیست و هر عقدی لاجرم یکی از موارد ضمانت اجرای صحیح، باطل، غیرنافذ، قابل فسخ و غیرقابل استناد را دارد. مطابق قواعد عمومی در خصوص ضمانت اجرای معامله منعقد در نتیجه سوءاستفاده از اختیار نماینده چند نظر می توان ابراز کرد:

الف- عدم نفوذ: ضمانت اجرای سوءاستفاده از اختیار همانند حالت خروج از اختیار، عدم نفوذ عقد است. چون در هر دو حالت نماینده در موضوعی اقدام کرده است که فاقد اختیار لازم در آن است. فرض حالتی که وکیل اساساً اختیار مصالحه نداشته و اقدام به انعقاد مصالحه می نماید با حالتی که وکیل اختیار انعقاد عقد مصالحه را مطلقاً داراست؛ اما با سوءاستفاده از آن و برخلاف مصلحت موکل اقدام به انعقاد صلح می نماید، یکسان است و در هر دو حالت وکیل فاقد اختیار تلقی می گردد؛ به عبارت دیگر در وکالت های مطلق و عام که موضوع سوءاستفاده از اختیار

قرار می گیرند، اطلاق وکالت مقید است به رعایت مصلحت و توجه به صلاح و غبطه موکل، قید اختیار است (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۱۱۸/۴)؛ بنابراین زمانی که در اعمال وکالت، قید ملحوظ نگردد، مقید نیز حاصل نخواهد شد، در نتیجه عمل فاقد اختیار و بلاموضوع تلقی می شود.



به عبارتی به محض سوءاستفاده، حق موضوع آن از بین می رود و اختیار وکیل بلاموضوع است؛ زیرا وقتی شخص از حق خود سوءاستفاده می کند. از قلمرو آن خارج شده و عمل او بلاموضوع می شود (Tunc, A. 1972: 9)؛ یعنی در نمایندگی های از نوع عام یا مطلق، می بایست اطلاق یا عموم در محدوده رعایت مصلحت منوب عنه تفسیر شود و اگرچه وی حکمی در خصوص تخصیص اختیار نماینده مقرر نکرده باشد، لکن با توجه به اینکه ذات نمایندگی رعایت مصلحت منوب عنه است و نماینده در حقیقت در حکم خود منوب عنه می باشد، سوءاستفاده از اختیار اساساً از حیطة موضوع نمایندگی خروج موضوعی دارد؛ بنابراین نماینده ای که دچار آن

گردد، عمل او در حکم خارج از اختیار بوده و ضمانت اجرای آن عدم نفوذ عقد خواهد بود.

ب- صحت: این گروه معتقدند ضمانت اجرای سوءاستفاده از اختیار تنها مسئولیت مدنی وکیل متخلف است و در صحت عمل حقوقی انجام یافته خللی وارد نمی کند خصوصاً در مواردی که قصد خیانت وجود ندارد؛ چون تحمیل نتایج بی مبالاتی وکیل بر موکل منطقی تر از بی اعتبار ساختن معامله طرف قراردادی است که اعتماد به ظاهر کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۲۷/۱). از طرفی «عدم نفوذ» نتیجه فقدان عنصر رضاست در حالی که در فرض مسئله چون در حدود اختیار عمل شده، نماینده در انجام عمل نیز دارای قصد و رضا بوده است و چون رابطه نمایندگی نیز باقی است؛ بنابراین قصد و رضای وی مؤثر در مقام است و عدم نفوذ اساساً منتفی است. حال آنکه در مواردی که وی خارج از حدود اختیار عمل می کند اساساً رضایت مالک یا صاحب اصلی حق وجود ندارد و رضایت نماینده نیز چون فاقد سمت است، بلا اعتبار تلقی می شود؛ بنابراین چاره ای جز عدم نفوذ عقد نخواهد بود.

در حقوق مدنی مصادیق عدم نفوذ صرفاً در دو حالت محصور است: یکی فقدان عنصر رضایت و دیگری فقدان سمت که اولی در مورد معامله اگراهی و دومی در مورد عقود فضولی قابلیت تحقق دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۹۸). در حالی که انعقاد عقد از سوی نماینده با سوءاستفاده از اختیار مصداق هیچ یک از این دو حالت نیست چون نماینده هم در هنگام عقد عنصر رضایت را به طور کامل و صحیح ابراز کرده و هم اینکه چون به طور عام یا مطلق به او نمایندگی داده

شده، دارای سمت است و عدم نفوذ از جهت دیگر نیز توجیه ندارد.

ج- بطلان: مطابق این نظر در صورتی که نماینده از اختیار خود در انعقاد معامله سوءاستفاده کند معامله باطل خواهد بود؛ چون قصد انشایی که نماینده به واسطه آن انعقاد عقد نموده، فرع بر قصد منوب‌عنه است و بیش از آنچه وی در قصد خود داشته، نماینده اساساً اختیار ندارد که بخواهد از آن سوءاستفاده کند. پس اگر منوب‌عنه در موردی به نماینده اختیار مطلق در انجام معامله داد، اگرچه ظاهر این اختیار مطلق است، اما ذات آن رعایت مصلحت وی می‌باشد و اگر به هر علتی سوء اختیار رخ داد، اساساً قصدی وجود نداشته و معامله باطل است. ممکن است گفته شود وقتی در حالت خروج وکیل از حیطه اختیار معامله غیر نافذ باشد، پس چگونه است که در موقع سوءاستفاده از اختیار معامله باطل است؟ اگر در حالت خروج از اختیار معامله باطل نیست؛ وقتی اختیاری وجود دارد، اما از آن سوءاستفاده شده است نیز به طریق اولی می‌بایست معامله غیر نافذ باشد و بطلان در مورد آن خلاف قاعده است. در پاسخ به این ایراد می‌توان گفت اساساً شخص نماینده دو گونه قصد ابراز می‌دارد: یکی قصدی که آن را به نیابت از منوب‌عنه انشاء می‌کند و بروز می‌دهد که این قصد را می‌توان قصد فرعی یا قائم‌مقامی نامید که اصالت ندارد و اعتبار و ثغور آن محدود به اراده منوب‌عنه است. دوم قصدی که اصالت دارد و نماینده آن را از طرف خود انشاء و صادر می‌کند. اگرچه ممکن است این قصد نسبت به مال یا دارایی دیگری باشد، اما بالاصاله از جانب شخص نماینده صادر شده است. هنگامی که نماینده خارج از اختیار عمل

می‌کند، قصد خود را بالاصاله انشاء و برای انعقاد عقد ابراز می‌کند و چنین قصدی سازنده ساختار عقد خواهد بود. در حالی که وقتی وی از اختیار موجود صرفاً سوءاستفاده می‌کند ولی از حیطه قلمرو اختیار خود خارج نمی‌شود در این حالت صدور قصد از جانب نماینده، تبعی است و بالاصاله نیست؛ بنابراین طبیعی است که نماینده بیش از آنچه منوب‌عنه به او تفویض کرده قصد دیگری نداشته و منوب‌عنه هم در اعطای نیابت برای بروز قصد توسط نماینده نظر به حالت سوءاستفاده او نداشته است. پس نتیجه اینکه منوب‌عنه در این مورد فاقد قصد تلقی و معامله منعقد توسط او باطل خواهد بود.

این نظر قابل انتقاد است. به موجب بند یک از ماده ۱۹۰ قانون مدنی اراده از دو عنصر قصد و رضا تشکیل شده است. از توجه به مقررات قانون مدنی از جمله ماده ۱۹۱ و مقررات باب نهاد معامله فصولی چنین برمی‌آید که آنچه سازنده عقد است «قصد» می‌باشد و عنصر «رضا» صرفاً تأثیر بخش عقدی است که قبلاً منعقد شده و ساختار آن به وجود آمده است (شهیدی، ۱۳۸۴: ۱۳۱). از تدقیق در این مقررات برمی‌آید که عنصر رضا قائم به شخص است و صرفاً زمانی دارای اثر است که از سوی اصیل یا نماینده دارای اختیار ابراز گردد، در حالی که عنصر قصد اساساً قائم به شخص نیست و از سوی هر کسی ولو فاقد سمت و اختیار صادر شود، موجب شکل‌گیری و تحقق ساختار عقد خواهد شد (ملکوتی، ۱۳۹۸: ۳۵)؛ بنابراین حتی در مواردی که وکیل خارج از اختیار خود برای انعقاد معامله عمل کرده باشد به جهت وجود قصد، ساختار معامله شکل گرفته و صرفاً

عنصر رضا مفقود است و نتیجه آن چیزی جز عدم نفوذ نخواهد بود؛ بنابراین ادعای بطلان فاقد وجاهت است.

از طرف دیگر آنچه در مورد نماینده تعبیر به تبعی می‌شود عنصر قصد و رضا نیست، بلکه سمتی «اختیار» است که به واسطه اعتبار آن به نماینده حق می‌دهد که در انعقاد معامله برای دیگری اقدام کند^(۵) و آنچه قابلیت تفویض دارد نفس اختیار است که به موجب آن برای نماینده حق انعقاد معامله به نام و حساب دیگری ایجاد می‌شود و عناصر قصد و رضا قابلیت تفویض به دیگری ندارند و این عناصر ابزارهایی هستند که به موجب آن اراده تبلور پیدا می‌کند و در عالم حقوق ایجاد می‌شود و اساساً قابلیت تفویض عنصر قصد و رضا یا همان اراده، به دیگری امکان‌پذیر نیست؛ چون اراده از عناصر و حقوق مربوط به شخصیت است و عناصر شخصیت قابلیت انتقال یا تفویض به دیگری را ندارند (صفایی، ۱۳۹۴: ۳۳).

د- قابلیت فسخ: عقد قابل فسخ در حقوق ما عقدی است که به موجب خیار مستقیم قانونی یا قراردادی، به یکی از طرفین یا هر دو یا حتی شخص ثالث اختیار برهم زدن معامله را می‌دهد. مبنای خیارات قراردادی اراده طرفین و مبنای خیارات قانونی رفع ضرر است. مطابق این نظر در صورتی که نماینده از اختیار خود در انعقاد معامله برای اصیل یا منوب‌عنه سوءاستفاده کند، اگرچه به علت کامل بودن اراده و وجود دو عنصر «قصد» و «رضا» خللی در صحت معامله از نظر بطلان یا عدم نفوذ نیست، اما با توجه به ورود ضرری که به منوب‌عنه وارد شده، قاعده لا ضرر ایجاب می‌کند که وی بتواند عقد را فسخ نماید.

این نظر از دو جهت قابل انتقاد است: نخست خیار فسخ همان طور که گفته شد - صرفاً منشأ قانونی یا قراردادی دارد و در این مورد اساساً این دو منبع منتفی است و دوم آنکه اگر مبنای خیار فسخ قانونی جلوگیری از ورود ضرر یا دفع ضرر وارد شده نیز باشد، چنین مبنایی در حالت یاد شده متصور نیست. چون طرفین معامله، «منوب‌عنه» و «شخص ثالث» هستند و اساساً بعد از انعقاد معامله ارتباطی میان نماینده و منوب‌عنه وجود ندارد. اعطای اذن در فسخ معامله به شخص منوب‌عنه اگرچه ممکن است موجب دفع ضرر وی گردد، اما باعث ورود ضرر به «شخص ثالث» خواهد شد و اگر تحمل ضرر از سوی منوب‌عنه به علت کوتاهی نماینده او توجیه‌پذیر باشد، اما ورود ضرر به ثالث غافل در نتیجه فسخ نابجای معامله او توجیه نخواهد داشت.

و-عدم قابلیت استناد: این اصطلاح را برخی حقوقدانان در ارتباط با معامله مؤخر منعقد به موجب سند عادی نسبت به ملکی که سند رسمی مقدم دارد، بکار برده‌اند (شهیدی، ۱۳۸۴: ۱۱۸) و در اینجا بدین معنی است که معامله منعقد اگرچه صحیح است و خللی به آن وارد نیست، اما نماینده‌ای که سوءاستفاده از حق کرده است، نمی‌تواند به تعهدات و تکالیف ناشی از آن معامله در قبال شخص منوب‌عنه استناد نماید و وی پایبند به چنین معامله‌ای نخواهد بود، مگر اینکه خودش قبول کند.

این نظر از این جهت قابل انتقاد است که اساساً مخاطب نهاد «عدم قابلیت استناد» شخص ثالث است؛ یعنی معامله در برابر اشخاص ثالث قابلیت استناد ندارد، درحالی‌که در موضوع حاضر شخص منوب‌عنه خود طرف اصلی معامله است

و عدم قابلیت استناد در برابر او اساساً بی‌معناست؛ و اگر بنا باشد که عقد در برابر احدی از متعاقدين آن قابلیت استناد نداشته باشد؛ بنابراین چنین عقدی چه اثری خواهد داشت؟

در پاسخ این ایراد ممکن است گفته شود که نماینده‌ای که سوءاستفاده از اختیار نموده، مسئول و پاسخگوی تعهدات ایجاد شده در برابر طرف دیگر معامله انجام گرفته و در برابر منوب‌عنه نیز صحیح است، اما تعهدات اضافی که در نتیجه سوءاستفاده از حق ایجاد شده، در برابر منوب‌عنه قابل استناد نیست، بر ذمه شخص نماینده است و او می‌بایست آن را انجام دهد. برخی حقوقدانان معتقدند در مواردی که شخص وکیل در هنگام انعقاد معامله سمت خود را از طرف مقابل پنهان می‌دارد، در صورتی که بعد از انعقاد معامله معلوم شود که طرف اصلی توانایی انجام تعهدات خود را ندارد، طرف معامله می‌تواند انجام تعهدات ناشی از معامله را از اصيل مطالبه کند (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۱۴/۲)؛ بنابراین نماینده در فرض سوءاستفاده از اختیار در انعقاد معامله، در مقابل اشخاص ثالث مسئول است.

۸- ضمانت اجرای سوءاستفاده از اختیار در ارتباط با هر یک از مصادیق نمایندگی

برای تبیین بهتر ضمانت اجرای سوءاستفاده از اختیار می‌بایست هر کدام از مصادیق یاد شده قبل را جداگانه مورد تحلیل قرار داد:

الف- ضمانت اجرا در خصوص نماینده قراردادی

۱- وکیل: وکالت شاخص‌ترین مصداق نمایندگی قراردادی است. در صورتی که وکالت مطلق یا عام باشد و وکیل بدون

اینکه از محدوده اختیار خارج شود از اختیار خود سوءاستفاده نماید، در این صورت چه سوءنیت داشته باشد و چه از روی تسامح موجبات سوءاستفاده را فراهم کرده باشد، در هر دو حال معامله صحیح تلقی شده، خللی در ارکان آن نخواهد بود، بلکه صرفاً موجبات مسئولیت مدنی در مقابل موکل خود را فراهم کرده است. البته در یک صورت است که می‌توان حکم به بطلان معامله‌ای نمود که وکیل در آن سوءاستفاده از اختیار کرده است و آن موردی است که وکیل با تبانی طرف مقابل اقدام به چنین معامله‌ای به ضرر موکل خود نماید. در این حال چون جهت معامله، ضرر زدن به موکل است و وکیل خود از جمله متعاقدين است و جهت نامشروع معامله مورد تبانی متعاقدين آن قرار گرفته است در این صورت به استناد ماده ۲۱۷ قانون مدنی می‌توان حکم به بطلان معامله صادر کرد، مشروط به اینکه تبانی متعاقدين، توسط موکل ثابت شود. البته برخی معتقدند وکیل اعم از اینکه به عمد یا از روی تسامح از اختیار خود سوءاستفاده نماید، معامله او غیرنافذ است (نجفی، ۳۶۷/۲۷).

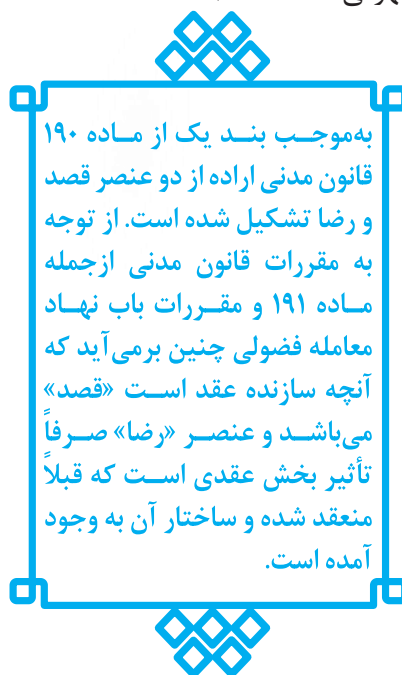
۲- دلال: شخصی است که به موجب ماده ۳۳۵ قانون تجارت در انعقاد معامله دخالتی ندارد و صرفاً نقش او پیدا کردن طرف معامله برای شخصی است که او را به سمت دلالی برگزیده است. دلال جزو متعاقدين نبوده، بلکه تنها مشاور یکی از طرفین معامله یا هر دو ایشان را دارد (ملکوتی، ۱۳۹۸: ۱۴۰/۱)؛ بنابراین در خصوص وی با فرض «سوءاستفاده از اختیار» در انعقاد معامله قابلیت تحقق ندانسته، خلل در معامله منعقد نیز متصور نمی‌باشد؛ اما اگر دلال در قالب اعطای مشاورت کوتاهی نموده یا

عمداً اطلاعات غلط یا اشتباه در اختیار منوب‌عنه قرار داده باشد چنانچه عمل وی در قالب «تدلیس» باشد، چون در تدلیس لازم نیست حتماً مدلس «به کسر د» طرف معامله باشد و تدلیس ثالث نیز موجب ایجاد حق فسخ خواهد بود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۰۲۷/۵)، در این حالت منوب‌عنه می‌تواند به موجب خیار تدلیس معامله خود را فسخ نماید، اما چنانچه عمل مصداق تدلیس نباشد، تنها موجبات مسئولیت مدنی دلال در برابر طرف خود را فراهم کرده است.

۳- عامل: کسی است که به نام و به حساب منوب‌عنه معامله می‌کند (ستوده تهرانی، ۱۳۸۰: ۹۱) و حق‌الزحمه‌ای دریافت می‌دارد؛ بنابراین نقش عامل همانند وکیل است با این تفاوت که «عامل» دارای اصالت است و به استناد بند «۳» ماده ۲ قانون تجارت خود یک نوع عمل تجاری ذاتی تلقی می‌گردد. پس چنانچه عامل نیز از اختیار قراردادی خود سوءاستفاده نموده و با انعقاد معامله موجب ورود زیان به منوب‌عنه گردد، در این فرض نیز مانند وکالت خللی به معامله وارد نیست، مگر اینکه با تبانی طرف دیگر انجام شده باشد که موضوع از مصادیق ماده ۲۱۷ قانون مدنی خواهد بود.

۴- حق‌العمل کار: به موجب ماده ۳۵۷ قانون تجارت، «حق‌العمل کار کسی است که به اسم خود ولی به حساب دیگری (آمر) معاملاتی کرده و در مقابل حق‌العملی دریافت می‌دارد»؛ بنابراین حق‌العمل کار نایب نیست، بلکه کسی است که صاحب مال به او دستور داده برایش مالی بخرد یا مال او را بفروشد. حق‌العمل کار معامله را اگرچه به حساب آمر انجام می‌دهد، اما معامله به نام خودش است، برخلاف وکیل و عامل که

معامله ایشان به نام و حساب موکل و آمر است؛ بنابراین مسئول انجام تعهدات ناشی از معامله در برابر طرف دیگر آن نیز شخص حق‌العمل کار است (ستوده تهرانی، ۱۳۸۰: ۴۸).



چنانچه حق‌العمل کار در انجام معامله به حساب آمر، سوءاستفاده از اختیار کند، در این صورت چون معامله به نام خود او است و مسئولیت انجام تعهدات با وی می‌باشد، می‌توان گفت تعهداتی که در نتیجه سوءاستفاده از اختیار ایجاد شده است، در مقابل آمر قابلیت استناد ندارد؛ به عبارت دیگر عقد مزبور در برابر آمر قابل استناد نیست و در حکم عقد منعقد شده به نام و حساب شخص حق‌العمل کار می‌باشد؛ به‌طور مثال اگر «الف» شخص حق‌العمل کاری را با اختیار مطلق مأمور کند که برای او ده تن سیب خریداری کند و حق‌العمل کار سیب‌ها را از جنس نامرغوب و با قیمت گزاف خریداری نماید، بدون اینکه از حدود اختیار خارج شود، در این صورت معامله به نام و حساب شخص حق‌العمل کار

محاسبه خواهد شد و آمر تعهدی در این مورد ندارد. ماده ۳۶۶ قانون تجارت مقرر می‌دارد: «اگر حق‌العمل کار بدون رضایت آمر مالی را به نسیه بفروشد یا پیش قسطی دهد ضررهای ناشی از آن متوجه خود او خواهد بود...» این حکم قانونی دلالت دارد بر اینکه فروش نسیه یا پیش قسط در حدود اختیارات حق‌العمل کار بوده، اما وی از این اختیار درست استفاده نکرده است، در غیر این صورت معامله می‌بایست غیر نافذ می‌شد. همین‌طور حسب ماده ۳۷۰ همان قانون: «اگر حق‌العمل کار نادرستی کرده و مخصوصاً در مواردی که به حساب آمر قیمتی علاوه بر قیمت خرید یا کمتر از قیمت فروش محسوب دارد مستحق اجرت‌المثل نخواهد بود، به‌علاوه در دو صورت اخیر آمر می‌تواند خود حق‌العمل کار را خریدار یا فروشنده محسوب دارد»، «نادرستی کردن» حق‌العمل کار قطعاً به معنی خروج از اختیار نیست، بلکه صرفاً در حالت سوءاستفاده از اختیار مصداق دارد و مثال‌های ذکر شده در ماده نیز گواه این مطلب است و ماده دلالت بر این دارد که فرض در صورت سوءاستفاده از اختیار، خود آمر طرف معامله محسوب شده و معامله مزبور در برابر آمر قابلیت استناد نخواهد داشت.

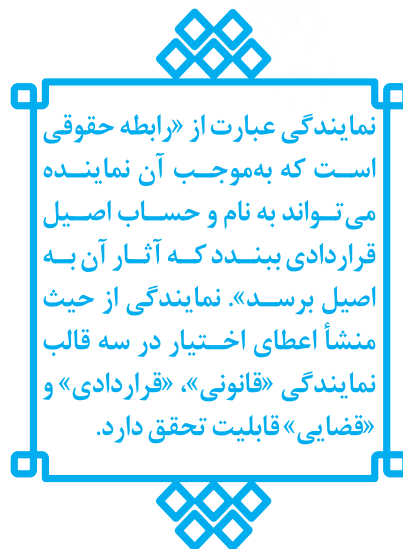
۵- مدیرعامل: مدیرعامل اگرچه منتخب اعضای هیئت مدیره است، اما نماینده شخصیت حقوقی شرکت تلقی می‌گردد (ماده ۱۲۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷). اختیارات مدیرعامل تابع اساسنامه شرکت و در خصوص شرکت‌های تجاری تابع قانون تجارت و در مورد مؤسسات غیر تجاری تابع قوانین خاص مربوط به خود است.

برخی سوءاستفاده مدیران از اختیارات محوله را جزئی از قالب سوءاستفاده از حق دانسته‌اند (عرفانی: ۵۰). اما همان‌گونه که گفته شد، «سوءاستفاده از حق» و «سوءاستفاده از اختیار» دو مفهوم متفاوت‌اند. به استناد ماده ۱۱۸ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت محدود کردن اختیارات مدیرعامل، در برابر اشخاص ثالث قابل استناد نیست و مدیرعامل همچنان صاحب این اختیارات تلقی خواهد شد. وقتی معامله خارج از حدود اختیار که در قواعد عمومی قراردادها غیر نافذ تلقی می‌شود، در خصوص مدیرعامل شخصیت حقوقی صحیح تلقی می‌شود؛ بنابراین به طریق اولی می‌توان گفت انجام معامله در نتیجه سوءاستفاده از اختیار نیز صحیح تلقی می‌گردد و صرفاً موجبات مسئولیت مدنی قراردادی مدیرعامل را در برابر اعضای هیئت مدیره یا صاحبان سهام فراهم می‌آورد. ماده ۱۴۲ لایحه قانونی، تصریح به این نوع مسئولیت نموده است.

ب- ضمانت اجرا در خصوص نمایندگان قانونی

۱- **ولی قهری:** نمایندگی ولی قهری بر محجور بالاواله و ذاتی است و دادگاه علی‌القاعده دخالتی در انجام وظایف او ندارد (صفایی، ۱۳۹۴: ۱۰۶). از طرفی حدود اختیارات ولی قهری در قانون احصا نشده و وی دارای تمامی اختیاراتی است که در امور شخص محجور متصور است؛ بنابراین موضوع خروج از اختیار توسط ولی قهری نسبت به محجور منتفی می‌باشد، لکن با توجه به اطلاق اختیار ولی قهری، سوءاستفاده از اختیار وی نسبت به انجام وظایفی که در اداره امور محجور بر عهده دارد، متصور است. ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی مقرر می‌دارد:

«هرگاه ولی قهری طفل رعایت غبطه صغیر را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی علیه گردد به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی پس از اثبات، دادگاه ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع و برای اداره امور مالی طفل فرد صالحی را به‌عنوان قیم تعیین می‌نماید...».



«عدم رعایت غبطه طفل» همان سوءاستفاده از اختیار است که ممکن است به هر دو شکل سلبی و ایجابی آن محقق گردد. قانون‌گذار به دادگاه اجازه داده است که ولی قهری که از اختیار خود سوءاستفاده نموده را عزل نماید و به سمت ولایت او به‌موجب حکم قضایی خاتمه دهد، اما در مورد سرنوشت معاملاتی که ولی قهری قبلاً انجام داده و به‌واسطه این معاملات سوءاستفاده و تبعاً عدم صلاحیت او احراز شده است، در قانون مدنی حکمی مقرر نشده است؛ اما بدون شک چنین معاملاتی فاقد ضمانت اجرا نخواهد بود. اگر قائل باشیم که اقدامات قبلی ولی قهری که معاملات انجام شده هم جزو آن است، علل موجهه اثبات عدم

صلاحیت وی می‌باشد؛ بنابراین باید پذیرفت که حکم دادگاه مبنی بر عدم صلاحیت ولی قهری جنبه اعلامی داشته و در معاملات گذشته که اسباب موجهه حکم قضایی قرار گرفته‌اند، مؤثر می‌باشد. در نتیجه معاملات مزبور نیز در زمان عدم صلاحیت ولی قهری صورت پذیرفته و در حکم این است که معامل یعنی ولی قهری اساساً فاقد سمت بوده است. حکم معامله فاقد سمت در حقوق مدنی عدم نفوذ است و در این صورت قیم منصوب از سوی دادگاه (ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی) حق خواهد داشت که با بررسی هر یک از معاملات سابق، هر کدام را که به زیان محجور است یا مصلحت او در آن رعایت نشده، مردود اعلام و باطل نماید.

۲- **مدیران دولتی:** مدیران نهادهای دولتی مانند شهرداران، وزرا و ... نمایندگان قانونی شخص حقوقی عمومی‌اند که اختیار خود را به‌طور مستقیم از قانون دریافت می‌دارند. خروج از حدود اختیار در انجام وظایف دولتی فاقد اثر قانونی است؛ به عبارت دیگر در حقوق عمومی اصل بر «عدم اهلیت» و «عدم صلاحیت» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۲). نهادهای دولتی است و برخلاف قواعد کلی که معامله خارج از اختیار غیر نافذ است، در حوزه حقوق عمومی می‌بایست قائل به بطلان معاملات خارج از اختیار بود؛ مانند اینکه به‌موجب ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، ارجاع دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی به داوری ممنوع است، مگر با تشریفات مذکور در ماده مرقوم؛ بنابراین اگر مدیر دولتی نسبت به اموال عمومی و دولتی، بدون تصویب هیئت وزیران و اطلاع مجلس شورای اسلامی و در مورد دعاوی دارای

طرف خارجی یا موضوعات قانونی مهم، بدون تصویب هیئت وزیران و مجلس شورای اسلامی قرارداد یا شرط داوری منعقد کرد، چنین قراردادی به علت خروج از اختیار باطل خواهد بود. چون مقام عمومی شخصیت حقوقی است که حدود اختیار او توسط قانون احصا شده است و خارج از آن اساساً اهلیت تملک و تمتع ندارد و انجام معامله نسبت به موضوعی که حق تمتع آن ایجاد نشده، باطل است و اگر حق تمتع آن نیز بعداً به موجب قانون ایجاد شود علی القاعده عطف به ماسبق نمی شود؛ بنابراین چون در زمان ایجاد موضوع «حق»، وجود نداشته، چنین قراردادی اساساً باطل خواهد بود. اما اگر مدیر دولتی از اختیار خود سوءاستفاده نمود؛ مثلاً شهردار در واگذاری اراضی شهری به اشخاص، بدون رعایت انصاف املاک را با قیمتی نازل به اشخاص معین واگذار کند، در این صورت معامله باطل خواهد بود؛ چراکه رعایت صرفه و صلاح بیت المال جزء تشریفات آمرانه انجام هر عمل عمومی و دولتی است و معاملات دولتی چون مستلزم برگزاری مناقصه یا مزایده هستند، اساساً از نظر ماهیت جزء عقود تشریفاتی تلقی می شوند (اسماعیلی هریسی، ۱۳۹۲: ۳۴۶)؛ بنابراین چنانچه در انجام معاملات مزبور سوءاستفاده از اختیار رخ دهد، چون شرایط ذاتی انجام معامله؛ یعنی همان صرفه و صلاح بیت المال و اموال دولتی رعایت نشده است، تشریفات آن جاری نگردیده، چنین معامله ای باطل خواهد بود.

۳- متولی موقوفه: اگرچه متولی موقوفه حسب مورد از سوی واقف «در موقوفات عام و خاص» یا سازمان اوقاف «در موقوفات عامی که واقف حین وقف متولی تعیین نکرده است» انتخاب می شود، اما

متولی نماینده واقف نیست، بلکه مدیر وقف است (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ش ۱۱۳). چون به موجب ماده سه قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه مصوب ۱۳۶۳، موقوفه چه عام و خاص دارای شخصیت حقوقی است و به محض تحقق وقف ارتباط آن با واقف قطع می شود. مستفاد از ماده ۸۲ قانون مدنی، حدود اختیار متولی را واقف تعیین می کند که می تواند حسب مورد مطلق یا مقید باشد و اگر چنین اختیاری تعیین نشده باشد، متولی به عنوان مدیر وقف علی القاعده اختیار انجام هر کاری که برای وقف لازم است را خواهد داشت. چنانچه متولی در انجام وظایف خود و انعقاد معامله ای نسبت به موقوفه سوءاستفاده از اختیار نماید؛ مانند اینکه باغ موقوفه ای را به قیمت نازل و مدت طولانی به دیگری اجاره دهد، در این صورت علی القاعده در صحت معامله خللی نیست؛ اما می توان قائل به حق تقاضای فسخ از جانب موقوفه علیهم در وقف خاص و از جانب اداره اوقاف در وقف عام بود؛ با این توجیه که چون مدیریت متولی منوط به رعایت غبطه و صلاح وقف در راستای تأمین منافع موقوفه علیهم است در صورتی که رعایت صلاح موقوفه علیهم را ننموده، با سوءاستفاده از اختیار، موجبات ورود ضرر یا دفع منفعت مسلم از ایشان را فراهم آورد، در این حالت به موجب قاعده لاضرر موقوفه علیهم می توانند فسخ معامله منعقد را از دادگاه تقاضا نمایند.

ج- ضمانت اجرا در خصوص نمایندگان قضایی

۱- قییم محجور: به استناد ماده ۱۲۳۵ قانون مدنی، نمایندگی محجور در همه امور مالی او با شخص قییم است. بدیهی است که لازمه اداره امور مالی محجور

انعقاد معاملات مختلف خواهد بود. قییم شخص صاحب صلاحیتی است که از سوی دادگاه تعیین می شود؛ بنابراین «نماینده قضایی» تلقی می گردد. قانون مدنی حدود اختیارات قییم را ایجاباً احصا ننموده، بلکه به صورت سلبی اختیار انجام برخی امور را از قییم سلب کرده یا اینکه آن را منوط به تصویب مدعی العموم کرده است؛ از جمله موارد مندرج در ماده ۱۲۴۱؛ بنابراین علی القاعده اختیار قییم برای انعقاد معامله مطلق است. چنانچه قییم در انعقاد معامله ای به نام و حساب محجور، از خود اختیار سوءاستفاده نماید، مانند اینکه محصول باغ مولی علیه را به قیمت نازل بفروشد، در این صورت معامله منعقد غیر نافذ و سرنوشت آن بسته به تنفیذ یا مدعی العموم خواهد بود. از نظر منطق حقوق، عدم نفوذ حاصل عدم وجود رضا در معامله است و عدم رضا نیز حاصل عدم وجود سمت یا اکراه خواهد بود (ملکوتی، ۱۳۹۸: ۱۰۶). از طرفی سمت قییم برخلاف ولی قهری بالاصاله نیست، بلکه سمت اوفرع بر نصب دادگاه است و اعطای حکم قیمومیت از سوی دادگاه نیز به قییم منوط به احراز شرایط ذکر شده در ماده ۱۲۳۱ قانون مدنی می باشد. از توجه به این مواد و ماده ۱۲۴۸ قانون مدنی مسلم است که جوهر قیمومیت «امانت» است و قیمی که فاقد امانت گردد سمت خود را از دست می دهد و معزول تلقی می گردد؛ بنابراین در صورتی که قییم سوءاستفاده از اختیار نماید، به عمد یا در نتیجه مسامحه، در هر دو حال، موضوع مشمول بندهای یک و پنج ماده ۱۲۴۸ بوده، کاشف از فقدان وصف امانت در وی می باشد. پس به علت فقدان صفت امانت، سمت خود را از دست داده و انعقاد معامله از سوی

شخص فاقد سمت نیز مطابق اصول کلی غیرنافذ خواهد بود و در چنین موردی مدعی‌العموم صلاحیت دارد با رعایت غبطه و صلاح محجور حسب مورد معامله او را رد یا تنفیذ نماید.

۲- مدیر تصفیه شخص ورشکسته: به موجب ماده ۴۴۰ قانون تجارت در صورت ورشکستگی شخص حقوقی یا حقیقی تاجر، دادگاه یک نفر را به عنوان مدیر تصفیه برای انجام تصفیه دارایی او منصوب می‌نماید. ماده ۴۱۸ قانون تجارت مدیر تصفیه را قائم‌مقام تاجر دانسته است. قائم‌مقام با نماینده تفاوت دارد و کسی است که در حقوق و تکالیف جانشین شخص می‌گردد. قائم‌مقامی به دو نوع عام و خاص تقسیم می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۶۱۸/۲). با عنایت به ماده ۴۱۹ و محدود بودن قائم‌مقامی مدیر تصفیه به حوزه مالی تاجر ورشکسته، ممکن است نوع قائم‌مقامی را خاص دانست، اما به نظر می‌رسد مدیر تصفیه قائم‌مقام تاجر نیست و اصطلاح ذکر شده در ماده مذکور را می‌بایست حمل بر نمایندگی نمود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲)؛ زیرا قائم‌مقام کسی است که حق یا اختیار را اگرچه از طریق جانشینی، اما به نام و حساب خود استیفا می‌کند،

برآمد

در حالی که مدیر تصفیه اختیارات را به نام و حساب تاجر ورشکسته اعمال می‌نماید. با توجه به مواد ۴۵۶ به بعد قانون تجارت می‌توان معاملاتی را که مدیر تصفیه نسبت به اموال تاجر می‌نماید، از نظر تشریفات انعقاد به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول معاملات موضوع مواد ۴۵۸ و ۴۵۹ قانون مجازات یعنی معاملاتی که تاجر در انعقاد آن استقلال دارد و صرفاً نظارت دادگاه یا عضو ناظر منتخب از جانب دادگاه لازم است و دسته دوم معاملات موضوع ماده ۴۵۷ قانون مجازات یعنی معاملاتی که تاجر در انعقاد آن استقلال ندارد و جز با اجازه دادگاه منعقد نمی‌شود. این دسته معاملات در خصوص فروش اموال منقول و غیرمنقول تاجر هستند؛ به عبارت دیگر در مورد معاملات دسته اول مدیر تصفیه دارای اختیار انجام معامله است اما در مورد معاملات دسته دوم اساساً تا زمانی که اجازه دادگاه صادر نشود، مدیر تصفیه دارای اختیار برای انجام معامله تلقی نخواهد شد.

امکان سوءاستفاده از اختیار در هر دو شکل از معاملات فوق ممکن است. اکنون سؤال این است که ضمانت اجرای سوءاستفاده از اختیار مدیر تصفیه چیست؟ در هر دو فرض چون اختیار مدیر تصفیه ناشی از

قانون و صرفاً برای خاتمه وضع حادث برای تاجر است و حق تمتعی که برای مدیر در انجام معاملات مزبور ایجاد شده، تنها مقید به رعایت مصلحت تاجر است و اساساً در مواردی که مصلحت تاجر اقتضا نکند، این اختیار برای مدیر تصفیه ایجاد نخواهد شد، بنابراین هرگاه محرز شد که از این اختیار سوءاستفاده شده است، سوءاستفاده به منزله فقدان اختیار بوده، بطلان معامله را در پی خواهد داشت. قانون تجارت در ماده ۴۹۰ صرف کشف حيله در انعقاد قرارداد ارفاقی را موجب بطلان آن دانسته است (برخلاف قواعد کلی حقوق مدنی که موجب ایجاد خیار تدلیس خواهد بود)؛ بنابراین سوءاستفاده از اختیار نیز که در غالب موارد در قالب حيله اتفاق می‌افتد. همین ضمانت اجرا را خواهد داشت. علاوه بر آن ماده ۴۲۳ هر معامله‌ای را که تاجر قبل از ورشکستگی و در دوران توقف خود انجام دهد که به ضرر طلبکاران وی باشد، باطل اعلام کرده است؛ بنابراین می‌توان گفت که چون مدیر تصفیه هم به استناد ماده ۴۱۸ قائم‌مقام تاجر است و اقدامات او در حکم اقدامات تاجر است، هر معامله او که با سوءاستفاده از اختیار انجام دهد، چون به ضرر طلبکاران است، باطل خواهد بود.

۱- سوءاستفاده از اختیار و خروج از اختیار دو مفهوم متفاوت اند که ضمانت اجرای اولی در قانون عدم نفوذ است؛ اما در خصوص مفهوم دوم ضمانت اجرای مشخصی در قانون ذکر نشده است. از طرفی سوءاستفاده از اختیار با سوءاستفاده از حق نیز متفاوت و دو مفهوم جداگانه‌اند. سوءاستفاده مورد نهی در اصل چهلم قانون اساسی که مبنای آن حدیث نبوی لاضرر است، اغلب در خصوص حق مستقیم ناشی از قانون قابلیت تحقق دارد و در روابط قراردادی سوءاستفاده از حق امری استثنایی است؛ چون در هر قراردادی طرفین آن آگاهانه هر حقی را علیه خود می‌پذیرند و ذات روابط قراردادی تلاش برای جلب منفعت بیشتر است که لازمه آن ورود خسارت یا سلب منفعت از طرف مقابل بوده و این امر فی‌نفسه مذموم نیست، در حالی که در مفهوم دوم نماینده در قالب تفویض اختیار تبعاً صلاحیت یافته حق متعلق به دیگری را اعمال و اجرا نماید و خودش بالأصله صاحب حقی نیست که سوءاستفاده از آن مفهوم داشته باشد. البته شباهت دو مفهوم سوءاستفاده از حق و اختیار نیز این است که هر دو مربوط به مرحله استیفاء حق می‌باشند، گرچه اولی بالأصله توسط صاحب حق و دومی به تبع منوب عنه.

۲- سوءاستفاده از اختیار اغلب در نمایندگی‌های مطلق و عام قابلیت تحقق دارد و ضمانت اجرای آن در هر سه قالب نمایندگی قراردادی، قضایی و قانونی و مصادیق هریک از این سه قالب متفاوت است. وکیل، عامل، حق‌العمل‌کار، دلال و مدیر شخص حقوقی مصادیق نمایندگان قراردادی‌اند. سوءاستفاده از اختیار از جانب وکیل تنها موجب تحقق مسئولیت قراردادی او بوده، لکن معامله منعقد صحیح است، مگر اینکه به قصد زیان به منوب‌عنه با طرف دیگر معامله تبانی صورت گیرد که در این صورت موضوع مشمول ماده ۲۱۷ قانون مدنی و موجب بطلان عقد است. در خصوص عامل تجاری نیز همین ضمانت اجرا خواهد بود. دلال نیز چون طرف معامله نیست، سوءاستفاده او خللی به معامله وارد نمی‌کند، مگر اینکه عنوان تدلیس صادق باشد که در این صورت ضمانت اجرای آن فسخ است. حق‌العمل‌کار چون معامله را به نام خود انجام می‌دهد، در صورتی که سوءاستفاده از حق کند، معامله در قبال منوب‌عنه (آمر) قابل استناد نیست و تعهدات بر عهده حق‌العمل‌کار خواهد بود. سوءاستفاده مدیران اشخاص حقوقی نیز فاقد ضمانت اجرا در مورد معامله است و صرفاً موجب تحقق مسئولیت مدنی مدیر خواهد شد.

۳- نمایندگان قضایی شامل قیم محجور و مدیر تصفیه هستند که در صورت سوءاستفاده از اختیار در انعقاد معاملات، در مورد اول ضمانت اجرا عدم نفوذ و در مورد دوم بطلان معامله خواهد بود؛ اما نمایندگان قانونی شامل ولی قهری محجور، مدیران دولتی و متولی موقوفه هستند که در فرض سوءاستفاده از اختیار، ضمانت اجرای اعمال حقوقی منعقد توسط آنها متفاوت خواهد بود. معاملات ولی قهری غیرنافذ، عقود که مدیران دولتی با سوءاستفاده از اختیار منعقد نموده‌اند، باطل و معاملات متولیان موقوفات از سوی موقوف علیهم قابل فسخ خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در مورد قضیه سمره بن جندب که موجب صدور حدیث نبوی «لاضرر و لاضرار» گردید نیز حق شخص ضار مبتنی بر رابطه قراردادی با شخص انصراری نبود.
- ۲- مصادیقی که حقوقدانان در ارتباط با منع سوءاستفاده از حق یا قاعده مبتنی بر آن یعنی لاضرر بیان کرده‌اند همگی ناظر به حقوق قانونی و رابطه خارج از قرارداد است. قانون مدنی هم همین رویکرد را دارد از جمله در ماده ۱۳۲.
- ۳- در صورتی که شخص حقوقی به علتی غیر از دو مورد یاد شده منحل گردد؛ مانند تصمیم مجمع عمومی فوق‌العاده موضوع بند «۴» ماده ۱۹۹ لایحه قانونی اصلاح قانون تجارت، در این صورت مدیر تصفیه توسط مجمع انتخاب و نماینده قضایی نخواهد بود.
- ۴- البته در تقسیم کلی عقود غیرقابل استناد و قابل فسخ ذیل عقد صحیح قرار می‌گیرند.
- ۵- در تفاوت اختیار و حق می‌توان گفت حق اصالت دارد درحالی‌که اختیار اصالت ندارد و صرفاً وسیله اجرای حق است؛ مانند ایجاد حق دریافت ارش یا فسخ معامله در عقد بیع مال معیوب که در این صورت اگر مشتری حق فسخ را برگزید اختیار خواهد داشت که معامله را بر هم بزند.

فهرست منابع

- ۱- اسماعیلی هریسی، ابراهیم، حقوق صنعت احداث (شرح قانون برگزاری مناقصات)، نشر دادگستر، ۱۳۹۲
- ۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوقی، جلد ۵، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۲، ۱۳۷۲
- ۳- ستوده تهرانی، حسن، حقوق تجارت، جلد ۴، نشر دادگستر، چاپ ۴، ۱۳۸۰
- ۴- السنهوری، عبدالرزاق، الوسیط فی شرح القانون المدنی، جلد ۱، بیروت، منشورات الحلبي الحقوقیه، چاپ ۳، ۱۹۹۸
- ۵- شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادها و تعهدات، انتشارات مجد، چاپ ۴، ۱۳۸۴
- ۶- صفایی، سیدحسین، اشخاص و اموال، نشر میزان، چاپ ۱۹، ۱۳۹۴
- ۷- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، سوءاستفاده از صلاحیت اختیاری در رویه

- قضایی انگلستان و ایران و مقایسه آن با فقه و حقوق خصوصی، فصلنامه قضاوت، شماره ۸۳، پاییز ۱۳۹۴
- ۸- عباس کریمی، هادی شعبانی، رابطه منطقی قاعده فقهی لاضرر و قاعده غربی سوءاستفاده از حق، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، سال اول، شماره ۲، ۱۳۹۳
- ۹- عرفانی، محمود، سوءاستفاده از اختیارات یا مشاغل در حقوق تجارت، مطالعه تطبیقی، قابل دسترس در پایگاه اینترنتی ghavanin.lir.www
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر، اعمال حقوقی (قرارداد-ایقاع)، شرکت سهامی انتشار، چاپ ۹، ۱۳۸۳
- ۱۱- کاتوزیان، ناصر، الزام‌های خارج از قرارداد، جلد ۱، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ۸، ۱۳۸۶
- ۱۲- کاتوزیان، ناصر، سوءاستفاده از حق یا تقصیر در اجرای حق، مجله دانشگاه تهران، شماره ۲۱، ۱۳۵۸
- ۱۳- کاتوزیان، ناصر، عقود معین، جلد ۳، انتشارات گنج دانش، چاپ ۸، ۱۳۹۲
- ۱۴- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد ۵، شرکت سهامی انتشار، چاپ ۳، ۱۳۸۰
- ۱۵- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد ۲، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶
- ۱۶- محقق داماد، سید مصطفی، اصول فقه، دفتر اول، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ ۱۷، ۱۳۹۰
- ۱۷- ملکوتی، رسول، حقوق تجارت ۱، انتشارات مجد، ۱۳۹۸
- ۱۸- ملکوتی، رسول، قواعد عمومی قراردادها، انتشارات مجد، ۱۳۹۷
- 19- Leyland, Peter & Anthony, Gordon, **Textbook on Administrative Law**, New York: Oxford University Press, 5 edition, 2005
- 20- Starck, B, **Droit civile: Obligation**, Paris, 1972
- 21- Tunc, A, **International encyclopedia of comparative law, "Abus de droit"**, Torts, New York, Oceana, Vol. XI, 1972

برنامه‌های ارفاقی قبل از مرحله رسیدگی با تأکید بر قاعده معامله با متهم در ایران



محمد شفیعی، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

چکیده

معامله اتهام یک توافق در پرونده‌های کیفری است و به‌طور معمول، شامل موافقت متهم با پذیرش تقصیر نسبت به همه اتهامات یا بخشی از آنها در عوض اغماض و تساهل می‌شود. در قوانین ایران تاکنون معامله اتهامی پذیرفته نشده است؛ اما در قانون آیین دادرسی کیفری ایران نهادهای مشابه معامله اتهامی وجود دارد؛ مانند ترک تعقیب، تعویق تعقیب، تعلیق تعقیب، تخفیف مجازات، توبه و معافیت از کیفر. این نهادها به‌نوعی توافق بین مراجع قضایی و متهمان است که در صورتی که متهم شرایط برخورداری از ارفاق را داشته باشد مرجع قضایی برای او تخفیف یا معافیت از کیفر را در نظر می‌گیرد؛ بنابراین ظرفیت ایجاد نهاد معامله اتهامی در فرایند دادرسی کیفری ایران همانند نهادها و قابلیت‌های کنونی وجود دارد. نهادهای مشابهی که در قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده، تراکم پرونده‌هایی که در دستگاه قضایی مطرح است، همچنین رویکرد قوه قضاییه مبتنی بر حل اختلاف بین طرفین دعوا که تجلی آن در شورای حل اختلاف دیده می‌شود، می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد نهاد معامله اتهامی در نظام حقوقی کشور باشد.

واژگان کلیدی: دادرسی کیفری، برنامه‌های ارفاقی، معامله اتهامی

درآمد

در دادرسی کیفری، هنوز بهترین رویکرد در برابر چندگونگی بزه‌ها و چندگانگی بزهکاران گزینش نشده است و نظام‌های حقوقی همچنان در این زمینه در تکاپوی آزمون و خطا هستند. نهاد معامله اتهامی برخاسته از نظام حقوقی کامن‌لا و به‌ویژه آمریکاست که بر پایه آن دادستان و متهم بر سر اتهام و پیامدهای پذیرش آن گفتگو و سازش می‌کنند. دادستان پیشنهاد کاهش کیفر یا دگرگونی در عنوان اتهامی می‌دهد و متهم به امید آنکه بار کیفر کمتری تحمل نماید، بزه خود را می‌پذیرد. معامله اتهام، حقوق کیفری را از اخلاق‌گرایی به سمت سودگرایی می‌برد تا ترازویی پدید آورد برای کوشش بسیار دولت در سزاگرایی و تلاش همه‌سویه متهم در ناکام‌گذاری رسیدگی کیفری و اجرا. زادگاه معامله در اتهام در مفهوم امروزین، نظام حقوقی آمریکا است و نظام‌های دیگر به الگوگیری از این نظام کوشیده‌اند تا فرآیند رسیدگی کیفری را به سمت سازشی کردن ببرند. درواقع معامله اتهام، یکی از نهادهایی است که در برابر بزهکاران در کشورهای تابع نظام کامن‌لا و بعضاً نظام حقوقی نوشته‌شده مورد استفاده قرار می‌گیرد و بدین معناست که دادستان و متهم بر سر پذیرش اتهام، تغییر عنوان اتهامی و حتی حذف برخی از عناوین اتهامی توافق می‌نمایند. این نهاد مهم ابتدا در کشور آمریکا تأسیس گردید و سپس از آنجا به دیگر کشورها و نظام‌های حقوقی گسترش یافت (حصار پولادی، ۱۳۹۷: ۳۴).

در جریان چنین تعاملی، متهم با اقرار به جرم یا وعده هر نوع همکاری دیگر، مقام تعقیب را یاری می‌دهد و در مقابل، مقام تعقیب هم متعهد به تخفیف مجازات

متهم یا تبرئه او می‌شود. از مزایای این نهاد کمکی است که در تسریع امر دادرسی و تورمزدایی از پرونده‌های کیفری در مراحل مختلف رسیدگی می‌کند (مرادی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

۱- مفهوم معامله اتهامی

در ابتدا برای شناخت معامله اتهامی، بررسی دقیقی از معنا و مفهوم عبارت «Plea Bargaining» که برای این نهاد در حقوق انگلو امریکن به کار می‌رود، لازم است. با توجه به اینکه اصطلاح «Plea Bargaining» از ترکیب دو کلمه «Plea» به معنای درخواست، دادخواست، دفاع، دفاعیه، عرض حال، مدافعه و «Bargaining» به معنای داد و ستد، معامله، توافق، مذاکره کردن، چانه زدن و تعهد متقابل می‌باشد؛ در بیان معنای لغوی این اصطلاح، درخواست یا دادخواست معامله، تقاضای مذاکره، مدافعه چانه‌زنی را می‌توان ذکر کرد. هم‌چنین معنی توافق قبل از محاکمه و معامله اتهام یا معامله اتهامی نیز برای این اصطلاح ذکر شده است (مرادی و همکاران، پیشین: ۶) در واقع، می‌توان گفت معامله اتهام قراردادی است بین مقام تعقیب و متهم که هر دو طرف ملزم به رعایت آن هستند و به‌موجب آن متهم در ازای اقرار به ارتکاب جرم از مزایایی برخوردار می‌شود. به بیان دیگر، معامله اتهام یک توافق در پرونده‌های کیفری است و به‌طور معمول، شامل موافقت متهم با پذیرش تقصیر نسبت به همه اتهامات یا بخشی از آنها در عوض اغماض و تساهل می‌شود. فرهنگ بلک معامله اتهام را این‌گونه تعریف می‌کند: توافق حاصل از مذاکره میان متهم و دادستان است بدین ترتیب که متهم در برابر اقرار به ارتکاب جرم، نسبت به

یک جرم سبک‌تر و یا نسبت به یکی از اتهامات چندگانه خود مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و یا می‌تواند در انتظار مجازات خفیف‌تری باشد. به‌طور کلی و با عباراتی ساده‌تر می‌توان این تعریف را از معامله اتهام ارائه داد: معامله اتهام توافقی است فی‌مابین متهم و دادستان که به‌موجب آن متهم، در عوض پذیرش تقصیر، نسبت به اتهام سبک‌تر یا اتهامات کمتری پاسخگو خواهد بود و در کل مورد تساهل قرار خواهد گرفت (Kram, 2005: 2).

۲- سابقه معامله اتهامی

حقوقدانان انگلیسی ادعا می‌کنند که چیزی از معامله اتهامی در قرن ۱۸ در انگلیس وجود نداشته است، معامله اتهام به لحاظ تاریخی در قرن ۱۹ شکل گرفت. تا قبل از آن زمان، محاکمات کیفری سریع و کم‌هزینه بودند؛ بنابراین وجود تأسیس معامله اتهام، ضروری نبود. در دنیای کامن‌لا، قرن ۱۹ میلادی سرآغاز پیچیده شدن دادرسی‌های کیفری است. در حالی که می‌توان گفت داد و ستد اتهامی به شکل فعلی آن، اولین بار از کشور آمریکا شروع شده است، امروزه استفاده از نهاد معامله اتهامی، در شکل بسیار گسترده‌ای مطرح است؛ به‌طوری که تحقیقات نشان داده بیش از ۹۰ درصد از پرونده‌های جزایی در آمریکا به شیوه معامله اتهامی حل و فصل می‌شود. به این ترتیب رویه معامله اتهامی در کنار رویه «معامله مجرمیت» که شورای اروپا از آن به‌عنوان شکلی ساده‌سازی آیین دادرسی عادی یاد می‌کند توسعه یافت؛ به‌طوری که امروزه استفاده از این نوع نهادها در کشورهای مختلف تابع نظام‌های حقوقی غیر کامن‌لان نیز گسترش یافته است (مرادی و همکاران ۱۳۹۰: ۱۲۳). در انگلستان و ولز، محاکمات در محاکم

«مجسترتیت» تنها در ۸ درصد موارد اتفاق می‌افتد و این در حالی است که معامله اتهام (از نوع اتهام سبک‌تر) و محکومیت‌های غیابی بقیه موارد را در بر می‌گیرند. در «کراون کورت» ۶۱ درصد از پرونده‌ها نتیجه معامله اتهام‌اند؛ در حالی که تنها ۱۴ درصد آنها نتیجه محکومیت توسط هیئت منصفه هستند. در سایر کشورهای مبتنی بر نظام کامن‌لا نیز چنین تصویری قابل مشاهده است (Oren gazal, 2009: 5).

در حقوق بین‌الملل نیز دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در دسامبر ۲۰۰۱ با تصویب قاعده ۳-۶۲ از قواعد دادرسی و ادله، نهاد معامله اتهام را به رسمیت شناخت.

۳- مبانی، ماهیت و اهداف معامله اتهامی

در خصوص مبانی نهاد معامله اتهام به‌طور خلاصه می‌توان به تسریع دادرسی، پیشگیری از برچسب‌زنی و به‌کارگیری مداراگرایی کیفری که به‌موجب آن متصدیان نظام عدالت کیفری می‌توانند در برخی مواقع، با لحاظ اوضاع و احوال واقعه مجرمانه و ویژگی‌های فردی و محیطی بزهکاران، در راستای پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه گام بردارند اشاره کرد. مهم‌ترین مبنایی که برای معامله اتهام در جهان کامن‌لا وجود دارد، منفعت عمومی و مصلحت است. بر این اساس، زمانی که مصلحت عمومی به دلیل فقدان دلایل کافی علیه متهم و یا به دلایل دیگر چنین امری را توجیه می‌کند، دادستان‌ها قدرت معامله با متهم را دارند. در کشورهای مبتنی بر نظام کامن‌لا، دادستان‌ها از این قدرت خود در راستای انطباق تعداد پرونده‌ها با امکانات و منابع دادسرا بهره می‌برند. در

چنین شرایطی، آزادی مطلق دادستان‌ها به آنها امکان گزینش از میان پرونده‌ها را می‌دهد و آنها می‌توانند تعدادی از پرونده‌ها را بر اساس معیارهایی که در ذهن دارند به طریقی غیر از محاکمه حل و فصل نمایند (عباسیان، عالیپور، ۱۳۹۴: ۷۰۵).

نکته مهم اینکه، در عمل، دادستان‌ها به همه متهمان پیشنهاد معامله نمی‌دهند. در جرایم شدید و مهم و در اتهامات سیاسی، دادستان ممکن است در احترام به قربانی و با در نظر گرفتن احساسات عمومی تمایل به توافق نداشته باشد. برای نمونه دادستان‌ها معمولاً با کسانی که متهم به تجاوز به عنف یا قتل عمد هستند، وارد معامله نمی‌شوند (Gifford, 1983: 7).

معامله اتهام به گواهی آمار و بستر شکل‌گیری و نیز شیوه‌های اعمال آن، نشان می‌دهد که نهادی برای نظام قضایی کامن‌لا است. در دادگاه‌های فدرال آمریکا، طبق بخش (e) قانون ۴۴ از قوانین آیین دادرسی کیفری فدرال، معامله اتهام مجاز است. در این قانون «دادستان و متهم ممکن است وارد یک مذاکره شوند که به‌موجب آن اگر متهم اقرار به بزهکاری کند، دادستان پیشنهاد می‌کند که دادگاه یک یا چند اتهام وی را نادیده بگیرد، یا به دادگاه یک محکومیت خاص را توصیه می‌کند. طبق این قانون معامله اتهام باید قبل از محاکمه و دادرسی انجام شود مگر اینکه طرفین دلیل خوبی برای تأخیر ارائه بدهند (Asher, 2011: 3)؛ بنابراین چانه‌زنی اتهام در مرحله پیش از دادرسی است که گاهی در روند دادرسی هم ممکن است از این شیوه استفاده شود. به‌طور کلی چانه‌زنی در اتهام تنها زمانی معتبر است که سه مؤلفه اساسی

وجود داشته باشد: نخست آنکه در نتیجه این معامله، فرد از حق خود برای محاکمه در دادگاه چشم‌پوشی می‌کند؛ دوم آنکه این چشم‌پوشی باید داوطلبانه باشد نه اینکه دادستان با استفاده از قدرت قانونی خویش و با انگیزه به حداکثر رساندن سود حاصل از چانه‌زنی، شخص را به اجبار وارد معامله نماید و سوم برای حمایت از اتهامات عنوان شده علیه متهم که وی اقرار به آن کرده و مجرمیت خویش را پذیرفته است؛ زیرا در معامله اتهام و با اقرار مصلحتی به جرم، احتمال محکومیت یک بی‌گناه وجود دارد و در نتیجه، باعث صدور حکم ناعادلانه می‌شود (عباسیان، عالیپور، پیشین: ۷۰۸).

۴- انتقادات وارده بر معامله اتهامی

انتقاداتی بر اجرای این نهاد در کشورهای مجری آن همواره مطرح بوده است که از مهم‌ترین آنها امکان نقص حقوق متهم، به دلیل عدم برخورداری او از یک دادرسی عادلانه، که حق اوست می‌باشد، این انتقادات تا آنجا پیش رفته که حتی پیشنهادهایی در جهت حذف این تأسیس نیز ارائه شده است؛ اما در نهایت برخی از طرفداران حذف این نهاد خود پذیرفته‌اند که این امر، نظام عدالت کیفری کشورهای مجری را با ناکارآمدی جدی مواجه خواهد کرد و حقیقتاً امکان‌پذیر نیست.

علی‌رغم محاسنی که در اجرای معامله اتهامی وجود دارد از نظر منتقدین با اجرای معامله اتهامی سه تضمین مهم قانون اساسی نادیده گرفته می‌شود:

- ۱- ملزم نبودن متهم به اقرار به جرم و نقض حق سکوت متهم؛
- ۲- سؤال از شاهد مقابل؛
- ۳- محاکمه با حضور هیئت منصفه.

حقوق دانان ایالات متحده بر این باورند که تضمینات اصلاحیه ششم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در روند معامله اتهام نادیده گرفته می‌شود. دادگاه باید ورای هرگونه شک معقول اتهام وارده را اثبات نماید. اقرار دروغین و اکراه، این اصل را به شدت خدشه‌دار می‌نماید و این اقرار واجد شرایط صحت نیست. در خارج از ایالات متحده نیز معامله اتهام مورد انتقاد قرار گرفته است، خصوصاً از نقطه نظر اقراری که مبنی بر اکراه می‌باشد و مخالف ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و درواقع تجاوز به حقوق فردی محسوب می‌گردد (قنبری، پیشین: ۳۶).

۵- نهاد معامله اتهامی و حقوق ایران

اگرچه در کشور ما نهاد معامله اتهامی تعریف نشده است؛ اما نهادهای مشابه با آن مانند نهاد تعلیق تعقیب، ترک تعقیب و حتی تخفیف مجازات و آزادی مشروط وجود دارد که تا حدودی کارکرد نهاد معامله اتهامی را دارد و بررسی آنها می‌تواند به اتخاذ سیاست جنایی متفاوت از سیاست جنایی مجرمیت کمک کند که در این مبحث به آن می‌پردازیم. در حقوق ایران معامله اتهام مورد پذیرش قرار نگرفته است؛ بنابراین دادستان نمی‌تواند از این شیوه برای توقف تعقیب استفاده کند. همچنین در قانون آیین دادرسی کیفری نیز این امر پیش‌بینی نشده است (میری، ۱۳۹۰: ۸۵).

آنچه ضرورت پذیرش نهاد معامله اتهامی و نهادهای مشابه آن و اجرای آنها را در کشور ما ایجاب می‌کند، بیش از هر چیز، تراکم پرونده‌های جزایی، در تمام مراحل رسیدگی کیفری، از مرحله کشف جرم تا اجرای احکام می‌باشد. در مرحله تحقیقات پلیسی، افزایش نرخ جرم، از دقت و سرعت لازم در امر کشف

در جرایم تعزیری درجه شش و براساس ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری، دادستان مجاز است که در صورت وجود شرایط خاصی از قبیل فقدان شاکی خصوصی یا گذشت وی، جبران خسارت بزه‌دیده و یا ترتیب جبران آن، فقدان سابقه محکومیت کیفری مؤثر، قرار تعلیق تعقیب را صادر نماید. مبرهن است که صدور این قرار در این دسته از جرایم، در راستای اصل موقعیت داشتن تعقیب به‌عنوان یکی از جایگزین‌های تعقیب کیفری در اختیار دادستان به‌عنوان مقام تعقیب قرار داده شده تا چنانچه وی عواقب سوء فرایند کیفری و محکومیت متهم را بیشتر از منافع آن برای جامعه بداند، دعوای عمومی را برای مدتی به حالت تعلیق درآورد.

سال ۱۳۹۶، ۱۶ میلیون و ۳۲۱ هزار و ۳۲۵ پرونده تکراری و ۵ میلیون و ۸۲۸ هزار و ۱۳۶ پرونده یکتا در سال ۹۶ وارد دستگاه قضایی شده است. همچنین حدود چهار میلیون و ۳۴۲ هزار و ۱۶۳ پرونده به حوزه دادرسی وارد شده که از این میزان چهار میلیون و ۲۷۷ هزار و ۷۹۳ پرونده رسیدگی و به دادگاه ارسال شده است (مرکز آمار و فناوری قوه قضاییه، ۱۳۹۶).

۶- نهادهای مشابه در دادرسی کیفری ایران مصوب ۱۳۹۲

تصویب قانون جدید آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ آغازگر فصلی نو در خصوص اختیارات دادستان در امر تعقیب در نظام دادرسی کیفری کشورمان محسوب می‌شود. اگرچه مسلماً نمی‌توان اختیارات اعطایی به دادستان را معادل معامله اتهام در حقوق کامن‌لا دانست، با این حال، از حیث آزادی دادستان در امر تعقیب تعدادی از جرایم و نیز آثار و هدف می‌توانیم وجوه تشابهی را احراز نماییم. در قانون مذکور، مواد ۸۰ و ۸۱ و تبصره‌های شش‌گانه آن و نیز ماده ۸۲ به بحث انصراف از ادامه تعقیب برخی از جرایم، اختصاص داده شده‌اند و به‌رغم اینکه اساساً اختیار تعقیب یا انصراف از تعقیب جرایم با توجه به سمت مدعی‌العمومی دادستان، می‌بایست انحصاراً در صلاحیت وی باشد، این اختیار در جرایم درجه هفت و هشت به قاضی دادگاه سپرده شده است و وی با احراز شرایط قانونی می‌تواند اقدام به صدور قرار بایگانی پرونده و یا تعلیق تعقیب نماید. با این وجود، در جرایم تعزیری درجه شش و بر اساس ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری، دادستان مجاز است که در صورت وجود شرایط خاصی از قبیل فقدان شاکی خصوصی یا گذشت وی، جبران خسارت

جرم و تحقیقات کاسته است، مثلاً در سال ۱۳۸۵ حدود ۱۹۰ هزار مورد سرقت (فقط سرقت) توسط نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، به ثبت رسیده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵: ۴۹۱). با اجرای نهاد معامله اتهامی، متهم در کشف جرم و دادن اطلاعاتی در مورد جرم و مجرم دانه درشت، به پیشرفت کار پلیس و جلوگیری از تراکم کارها، کمک خواهد کرد. در مرحله تعقیب در دادرسی نیز تراکم پرونده‌ها، کار را با کندی و وقفه مواجه کرده است، در حالی که کار بازپرس و دادستان در این مرحله، زمانی مفید است که به‌موقع شروع و به‌موقع خاتمه یابد. طبق گزارش مرکز آمار و فناوری قوه قضاییه در

بزه دیده و یا ترتیب جبران آن، فقدان سابقه محکومیت کیفری مؤثر، قرار تعلیق تعقیب را صادر نماید. مبرهن است که صدور این قرار در این دسته از جرایم، در راستای اصل موقعیت داشتن تعقیب به عنوان یکی از جایگزین های تعقیب کیفری در اختیار دادستان به عنوان مقام تعقیب قرار داده شده تا چنانچه وی عواقب سوء فرایند کیفری و محکومیت متهم را بیشتر از منافع آن برای جامعه بداند، دعوای عمومی را برای مدتی به حالت تعلیق درآورد (خالقی، ۱۳۹۴: ۲۹۰/۱). به علاوه، ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری نیز قابل تأمل است. به موجب این ماده باز پرس پیش از شروع به تحقیق با توجه به حقوق متهم به وی اعلام می کند مراقب اظهارات خود باشد. سپس موضوع اتهام و ادله آن را به شکل صریح به او تفهیم می کند و به او اعلام می نماید که اقرار یا همکاری مؤثر وی می تواند موجبات تخفیف مجازات وی را در دادگاه فراهم سازد. در نخستین نگاه این ماده می تواند با معامله اتهام از نوع پیشنهاد تخفیف مجازات به دادگاه مشابهت داشته باشد. با این حال، این اعلام باز پرس تکلیفی برای دادگاه مبنی بر تخفیف ایجاد نمی کند؛ چراکه بحث تخفیف در جرایم مستوجب حد، قصاص و دیات منتفی است. در تعزیرات نیز گرچه به موجب بند «ت» ماده ۳۸ اقرار مؤثر متهم حین تحقیق از کیفیات مخفیه است، اما اساساً دادگاه به موجب ماده ۳۷ در اعمال تخفیف مخیر خواهد بود (حیدری ۱۳۹۵: ۵۰).

بنابراین در آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نهادهایی مشابه معامله اتهامی در قانون پیش بینی شده است و به دادستان و یا قاضی دادگاه اجازه داده است که در

مواردی در مجازات مجرم تخفیف قائل شود یا مجازات او را به تعلیق اندازد.

۷- نهاد کاهش دهنده قانونی در حقوق ایران و تفاوت آن با نهاد معامله اتهامی

از جمله نهادهای مشابه نهاد معامله اتهامی در حقوق ایران، نهاد «معاذیر قانونی» است. نهاد معاذیر قانونی، ناظر به مواقعی است که قانون گذار، به رغم وقوع جرم و بقای مسئولیت مرتکب، بنا بر ملاحظات سیاست جزایی، مرتکب را از مجازات معاف یا مجازات او را تخفیف می دهد (شکری ۱۳۸۶: ۱۳۹). شرایط اجرای نهاد معاذیر قانونی، در قانون مشخص شده و موارد آن جنبه حصری دارد و دادگاه در شرایط تعیین شده ملزم به تخفیف در مجازات یا معافیت او از مجازات می باشد (گلدوزیان ۱۳۸۹: ۴۶). اگرچه این نهاد از نظر اعمال تخفیف در مجازات یا معافیت از آن به نهاد معامله اتهامی شباهت دارد؛ اما اولاً، تخفیف یا معافیت ناشی از آن ضمن صدور حکم و در مرحله دادرسی صورت می گیرد، ثانیاً، دامنه اجرایی این نهاد، محدود به موارد و جرایم خاصی است که قانون گذار تعیین کرده است، در حالی که نهاد معامله اتهامی از مرحله پلیسی و در مورد همه جرایم قابل اجراست.

۸- نهادهای کاهش دهنده مجازات

در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی به چند نهاد کاهش دهنده مجازات می توان اشاره کرد:

۸-۱- قرار بایگانی پرونده

بایگانی کردن پرونده به این معناست که مقام قضایی پس از اتخاذ تصمیم مبنی بر تعقیب نکردن دعوای کیفری دستور ضبط شدن آن در قسمت دادرسی را می دهد. درواقع، دستور

دادستان به ثبت و ضبط پرونده قضایی - کیفری در قسمت دادرسی می انجامد (نیازپور، ۱۳۹۰: ۶۹-۱۶۸). در این صورت علی رغم اینکه عمل ارتكابی جرم بوده و شرایط تعقیب نیز فراهم است، ولی دادستان بر اساس مصلحت سنجی ترجیح می دهد رسیدگی به پرونده را متوقف نماید و آن را در دادرسی متوقف نماید. بایگانی کردن پرونده می تواند به دو شکل ساده و مشروط باشد (حیدری ۱۳۹۵: ۵۵). اختیار بایگانی پرونده به دست قاضی محکمه سپرده شده که از این جهت با معامله اتهام که دادستان عهده دار آن است، متفاوت می باشد. ضمن اینکه، با صدور قرار بایگانی پرونده، متهم واکنشی دریافت نمی کند. در حالی که در معامله اتهام، محکومیت به اتهام سبک تر یا مجازات تخفیف یافته در انتظار وی خواهد بود (حیدری، پیشین: ۵۶).

بنابراین در جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸ چنانچه شاکی وجود نداشته باشد یا گذشت کرده باشد، در صورت فقدان سابقه محکومیت مؤثر کیفری، مقام قضایی می تواند پس از تفهیم اتهام با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق متهم و اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده و در صورت ضرورت با اخذ التزام کتبی از متهم برای رعایت مقررات قانونی، فقط یک بار از تعقیب متهم خودداری کند و قرار بایگانی پرونده را صادر کند.

۸-۲- قرار تعلیق تعقیب

نهاد تعلیق تعقیب تأسیس حقوقی جدیدی است که از سال ۱۳۵۲ به این طرف در کشور ما متداول شده است تعلیق تعقیب دعوای کیفری نیز از مصادیق متناسب بودن تعقیب است که به موجب آن دادستان پس از

است و در صورتی که مانعی غیر عادی ایجاد نشود، تعقیب تا پایان ادامه می‌یابد (رضایی، ۱۳۸۹: ۱۹).

مطابق قسمت اول ماده ۸۲ قانون مذکور: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که قابل تعلیق هستند، مقام قضایی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند...». شرایط تعویق تعقیب کیفری مطابق این ماده به شرح زیر می‌باشد: ۱- تعزیری بودن جرم ارتكابی؛ ۲- قابل تعلیق بودن جرایم ارتكابی؛ ۳- درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده؛ ۴- مدت‌دار بودن (جعفری، نورپور ۱۳۹۴: ۹۱).

۸-۴- میانجی‌گری کیفری

روش میانجی‌گری، نمونه‌ای از انحراف از فرایند کیفری رسمی برای حل اختلافات و مشکلات ناشی از جرم است که در هر مرحله‌ای از دادرسی قابل اعمال می‌باشد. میانجی‌گری فرایند سه‌جانبه یا سه‌طرفه‌ای است که فارغ از تشریفات معمول در فرایند کیفری بر اساس توافق قبلی شاکی- بزه‌دیده و متهم- بزه‌کار با حضور شخص ثالثی به نام میانجی‌گر یا میانجی به منظور حل و فصل اختلافات و مسائل ناشی از ارتكاب جرم آغاز می‌شود (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: ۱۵-۱۴).
تقنینی شدن میانجی‌گری جامعوی، نشانگر یک نوع سیاست جنایی مشارکتی و اکنشی است که بعد از وقوع جرم، مردم در فرایند کیفری مشارکت داده می‌شوند و حل موضوع مورد اختلاف به آنها سپرده می‌شود. اگر این امر با موفقیت صورت پذیرد، رسیدگی به

جایگزین‌های ترمیمی مجموعه تدابیر و اقداماتی هستند که با هدف جبران و ترمیم خسارت‌های وارد شده بر بزه‌دیده یا جامعه و نیز با هدف اصلاح شخص صورت می‌گیرند. در واقع جایگزین‌های ترمیمی برای این وضع شده‌اند که در صورت معامله اتهامی یا تخفیف در مجازات مجرم، حق بزه‌دیده ضایع نشود و خسارت وارده جبران گردد.

۸-۳- تعویق تعقیب (صدور حکم)

تعویق صدور حکم، نهادی است که در راستای سیاست جنایی مبتنی بر نرمش و حمایت بیشتر از مجرمان غیر خطرناک تأسیس شده است. نهاد مزبور، ابزاری ارفاقی است که دادگاه با استفاده مناسب از آن، می‌تواند موجبات اصلاح بزه‌کار را فراهم آورد (توجهی، کوره‌پز، ۱۳۹۱: ۹۴). به‌طور کلی موکول کردن پیگرد دعوای کیفری به وقت دیگر را تعویق تعقیب دعوای کیفری گویند. به این ترتیب، تعویق تعقیب کیفری شیوه‌ای است که در پرتو آن مقام قضایی ادامه تعقیب پرونده‌های کم اهمیت را برای دوره‌ای معین به تأخیر می‌اندازد (نیازپور، ۱۳۹۰: ۱۷۹).
تفاوت تعلیق تعقیب و تعویق تعقیب در این است که در تعلیق تعقیب، پیگرد ممکن است در آینده مجدداً صورت بگیرد. ادامه و اتمام تعقیب بستگی به نتیجه امری دارد که موجب تعلیق شده است؛ اما در تعویق تعقیب، ادامه و اتمام تعقیب غالباً حتمی و قطعی

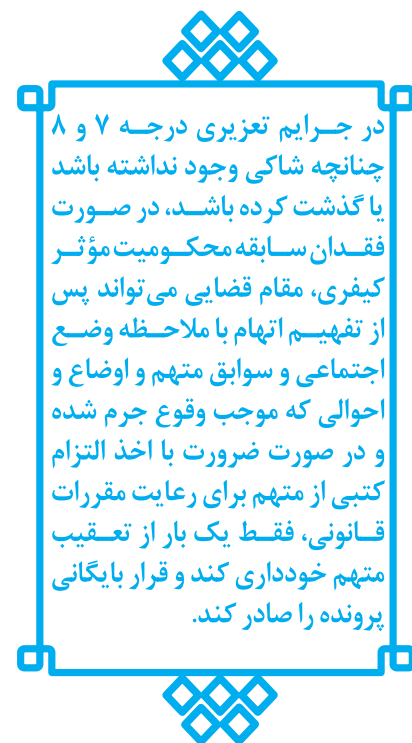
احراز شرایط مقرر در قانون، می‌تواند پیگیری دعوای کیفری را برای مدت زمانی مشخص معلق نماید. نوع جرم، سن بزه‌کار، شرایط ارتكاب جرم و اقدامات پس از ارتكاب، در اتخاذ تصمیم به تعلیق تعقیب مؤثر هستند. شیوه‌هایی برای کنار گذاشتن تعقیب دعوای کیفری، که ما آنها را جلوه‌های متناسب بودن تعقیب نام نهاده‌ایم، مقرر شده‌اند. تصویب قانون جدید آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ آغازگر فصلی نو در خصوص اختیارات دادستان در امر تعقیب در نظام دادرسی کیفری کشورمان محسوب می‌شود. اگرچه مسلماً نمی‌توان اختیارات اعطایی به دادستان را معادل معامله اتهام در حقوق کامن‌لا دانست، با این حال، از حیث آزادی دادستان در امر تعقیب تعدادی از جرایم و نیز آثار و هدف می‌توانیم وجوه تشابهی را احراز نماییم. در قانون مذکور، مواد ۸۰، ۸۱ و تبصره‌های شش‌گانه آن و نیز ماده ۸۲ به بحث انصراف از ادامه تعقیب برخی از جرایم، اختصاص داده شده‌اند و به‌رغم این نکته اساساً اختیار تعقیب یا انصراف از تعقیب جرایم با توجه به سمت مدعی‌العمومی دادستان، می‌بایست انحصاراً در صلاحیت وی باشد، این اختیار در جرایم درجه هفت و هشت به قاضی دادگاه سپرده شده است. تعقیب به‌عنوان یکی از جایگزین‌های تعقیب کیفری در اختیار دادستان به‌عنوان مقام تعقیب قرار داده شده تا چنانچه وی عواقب سوء فرایند کیفری و محکومیت متهم را بیشتر از منافع آن برای جامعه بداند، دعوای عمومی را برای مدتی به حالت تعلیق درآورد (خالقی، ۱۳۹۴: ۱/۲۹۰).

پرونده کیفری متوقف می‌شود و گرنه طبق روال قبلی در نظام کیفری سنتی رسیدگی می‌شود. در حقوق کنونی ایران، «میانجی‌گری کیفری با نظارت قضایی» صراحتاً پیش‌بینی نشده است، اما شاید بتوان با مسامحه گفت که «شوراهای حل اختلاف» دارای ماهیت نیمه جمعی هستند. در آنجا که باید در جرایم قابل گذشت سعی در مذاکره و سازش نمایند و به این لحاظ که تحت نظارت مقام قضایی عمل می‌کنند، می‌توان آن را از نوع میانجی‌گری جمعی با نظارت قضایی محسوب نمود (همان: ۱۶). نتیجه موفق بودن میانجی‌گری در جرایم قابل گذشت، صدور قرار «موقوفی تعقیب» است و نتیجه مثبت بودن میانجی‌گری در جرایم غیر قابل گذشت، تجویز «صدور قرار تعلیق تعقیب» یا «تعقیب کیفری» توسط دادستان است.

۸-۵- حذف قسمتی از فرایند کیفری (ترک تعقیب)

طبق ماده ۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری؛ در جرایم قابل گذشت، شاکی می‌تواند تا قبل از صدور کیفرخواست درخواست ترک تعقیب کند. در این صورت، دادستان، قرار ترک تعقیب صادر می‌کند. شاکی می‌تواند تعقیب مجدد متهم را فقط برای یک بار تا یک سال از تاریخ صدور قرار ترک تعقیب درخواست کند. دادستان می‌تواند با سنجش موضوع و مقدم شمردن منافع عمومی، حتی با وجود دلایل اثبات کننده بزهکاری، از تعقیب دعوای کیفری خودداری ورزد. در مواردی منفعت شخص زیان دیده از منافع عمومی پیشی می‌گیرد و قانون‌گذار به وی اختیار داده است تا درخواست خود مبنی بر ترک تعقیب را اعلام نماید. قانون آیین دادرسی

کیفری نیز در ماده ۷۹ این امر را پذیرفته است؛ بنابراین ترک تعقیب از مصادیق اصل متناسب بودن تعقیب به شمار می‌رود (جمشیدی، نوریان، پیشین: ۱۵۳).



۸-۶- جایگزین‌های ترمیمی

عدالت ترمیمی تعریف نوینی را از مفاهیم سنتی و کلاسیک حقوق جزا و کارکرد نهادهای حقوق کیفری ارائه داده و در عمل نیز اثرات قابل ملاحظه‌ای بر سرنوشت اصحاب دعوی کیفری، جامعه مدنی و نهادهای نظام عدالت کیفری برجا می‌گذارد؛ بنابراین هر فرآیندی که در آن بزه‌دیده و بزهکار و در صورت لزوم، عضوی دیگر از جامعه، تحت تأثیر بزه با یکدیگر فعالانه همکاری داشته باشند تا راه‌حلی، عموماً به کمک میانجی، مشاور یا تسهیل‌کننده، برای مسائل ناشی از بزه بیابند، فرآیند ترمیمی نامیده می‌شود. فرآیندهایی نظیر میانجی‌گری بزه‌دیده - بزهکار، ملاقات‌های رودررو، نشست‌های

گروهی و خانوادگی (ترمیمی)، حلقه‌های تعیین مجازات، هیئت‌ها و گروه‌های ترمیمی، مهم‌ترین و شناخته شده‌ترین فرآیندهای ترمیمی هستند (شیری، ۱۳۸۵: ۱۷).

جایگزین‌های ترمیمی مجموعه تدابیر و اقداماتی هستند که با هدف جبران و ترمیم خسارت‌های وارد شده بر بزه‌دیده یا جامعه و نیز با هدف اصلاح شخص صورت می‌گیرند (مرادی، پیشین: ۳۳۳). درواقع جایگزین‌های ترمیمی برای این وضع شده‌اند که در صورت معامله اتهامی یا تخفیف در مجازات مجرم، حق بزه‌دیده ضایع نشود و خسارت وارده جبران گردد.

۸-۷- توبه

در فقه اسلامی و در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نهاد توبه به‌عنوان یکی از راه‌های بخشش مجرم شناخته شده است. درواقع متهم در صورتی که قبل از اثبات جرم توبه نماید کیفر نمی‌شود. بر اساس ماده ۱۱۴ این قانون، در جرایم موجب حد به استثنای قذف و محاربه، هرگاه متهم قبل از اثبات جرم، توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، حد از او ساقط می‌شود. همچنین اگر جرایم فوق غیر از قذف، با اقرار ثابت شده باشد، در صورت توبه مرتکب حتی پس از اثبات جرم، دادگاه می‌تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضاییه از مقام رهبری درخواست کند. توبه در تعزیرات درجه یک تا پنج موجب تخفیف مجازات و در تعزیرات درجه شش تا هشت موجب سقوط مجازات می‌شود. تبصره یک ماده ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی بیان می‌کند: مقررات راجع به توبه درباره کسانی که مقررات تکرار جرایم تعزیری در مورد آنها اعمال می‌شود، جاری نمی‌شود، در صورتی که جرایم تعزیری از

باب تکرار جرم باشد، مقررات توبه درباره آنها اعمال نخواهد شد (حاجی ده آبادی، رجبی، ۱۳۹۴: ۷).

۸-۸- تخفیف مجازات

تخفیف مجازات یکی از ابزارهای مؤثر سیاست جنایی در اجرای اصل فردی کردن مجازات، اثربخشی بیشتر و دستیابی به اهداف اصلاحی و درمانی کیفر محسوب می شود. تا پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نهاد تخفیف فاقد سامان دهی قانونی بود و رویه مشخصی در خصوص نحوه و میزان تخفیف مجازات در محاکم وجود نداشت. تحولات صورت گرفته در این قانون بر مبنای اهداف اصلاحی و دفاع اجتماعی، با رویکردی متفاوت به نهاد تخفیف مجازات همراه شده است. از یک سو، میزان تخفیف مجازات بر اساس درجه بندی مجازات ها مشخص، جهات مخففه محصور، تبدیل حبس به جزای نقدی ممنوع و اختیارات قضات در میزان تخفیف محدود شده است. از سوی دیگر، تعداد جهات مخففه افزایش داده شده، دامنه تأثیر تخفیف توسعه پیدا کرده و جمع میان مقررات تخفیف و تشدید سازمان دهی شده است (فلاحی، ۱۳۹۷: ۱۰۹).

قانون گذار در ماده های ۳۷ و ۳۸ قانون مجازات اسلامی یک قاعده کلی را همراه با شرایط و میزان تخفیف بیان نموده که در اکثر جرایم قابل اعمال است. در ماده ۳۸ شرایط اعمال تخفیف بیان شده است و زمانی که قاضی، یک یا چند بند از بندهای این ماده را احراز نماید، این اختیار را دارد که به میزان معینی از حداقل مجازات عبور کند. در تمامی محکومیت های تعزیری در صورتی که دادستان از حکم صادره درخواست

تجدید نظر نکرده باشد، محکوم علیه می تواند پیش از پایان مهلت تجدیدنظر خواهی با رجوع به دادگاه صادر کننده حکم، حق تجدید نظر خواهی خود را اسقاط یا درخواست تجدید نظر را مسترد نماید و تقاضای تخفیف مجازات کند. در این صورت دادگاه در وقت فوق العاده با حضور دادستان به موضوع رسیدگی و تا یک چهارم مجازات تعیین شده را کسر می کند. تقاضای تخفیف مجازات به شیوه فوق، تنها در خصوص محکومیت های تعزیری امکان پذیر است. این نوع تخفیف مجازات در قانون مجازات اسلامی به نوعی معامله بین مرجع قضایی و متهم است که در صورت صرف نظر کردن از حق اعتراض، مشمول تخفیف مجازات می شود.

از جمله نهادهای مشابه نهاد معامله اتهامی در حقوق ایران، نهاد «معاذیر قانونی» است. نهاد معاذیر قانونی، ناظر به مواقعی است که قانون گذار، به رغم وقوع جرم و بقای مسئولیت مرتکب، بنا بر ملاحظات سیاست جزایی، مرتکب را از مجازات معاف یا مجازات او را تخفیف می دهد.

۸-۹- معافیت از کیفر

معافیت از کیفر موضوعی است که قانون گذار در قانون مجازات اسلامی به آن پرداخته است. قانون گذار با ایجاد این تأسیس، دست قاضی را برای بازگشت مجرم به جامعه و تخفیف مجازات او، البته فقط در جرایم کم اهمیت یعنی در جرایم درجه ۷ و ۸ بازتر گذاشته و تعیین

کرده است که در صورت احراز شرایط توسط قاضی مانند احراز اصلاح پذیر بودن فرد و بار شدن جهات تخفیف بر او و نیز جبران ضرر و زیان شاکی، وی می تواند فرد مرتکب را از کیفر معاف کند. اگر دادگاه تشخیص دهد که بدون اجرای مجازات مرتکب اصلاح می شود، اجرای مجازات حکم به معافیت از کیفر بدهد. شرط برخورداری از این معافیت آن است که شخص سابقه محکومیت کیفری مؤثر نداشته باشد. تبصره یک ماده ۲۵ می گوید: غیر از موارد این ماده، مراتب محکومیت در پیشینه کیفری محکوم درج می شود ولی در گواهی های صادره از مراجع ذی ربط منعکس نمی شود، مگر به درخواست مراجع قضایی برای تعیین یا بازنگری در مجازات، بنابراین مطابق قانون مجازات اسلامی جدید شکل سومی که از صدور رأی (غیر از محکومیت و تبرئه) پیش بینی شده این است که دادگاه مجرمیت را تشخیص می دهد و به تبع نمی تواند حکم به برائت دهد؛ اما حکم به مجرمیت هم نمی دهد یعنی کیفری تعیین نمی کند که بخواهد تخفیف دهد یا اجرای آن را معلق کند، بلکه با وجود احراز رفتار مجرمانه شخص، بنا بر اجازه های که در ماده ۳۹ داده شده است و بیان داشته در این دو نوع کیفر [جرایم تعزیری ۷ و ۸] اگر تصور شود که با مجازات نشدن، این فرد اصلاح می شود، دادگاه اجازه دارد که حکم به معافیت از کیفر دهد (احدی، فتحی زاده، ۱۳۹۳: ۹۸).

بر اساس ماده، اگر دادگاه تشخیص دهد که بدون اجرای مجازات مرتکب اصلاح می شود، می تواند حکم به معافیت از کیفر بدهد. شرط برخورداری از این معافیت آن است که شخص سابقه محکومیت کیفری

مؤثر نداشته باشد. تبصره یک ماده ۲۵ می‌گوید که غیر از موارد این ماده، مراتب محکومیت در پیشینه کیفری محکوم درج می‌شود ولی در گواهی‌های صادره از مراجع ذی‌ربط منعکس نمی‌شود، مگر به درخواست مراجع قضایی برای تعیین یا بازنگری در مجازات. همچنین تبصره ماده ۴۰ محکومیت مؤثر را تعریف و مطرح کرده است که محکومیت مؤثر، محکومیتی است که محکوم را به تبع اجرای حکم بر اساس ماده ۲۵ این قانون از حقوق اجتماعی محروم می‌کند.

بر اساس ماده ۲۵، محکومیت به حبس (البته از نوع موقت)، شلاق و جزای نقدی در ظاهر ایجاد سابقه محکومیت کیفری مؤثر نمی‌کند؛ بنابراین یکی از شرایط معافیت از کیفر در ماده ۳۹ فقدان سابقه کیفری مؤثر است. شرط دوم آن است که شاکی گذشت کند و محکوم علیه زیان شاکی را جبران کند یا ترتیبی برای جبران آن بدهد. این موارد شرایط معافیت از کیفر در ماده ۳۹ است که ناظر به جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸ است. قانون‌گذار در ماده ۴۵ قانون مجازات اسلامی جدید می‌گوید شرط معافیت از کیفر آن است که باید مدت تعویق بگذرد.

۹- معامله اتهامی در قوانین ایران

در زمینه معامله اتهامی، برخی کشورها مانند ایران برای اجرای آن دستور روشنی ندارند. همین جایگاه مبهم در نظام حقوقی ایران سبب شده تا با

برآمد

جرایم بایستی بدون توجه به شخصیت مورد پیگرد قرار گیرند (جعفری، نورپور، ۱۳۹۴: ۹۰).

نهاد معامله اتهامی را باید در زمره نهادهای سازشی به شمار آورد. در حقوق ایران نهادهای تعلیق، تعقیب، معافیت از کیفر موضوع جرایم تعزیری درجات هفت و هشت و اقرار یا همکاری مؤثر متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی موضوع ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری، شباهت زیادی با معامله اتهامی دارند. در مورد اجرای این نهاد در حقوق ایران، با توجه به نگرانی‌هایی که در این زمینه وجود دارد، باید گفت اگر این نهاد به‌طور کامل و با تمام شرایط لازم برای آن در حقوق ایران اجرا شود و صورت تقلیدی صرف و ناکارآمد از حقوق غرب را نداشته باشد، احتمال موفقیت و استفاده از مزایای فراوان آن زیاد است، اما اگر برگرفته‌ای ناقص از حقوق غرب، بدون داشتن ضمانت اجرای لازم و تدابیر اندیشمندانه، برای جلوگیری از سوءاستفاده مقامات تعقیب کننده اعم از پلیس و دادستان باشد، نه تنها مفید نیست، بلکه زیان‌های زیادی را به دنبال خواهد داشت. با توجه به اینکه دستگاه قضایی ما در مواجهه با بار کاری و تراکم پرونده‌ها، با بحران روبرو است، بهتر است از راه کارهایی که برای کاهش بحران وجود دارد استقبال کنیم؛ اگرچه نگرانی‌هایی برای اجرای این نهاد در کشورمان وجود دارد.

بررسی رویکرد تعمیم گرایی معامله اتهام به نظام‌های حقوقی دیگر، درون‌مایه پذیرش معامله اتهام در نظام حقوقی ایران فراهم شود، به‌ویژه در وضعیت کنونی که دگرگونی‌های قانون‌گذاری در حوزه حقوق کیفری شتاب گرفته است. با برشمردن سودهایی که معامله اتهام برای متهم، جامعه، دولت و حتی شاکی دارد، از آنجا که سه جانبه‌گرایی پرونده کیفری یعنی جامعه، متهم و بزه‌دیده در پی معامله اتهام به خواسته‌های خود می‌رسند، دست‌کم می‌توان بخشی از بسترهای فرهنگی و اقتصادی کشورهای کاملاً را نادیده گرفت و پنجره‌هایی به سمت معامله اتهام گشود. همچنان که زمینه پذیرش معامله اتهام در حقوق کیفری ایران با نهاد تعلیق تعقیب فراهم شده و در قانون آیین دادرسی کیفری پررنگ‌تر شده است (عباسیان ۱۳۹۲: ۸). در سیاست جنایی ایران مصالحه کیفری در مرحله دادرسی تا به حال مورد پذیرش قرار نگرفته و آنچه در مورد تعقیب متهمین از نظر نحوه پاسخ‌دهی حاکم می‌باشد، دارای رویکردی یک‌جانبه نگر و تحمیلی است. به طور کلی، دادستان به صورت یک‌طرفه در مورد پیگرد مجرمین تصمیم می‌گیرد و اراده متهم در آن هیچ نقشی ندارد و نشانه‌ای از عدالت سازشی یا مصالحی در این مرحله نمی‌توان مشاهده نمود. واکنش مقام تعقیب بر اساس رویکرد اجباری تعقیب کیفری صورت می‌گیرد که تمامی مرتکبین

۱- بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد ظرفیت ایجاد نهاد معامله اتهامی در فرایند دادرسی کیفری ایران، با توجه به تغییرات قانون آیین دادرسی ۱۳۹۲ قابل بررسی است. در قانون مجازات اسلامی نهادهایی مشابه معامله اتهامی تصویب شده است؛ مانند ترک تعقیب، تعویق تعقیب، تخفیف مجازات، معافیت از کیفر که این نهادها به‌نوعی توافق بین مراجع قضایی و متهمین است با هدف پیشگیری از جرایم آینده و کاهش پرونده‌های قضایی؛ به‌عنوان مثال در تخفیف مجازات به شرطی که متهم از حق تجدیدنظر خواهی خود صرف‌نظر کند می‌تواند از تخفیف مجازات برخوردار شود، یا زمانی

که دادستان قرار ترک تعقیب صادر می کند با این شرط که متهم مرتکب جرم جدیدی نشود. از طرف دیگر ظرفیت ایجاد نهاد معامله اتهامی در فرایند دادرسی کیفری ایران نظر به نهادها و قابلیت های کنونی وجود دارد.

۲- نهاد معامله اتهامی در عین حال که مزایای زیادی برای کاهش پرونده ها و تسریع در رسیدگی دارد، دارای معایبی است؛ مانند نقض حقوق اساسی متهم، بستگی شدید معامله اتهامی به مهارت های مذاکره کنندگان، احتمال نقض حقوق بزه دیده و بی توجهی به نقش و جایگاه او در جریان معامله اتهامی که در صورت اجرای نهاد معامله اتهامی در نظام حقوقی کشور ما، این معایب را باید در نظر گرفت و می توان با گسترش نهادهای ارفاقی که هم اکنون در قانون وجود دارد راه را برای تأسیس نهاد بومی معامله اتهامی فراهم کرد.

۳- برای اجرای نهاد معامله اتهامی پیشنهاد می شود سازوکارهای نظارتی و ضمانت اجراهای قوی، برای جلوگیری از امتناع مقام تعقیب از ایفای تعهد حاصله مبنی بر معامله با متهم و در مقابل، الزام متهم به پای بندی به تعهد خویش در نظر گرفته شود.

۴- آموزش قضات، در جهت آمادگی آنها برای قراردادی شدن حقوق کیفری و چگونگی بهره گیری از راهبرد مذکور از طریق استفاده از نهاد داد و ستد اتهامی، به عنوان یکی از شیوه های این راهبرد که این امر مستلزم طی زمان طولانی است.

۵- از آنجایی که بخشی از فرایند دادرسی توسط نیروهای انتظامی انجام می گیرد، تدوین نظام نامه اخلاقی پلیس، آموزش هر چه بیشتر پلیس، تخصصی کردن نهاد پلیس و توسعه آن و سپس پذیرش و اجرای نهاد داد و ستد اتهامی در مرحله پلیسی و استفاده از مزایای دادوستد اتهامی، در پیشگیری از ورود بی رویه پرونده ها به مراحل بالاتر می تواند به اجرای درست نهاد معامله اتهامی کمک کند.

فهرست منابع

- ۱- احدی فاطمه، فتح زاده نوشین، آسیب شناسی نهاد بدیع معافیت از کیفر، فصلنامه علمی، پژوهشی فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال ۷، شماره ۲۲، ۱۳۹۳
- ۲- پولادی فاطمه و همکاران، بررسی شرایط و آثار معامله اتهام در دادگاه های کیفری بین المللی، آموزه های حقوق کیفری، شماره ۱۵، ۱۳۹۷
- ۳- جمشیدی، علیرضا، نوریان، علیرضا، متناسب بودن تعقیب کیفری: مفهوم، مبانی و جلوه هادر حقوق ایران و انگلستان، حقوق کیفری، دوره ۱، شماره ۳، ۱۳۹۲
- ۴- جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا، نورپور، محسن، تعقیب زدایی کیفری: بازتابی نوین از الغاگرایی کیفری، پژوهشنامه حقوق کیفری، دوره ۶، شماره ۲، ۱۳۹۴
- ۵- حاجی ده آبادی احمد، رجبی، محمد، تأملی بر مقررات توبه در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، حقوق اسلامی، سال ۱۲، شماره ۴۶، ۱۳۹۴
- ۶- حیدری الهام، معامله اتهام در حقوق کامن لا و نهادهای نزدیک به آن در دادرسی کیفری ایران، مطالعات حقوق کیفری، دوره ۳، شماره ۱، ۱۳۹۵
- ۷- خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، تهران: انتشارات شهر دانش، چاپ ۱۳۹۴، ۲۹
- ۸- دلماس مارتی، می ری، نظام های بزرگ سیاست جنایی، ج ۱، برگردان: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: انتشارات میزان، ۱، تهران، ۱۳۸۱
- ۹- روشن قنبری، عطاءالله، معامله اتهامی در حقوق ایالات متحده آمریکا، سال ۵۲، دوره ۲، شماره ۱۰۳، ۱۳۸۹
- ۱۰- شکر، رضا، خلاصه مباحث اساسی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، تهران: نشر پردازش، چ ۳، ۱۳۸۶
- ۱۱- عباسیان، عطیه، تبیین معامله اتهام در حقوق ایران و حقوق تطبیقی، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده اقتصاد اصفهان، ۱۳۹۲
- ۱۲- عباسیان، عطیه، پور حسن، عالی، ظرفیت های تعمیم نهاد معامله اتهام به نظام کیفری ایران، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۶، شماره ۲، ۱۳۹۴
- ۱۳- فلاحی، ابوالقاسم، تخفیف مجازات در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، مجله حقوقی، دوره ۸۲، شماره ۱۰۲، ۱۳۹۷
- ۱۴- قنبری حسین، معامله اتهامی در حقوق آنگلو ساکسون با نگرشی در حقوق کیفری ایران، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، سال ۶۸، شماره پیاپی ۱۳۹۵، ۲۳
- ۱۵- کوره پز، حسین محمد، توجهی، عبدالعلی، درآمدی بر نهاد تعویق صدور حکم در حقوق ایران، آلمان و فرانسه، حقوق کیفری، دوره ۲، شماره ۵، ۱۳۹۲
- ۱۶- گلدوزیان، ایرج، محشای قانون مجازات اسلامی، تهران: نشر مجد، چ ۱۳، ۱۳۸۹
- ۱۷- مرادی، فرزانه و همکاران، معامله اتهامی در فرایند دادرسی کیفری با تأکید بر نظام حقوقی ایران، حقوق تطبیقی بین المللی، دوره ۴، شماره ۱۴، ۱۳۹۰
- ۱۸- مرکز آمار ایران، سالنامه آماری کشور، تهران: انتشارات مرکز آمار ایران، دفتر اطلاع رسانی و پایگاه اطلاعات آمار، ۱۳۸۶
- ۱۹- مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه، گزارش جرایم و آمار زندانیان، سایت قوه قضاییه، ۱۳۹۶
- ۲۰- میری، رضا، تعقیب کیفری، چاپ نخست، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۹۰
- ۲۱- نیازپور، امیرحسن، توافقی شدن آیین دادرسی کیفری، چاپ نخست، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۰
- ۲۲- نراقی، حسن، جامعه شناسی خودمانی، تهران: انتشارات اختران، چ ۹، ۱۳۸۳
- 23- Asher, J. D., *Unbinding The Bound: Reframing The Availability Of Sentence Modifications For Offenders Who Entered Into 11(c) (1) (c) Plea Agreement*, Columbia Law School, vol. 111, 2011
- 24- Gifford Donald G., *Meaningful Reform of Plea Bargaining: The Control of Prosecutorial Discretion*. University of Illinois Law Review, Vol. 37, 1983
- 25- Kramer, Greg m., *Plea bargaining recommendation by criminal defense attorneys: Legal psychological and substance abuse rehabilitative influences*, a thesis, University of Drexel, 2005
- 26- Oren gazal, ayal and limor riza, *Plea bargaining and prosecution*, European association of law and economics, working paper, No. 13, 2009

اندیشه‌های جرم‌شناسی بالینی از اندیشه تا عمل در مرحله تحقیقات مقدماتی



الهام کتولی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

جرم‌شناسی بالینی عبارت است از مطالعه چندبعدی جرم و مجرم به منظور اصلاح و بازپروری مجرم که به پیشگیری از تکرار جرم بینجامد. در این مفهوم، جرم‌شناسی بالینی، کاربرد یافته‌های جرم شناختی نسبت به مجرم است. ویژگی مشخص کننده جرم‌شناسی بالینی، تمرکز بر مجرم و اصلاح و درمان وی است. در این میان، استفاده علمی از یافته‌های جرم‌شناسی بالینی در کاربردی کردن مقررات آیین دادرسی کیفری و مدیریت پهنه جنایی به‌ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی نظام‌های حقوقی را یاری می‌دهد. لذا بررسی جایگاه یافته‌های جرم‌شناسی بالینی در مرحله تحقیقات مقدماتی مفید جلوه می‌نماید. از این رو، در تحقیق حاضر به بررسی اندیشه‌های جرم‌شناسی بالینی از اندیشه تا عمل در مرحله تحقیقات مقدماتی خواهیم پرداخت، مسئله تحقیق نیز این است که مرحله تحقیقات مقدماتی متأثر از آموزه‌های جرم‌شناسی بالینی چه تحولاتی داشته و منجر به پیش‌بینی چه نهادهای گردیده است.

واژگان کلیدی: جرم‌شناسی، تحقیقات مقدماتی، نظارت قضایی

درآمد

وجود علمی به نام جرم‌شناسی، نویدبخش پویایی اندیشه بشری در قلمرو کنترل جرم و مبارزه با پدیده مجرمانه و پیشگیری از جرم در عصر حاضر است. علم جرم‌شناسی به‌عنوان دانش شناخت جرم و بررسی و مطالعه علمی پدیده مجرمانه، از جمله مهم‌ترین رشته‌های علوم تفسیری (تحلیلی) در قلمرو علوم جنایی تجربی و متکفل تحقیق و ارائه نظریه در خصوص علل وقوع جرم (جرم‌شناسی نظری) و نیز کاربرد این آموزه‌ها جهت پیش‌گیری از وقوع، تکرار جرم و ارائه راه‌حل‌های علمی جهت کنترل جرم است. می‌توان گفت جرم‌شناسی در طول حیات کوتاه خود چه به شکل مستقیم (تأثیر یافته‌های آن در پیشگیری از وقوع و تکرار جرم) و چه به شکل غیر مستقیم (از طریق تأثیر آموزه‌های جرم‌شناسی در تحول قوانین ماهوی و شکلی جزایی و ... نقش مؤثری را در تحول شیوه‌های کنترل جرم ایفا نموده است. در همین راستا، در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحی ۱۳۹۴، یافته‌های جرم‌شناسی چه در بعد نظری و چه در بعد کاربردی تبلور پیدا کرده است. از جمله شاخه‌های جرم‌شناسی کاربردی که در آیین دادرسی کیفری اثرگذار بوده، شاخه جرم‌شناسی بالینی است. این شاخه از جرم‌شناسی به‌سان پزشکی می‌باشد که با بررسی شخصیت افراد، معضلات و مشکلات آنها را پیدا کرده و هر یک را جداگانه درمان می‌کند. لذا برای شناخت شخصیت افراد از پرونده شخصیت استفاده می‌کند که در ماده ۲۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری بدان اشاره شده است. لذا از این طریق

می‌تواند هر فرد را جداگانه بازپروری کند؛ بنابراین نمونه‌هایی از تبلور جرم‌شناسی بالینی در قالب پاسخ‌ها نمود پیدا کرده است؛ به‌عنوان مثال متصدیان عدالت کیفری برای پاسخ‌دهی درست، دقیق و عادلانه به بزهکاران از بارزترین ساز و کار جرم‌شناسی بالینی؛ یعنی پرونده شخصیت بزهکاران استفاده می‌نمایند. پرونده شخصیت بزهکاران تبیین‌کننده وضعیت فردی و محیطی مجرمان است تا با تشخیص مشکل آنان، تدابیر مناسب برای بازپروری بزهکاران اتخاذ گردد. علاوه بر این، پیش‌بینی نهادهایی همچون نظارت قضایی، حمایت از حقوق دفاعی متهم نموده‌ایی از اندیشه‌های جرم‌شناسی می‌باشد که در عمل در قوانین کیفری وارد و اجرایی شده است که در مقاله حاضر سعی خواهیم نمود این موارد را در مرحله تحقیقات مقدماتی مورد بررسی قرار دهیم.

۱- مفاهیم

در جهت ورود به مباحث اصلی تحقیق ضروری است تا در این قسمت به بیان مفهوم برخی از واژگان کلیدی تحقیق بپردازیم.

۱-۱- جرم‌شناسی

ارائه یک تعریف جامع و مانع از جرم‌شناسی که دربرگیرنده تمام زوایا و مسائل مربوط به جرم و مجرم، طریقه معالجه و پیشگیری آن باشد، از یک طرف به دلیل تعدد و اختلاف دید متخصصین رشته‌های مختلف جرم‌شناسی و از جهتی به علت توجه خاص محققین به عنصری از عناصر و عدم توجه به کل مفاهیم تشکیل دهنده این علم، تاکنون جامه عمل به خود نبوشیده است. شاید علت اصلی آن را بتوان در جوان بودن وعدم تکامل این علم جستجو

نمود. همان‌طوری که «استفانی» استاد حقوق جزا و جرم‌شناس فرانسوی و همکاران او گفته‌اند: «تعریف مشروح و عمیق جرم‌شناسی به‌اندازه‌ای پیچیده است که بدون شک هیچ‌کس را ارضا نمی‌نماید؛ زیرا جرم‌شناسی کنونی یک علم بالنسبه جوان است که تعریف آن در حد وسیعی وابسته به ذوق و دریافت متخصصین است که طبق تخصص خود از آن به عمل آورده‌اند. این متفکر اضافه می‌نماید که حتی در صورت محدود کردن خود به تعاریف بسیار ساده جزاگرایان و جرم‌شناسان تفاوت اختلاف در میان آنان به نحوی مشهود می‌باشد» (گلدزویان، ۱۳۸۷: ۲۴).

جرم‌شناسی، در یک چشم‌انداز کلی و فارغ از تنوع اجزای متشکله، به لحاظ ذاتی، حوزه‌ای میان رشته‌ای است. امروزه برای فهرست رشته‌هایی که جرم از چشم‌انداز آنها قابل بررسی است و قادر به ارائه گرایش‌های جدید و منطبق با نیاز روز نهادهای مبارزه با بزهکاری هستند، محدودیتی وجود ندارد. در طول دو دهه گذشته، ابعاد گوناگون جرم‌شناسی، پیشرفت‌های شگرفی را تجربه نموده که یکی از مهم‌ترین وجوه آن، ارتباط تنگاتنگ با دیگر رشته‌های علوم و فنون می‌باشد. یکی از مهم‌ترین اجزای این همکاری، استمرار روند فعال ایده‌ها و پژوهش‌ها، از دیگر رشته‌ها، در کنار تربیت جرم‌شناسان آشنا با مفاهیم مذکور است؛ به عبارت دیگر، موفقیت این روند، در گرو تسلط جرم‌شناسان، بر مباحث تخصصی این رشته و برخورداری از ذهنی خلاق و جستجوگر، برای یافتن ایده‌های مورد نیاز از رشته‌های دیگر، با هدف تلفیق آنها به منظور خلق نظریه‌های دارای

خطوط پژوهشی جدید می‌باشد. در واقع، جستارها و نظریه‌پردازی‌های انجام شده در این قسمت از بدنه جرم‌شناسی، با وام گرفتن از انگاره‌های علوم دیگر، به یکی از تأثیرگذارترین و کاربردی‌ترین اجزای آن تبدیل گردیده که همواره گزینه‌های جدیدی را در زمینه جرم و عدالت کیفری مطرح می‌نمایند (محسنی، ۱۳۸۲: ۱۵۷).

۱-۲- جرم‌شناسی بالینی

جرم‌شناسی بالینی از جمله اصلی‌ترین شاخه‌های جرم‌شناسی کاربردی به شمار می‌رود که با رویکردی مجرم‌محور سعی در اصلاح و درمان و پیشگیری از تکرار جرم بزهکاران دارد (خدادادی و افتخاری، ۱۳۹۵: ۱۲۸). جرم‌شناسی بالینی به‌طور کلی دو معنا دارد: ۱. معنای موسع (نظری)؛ ۲. معنای مضیق (عملی). جرم‌شناسی بالینی در مفهوم موسع، یعنی مطالعه پدیده مجرمانه فردی که در مقابل جامعه شناسی جنایی قرار می‌گیرد که موضوع آن، مطالعه پدیده بزهکارانه جمعی و توده‌ای یا به عبارت دیگر بزهکاری است؛ بنابراین در معنای موسع، جرم‌شناسی بالینی به معنای مطالعه نظری جرم به‌صورت فردی است. در مقابل آن، معنای مضیق (کاربردی) وجود دارد که عبارت است از مطالعه چندبعدی جرم و مجرم به‌منظور اصلاح و بازپروری مجرم که به پیشگیری از تکرار جرم بینجامد. در این مفهوم، جرم‌شناسی بالینی، کاربرد یافته‌های جرم‌شناختی نسبت به مجرم است (رجبی، ۱۳۸۹: ۸).

این علم به‌مثابه یک علم ترکیبی و عملی با استفاده از نتایج مطالعات علوم جرم‌شناسی عمومی و اختصاصی ضمن بررسی فرد و ویژگی‌های او با

آگاهی از درجه حالت خطرناک بودن و قدرت بازسازی‌گری و هماهنگی وی با ضوابط و معیارهای اجتماعی به ارائه درمان‌های ضروری پرداخته است و هدف دور کردن بزهکار از تکرار جرم را پیگیری می‌نماید؛ به عبارت دیگر، یکی از مهم‌ترین وظایف جرم‌شناسی بالینی، تعیین و ارائه طرق معالجه بزهکاران بر مبنای ویژگی‌های روانی و روحی و درجه ابتلای آنان به بیماری بزهکاری و دیگر پارامترهای اجتماعی است. گذشته از مطالعه بزهکار و ارائه روش‌های درمانی به‌منظور جلوگیری از تکرار جرم، جرم‌شناسی بالینی به بررسی طرق پیشگیری از جرم و مراقبت و نگهداری مجرمین نیز اهتمام می‌ورزد (نجفی توانا، ۱۳۹۱: ۱۱۴).

جرم‌شناسی بالینی روش خود را از علوم پزشکی اقتباس کرده است که از یک‌سو، شامل تحلیل واقعیت مجرمانه (به زبان پزشکی معاینه) و از سوی دیگر، اقدام به‌منظور رفع مشکل (یعنی درمان) می‌شود. به عبارتی جرم‌شناسی بالینی از مدل پزشکی «معاینه و درمان» بیمار تبعیت می‌کند؛ زیرا بخشی از راهکارهای مطرح در آن، پزشکی به معنای واقعی است. بقیه راهکارها بیشتر جنبه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی دارد که نوعی «پزشکی اجتماعی» است. به همین جهت از اصطلاحات درمانگاه یا کلینیک «اجتماعی»، درمانگاه «خانوادگی» و غیره استفاده می‌شود (نجفی ابرندآبادی، ۲۵: ۲۵).

از رهگذر این شاخه تدابیر و ساز و کارهای بازپرورانه جهت پاسخ‌دهی به بزه‌کاران به رسمیت شناخته شده‌اند که کاهش میزان کیفر از برجسته‌ترین

آنها است (گسن، ۱۳۷۰: ۳۷). ره‌آورد جرم‌شناسی بالینی این است که نظام عدالت کیفری باید با رویکردی بازپرورانه و با بهره جستن از ابزارهای بالینی به دنبال اصلاح و درمان بزهکاران و در واقع ترمیم خلأهای فردی، محیطی و بازسازی سامانه شخصیت آنان باشد؛ یعنی با تمرکز بر حالت خطرناک مجرمان و پی بردن به نوع و میزان آن به‌منظور تشخیص وضعیت ناقض هنجارهای کیفری، درصد شناسایی مؤثرترین شیوه برخورد با آنان باشد.

۱-۳- تحقیقات مقدماتی

مرحله تحقیقات مقدماتی به‌عنوان یکی از مراحل که مقام تحقیق دلایل له یا علیه متهم را جمع‌آوری و بررسی می‌نماید و نهایتاً به مصونیت یا مجرمیت وی منتهی می‌گردد، یکی از مراحل مهم دادرسی است. کیفیت انجام تحقیقات مقدماتی و حقوق و تکالیف متهمین و مقامات تحقیق در قالب آیین دادرسی کیفری در قوانین اکثر کشورها اشاره شده است. این بدان جهت است که اجرای عدالت جز در موارد استثنایی و جرایم کم‌اهمیت اصولاً بدون انجام دادن تحقیقات مقدماتی تقریباً غیرممکن است (آشوری، ۱۳۸۷: ۱۰).

تحقیقات مقدماتی، مرحله حساس دادرسی کیفری است. اقدامات قضات تحقیق و ضابطان دادگستری در موارد خاص، در این مرحله؛ همانند مراحل کشف جرم، تعقیب متهم و دادرسی به معنی اخص، باید متضمن حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی متهمان، ترمیم خسارات بزه دیدگان و تأمین نظم عمومی و منافع اجتماع باشد (آخوندی، ۱۳۸۷: ۳۴).

۲- جلوه‌های جرم‌شناسی بالینی در مرحله تحقیقات مقدماتی

تحقیقات مقدماتی به مثابه مرحله‌ای از رسیدگی‌های کیفری، اهمیت بسیاری در شکل‌گیری و تهیه پرونده کیفری و تضمین اصل برائت دارد. تحقیقات مقدماتی مجموعه اقداماتی است که از سوی بازپرس یا دیگر مقامات قضایی به موجب قانون برای حفظ آثار و علائم جرم و جمع‌آوری ادله وقوع جرم، شناسایی متهم و جلوگیری از فرار وی و اظهار نظر نهایی در مورد اتهامش انجام می‌شود (طهماسبی، ۱۳۹۴: ۶۱). در این میان در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ قانون‌گذار نوآوری‌های بسیاری را متأثر از اندیشه‌های جرم‌شناسی بالینی در مرحله تحقیقات مقدماتی مورد پیش‌بینی قرار داده است که در ادامه به بررسی این موارد می‌پردازیم.

۲-۱- پرونده شخصیت در جهت شناسایی شخصیت متهم

از جمله دستاوردهای جرم‌شناسی بالینی که در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و در مرحله تحقیقات مقدماتی بازتاب داشته است، شناسایی پرونده شخصیت و لزوم تشکیل آن در مرحله تحقیقات مقدماتی می‌باشد. «به عقیده بسیاری از جرم‌شناسان، تشکیل پرونده شخصیت، تعاملی بین کیفرشناسی و جرم‌شناسی بالینی است. بدین جهت وجود پرونده شخصیت در کنار پرونده کیفری ضروری است؛ زیرا جرم‌شناسی بالینی با شناخت هر مجرم یا متهم، مجازات یا شیوه تحقیق و تعقیب مناسب برای وی را ارائه می‌کند (صلاحی، ۱۳۸۹: ۸۶)؛ به عبارت دیگر

از نظر جرم‌شناسان بالینی، متهم یک بیمار محسوب گردیده و مجازات باید مانند دارو برای فرد باشد؛ یعنی به‌منظور درمان فرد و با توجه به خصوصیات شخصیتی و بیماری عارض بر فرد باشد. لذا یکی از ابزارهای شناخت شخصیت و متناسب نمودن مجازات و دارو با شخصیت فرد و بیماری فرد، تشکیل پرونده شخصیت می‌باشد (آشوری و عظیم زاده، ۱۳۹۲: ۲۰۱).

قرار نظارت قضایی علی‌الاصول باید تأمینی و جاننشینی بوده و قابلیت صدور به‌صورت مستقل را داشته باشد تا هم متهم را تحت کنترل داشته باشد و هم آزادی وی حفظ شود. با این حال صدور قرار نظارت قضایی می‌تواند از شدت قرار تأمین کیفری کاسته یا مکمل آن باشد.

تشکیل می‌شود، حاوی مطالب زیر است: الف- گزارش مددکار اجتماعی در خصوص وضع مادی، خانوادگی و اجتماعی متهم؛ ب- گزارش پزشکی و روان‌پزشکی.

درواقع، پیش‌بینی این نهاد واجد مزایا و فواید فراوانی در امر تحقیقات مقدماتی، اتخاذ تصمیم قضایی، اجرای احکام و کاربرد تدابیر پیشگیرانه عمومی، اختصاصی و وضعی خواهد بود:

علمی کردن روش‌های بازجویی و تحقیقات مقدماتی، پیش از این در اروپا با پیدایش علم روانشناسی قضایی، حدود یک قرن سابقه دارد: «هانس گروس» آلمانی «والتاویلا» ایتالیایی با استفاده از علم روانشناسی در تحقیقات مقدماتی، روزنه جدیدی در روند دادرسی به وجود آوردند. این اندیشمندان ثابت نمودند که شناخت قبلی متهم یکی از لوازم اساسی دادرسی و تحقق عدالت کیفری است. درواقع تعیین شیوه‌های استنتاج، بستگی به شرایط شخصیتی و فردی متهم دارد. هر متهمی به تیپ شخصیتی خاص تعلق دارد، لذا متناسب با شرایط وی باید تحقیقات را هدایت نمود، سپس متناسب با آن سؤالات طرح شود و با توجه به علائم روان‌شناختی که از حالت دست و صورت متهم ظاهر می‌شود، واکنش‌های کلامی و جسمی و علائم ظاهر وی را اعم از راست‌گویی و یا دروغ‌گویی ارزیابی و با طرح سؤالات جزئی و یا تغییر روند دادرسی به‌سوی مصاحبه آزاد، ابتکار عمل را از دست متهم گرفت تا در نهایت نتیجه مناسب اخذ نمود. شناخت درست از متهم موجب هماهنگ کردن روش‌های بازجویی خواهد شد و موجب می‌شود بازپرس روش‌های تحقیق را متناسب با

در همین راستا، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در مرحله تحقیقات مقدماتی در ماده ۲۰۳ خود مقرر می‌نماید: «در جرایمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد یا تعزیر درجه چهار و بالاتر است و همچنین در جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آنها ثلث دیه کامل مجنی‌علیه یا بیش از آن است، بازپرس مکلف است در حین انجام تحقیقات، دستور تشکیل پرونده شخصیت متهم را به واحد مددکاری اجتماعی صادر کند. این پرونده که به‌صورت مجزا از پرونده عمل مجرمانه

شخصیت متهم سازگار نماید. این امر به‌خصوص در رابطه با اطفال از اهمیت خاصی برخوردار است. اطفال در مقابل روش‌های خشن بازجویی، از خود مقاومت نشان می‌دهند. جلب اعتماد طفل توسط قاضی موجب ایجاد ارتباط عاطفی خواهد شد. طفل ضمن احساس جدی بودن تحقیقات، از روند منطقی، ولی در عین حال انسانی بازجویی رضایت خواهد داشت. در نهایت نتیجه تحقیقات به حقیقت نزدیک‌تر خواهد شد (نجفی توانا، ۱۳۸۸: ۳۰۲). در همین راستا قانون‌گذار در ماده ۲۸۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در خصوص پرونده شخصیت در خصوص اطفال مقرر می‌دارد: «علاوه بر موارد مذکور در ماده ۲۰۳ این قانون، در جرایم تعزیری درجه پنج و شش نیز، تشکیل پرونده شخصیت در مورد اطفال و نوجوانان توسط دادسرا یا دادگاه اطفال و نوجوانان الزامی است». مطابق این ماده تشکیل پرونده شخصیت برای اطفال و نوجوانان توسط دادسرا در جرایم درجات یک تا شش الزامی است. در رابطه با پرونده شخصیت اطفال و نوجوانان باید گفت که این پرونده می‌تواند حاوی گزارشی از اظهارنظر متخصصان روانشناسی کودک، پزشک، روانکاو و مددکار اجتماعی در زمینه وضعیت روحی و روانی، جسمی، شرایط و موقعیت خاص اجتماعی و خانوادگی اطفال و نوجوانان تحت پیگرد قضایی باشد و بر مبنای این پرونده شخصیت، موارد مهمی؛ مانند جنسیت، حسن سابقه یا سوء سابقه، وضع جسمانی و روانی، وضع اقتصادی فرد و خانواده او ذکر می‌شود (محسن، ۱۳۸۲: ۲۹). برای تشکیل پرونده شناسایی شخصیت

اطفال و نوجوانان بزهکار، متخصصان جرم‌شناسی و کیفرشناسی، مددکار اجتماعی، روانشناس، روان‌پزشک و مراجعان همکاری می‌کنند و نتیجه را به‌طور کتبی ضمیمه این پرونده می‌نمایند.

ره‌آورد جرم‌شناسی بالینی این است که نظام عدالت کیفری باید با رویکردی بازپرورانه و با بهره‌جستن از ابزارهای بالینی به دنبال اصلاح و درمان بزهکاران و در واقع ترمیم خلأهای فردی، محیطی و بازسازی سامانه شخصیت آنان باشد؛ یعنی با تمرکز بر حالت خطرناک مجرمان و پی بردن به نوع و میزان آن به‌منظور تشخیص وضعیت ناقضان هنجارهای کیفری، درصدد شناسایی مؤثرترین شیوه برخورد با آنان باشد.

۲-۲- قرار نظارت قضایی در جهت اصلاح و بازپروری متهم

پیش‌بینی قرار نظارت قضایی یکی دیگر از جلوه‌های بارز عملی شدن اندیشه‌های جرم‌شناسی بالینی در مرحله تحقیقات مقدماتی است. قانون‌گذاران برای کاهش گستره قرار بازداشت موقت که در پرتو آن آزادی متهم سلب می‌شود، روش‌های جایگزین متنوعی را پیش‌بینی کرده‌اند، یکی از این روش‌ها قرار نظارت قضایی است. تا پیش از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، این قرار در نظام کیفری ایران ناشناخته بود؛ اما قانون‌گذار ایران از رهگذر ماده ۲۴۷ قانون آیین دادرسی

کیفری مصوب ۱۳۹۲ گونه جدیدی از این قرارها را وارد نظام تقنینی کرد. مطابق این ماده «بازپرس می‌تواند متناسب با جرم ارتكابی، علاوه بر صدور قرار تأمین، قرار نظارت قضایی را که شامل یک یا چند مورد از دستورهای زیر است، برای مدت معین صادر کند: الف- معرفی نوبه‌ای خود به مراکز یا نهادهای تعیین شده توسط بازپرس؛ ب- منع رانندگی با وسایل نقلیه موتوری؛ پ- منع اشتغال به فعالیت‌های مرتبط با جرم ارتكابی؛ ت- ممنوعیت از نگهداری سلاح دارای مجوز؛

ث- ممنوعیت خروج از کشور. تبصره ۱- در جرایم تعزیری درجه هفت و هشت، در صورت ارائه تضمین لازم برای جبران خسارات وارده، مقام قضایی می‌تواند فقط به صدور قرار نظارت قضایی اکتفا کند».

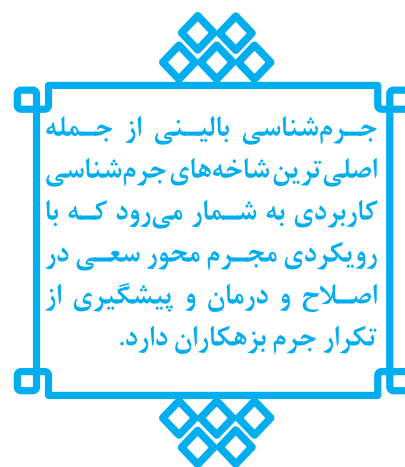
با توجه به این ماده باید گفت که قرار نظارت قضایی برای کنترل متهمان در فرآیند کیفری به دو شکل سلبی و ایجابی متبلور می‌گردد. شکل نخست، در برگیرنده آن دسته از تدابیری است که به‌موجب آن متهمان به انجام ندادن اقدام‌هایی مانند ممنوعیت از رفت و آمد به برخی از مکان‌های ویژه متعهد می‌شوند و شکل دوم، شامل اقدام‌هایی است که متهمان را به سوی انجام دادن تعهدهایی مثل درمان اختلال‌های روانی مکلف می‌سازد (نیازپور، ۱۳۹۰: ۲۲۰).

پرواضح است که قرار نظارت قضایی صرفاً برای متهم صادر می‌شود، لذا امکان صدور چنین قرار برای مظنون و سایر افرادی که در جریان دادرسی دخالت دارند وجود ندارد؛ بنابراین وقتی

قرار نظارت قضایی برای متهم می‌تواند صادر شود، به طریق اولی می‌تواند برای محکوم تا زمانی که حکم اجرا نشده نیز صادر شود. قرار نظارت قضایی به دو صورت قابلیت صدور دارد: اول به‌صورت تکمیلی همراه با قرار تأمین کیفری؛ دوم به‌صورت مستقل در جرایم تعزیری درجه هفت و هشت؛ بنابراین رویکرد قانون‌گذار متأثر از دستاوردهای جرم‌شناسی بالینی بر این بوده که قرار نظارت قضایی بیشتر جنبه تکمیلی - نظارتی داشته باشد و تدبیری صرفاً مستقل نباشد؛ بنابراین قرار نظارت قضایی اصولاً به‌صورت تکمیلی صادر می‌شود مگر در موارد استثنایی که به‌صورت مستقل می‌تواند صادر بشود، با این همه قانون‌گذار ضوابط خاصی در باب چگونگی صدور آن همانند قرار تأمین کیفری وضع نکرده است، به همین رو اعتقاد بر آن است که قرار نظارت قضایی نیز همانند قرار تأمین کیفری باید بعد از تفهیم اتهام صادر شود و به‌صورت غیابی قابلیت صدور را ندارد (خالقی، ۱۳۹۴: ۲۷۹).

با این وصف قانون‌گذار اگرچه از قرار جدیدی چون نظارت قضایی استفاده کرده ولی فلسفه وضع آن را از نظر دور داشته و نمی‌توان قرار نظارت قضایی را در نظام کیفری ایران تدبیری برای حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی فرد دانست؛ چراکه قرار نظارت قضایی در حقوق ایران علی‌الاصول همراه با قرار تأمین کیفری صادر می‌شود؛ بنابراین این امر نه‌تنها وضعیت متهم را در شرایط بدتری قرار می‌دهد، آزادی‌های وی را هم حفظ نمی‌کند؛ بنابراین بهتر آن بود که قانون‌گذار از این قرار به‌عنوان قرار مستقل و جانشین بازداشت

استفاده می‌کرد، زیرا یکی از راه‌های کاهش جمعیت کیفری تنوع دادن و افزایش قرارهای جانشینی است. قرار نظارت در حقوق کیفری ما این هدف را دنبال نمی‌کند؛ زیرا قرار نظارت قضایی اصولاً مستقل صادر نمی‌شود. با توجه به اینکه آمار قابل توجهی از ورود به زندان (بازداشتگاه) را افراد تحت قرار تشکیل می‌دهد، دادن این اختیار به قاضی برای صدور قرار تأمین می‌تواند نقش چشمگیری در کاهش جمعیت کیفری داشته‌باشد (ضرغامی، ۱۳۸۶: ۵۴). قرار نظارت قضایی علی‌الاصول باید تأمینی و جانشینی بوده و قابلیت صدور به‌صورت مستقل را داشته باشد تا هم متهم را تحت کنترل داشته باشد و هم آزادی وی حفظ شود. با این حال صدور قرار نظارت قضایی می‌تواند از شدت قرار تأمین کیفری کاسته یا مکمل آن باشد (ناجی زواره، ۱۳۹۴: ۴۱۹).



۲-۳- پیش‌بینی جایگزین‌های تعقیب کیفری

«جایگزین‌های تعقیب کیفری» در موارد مشخص نقشی اساسی در زمینه جلوگیری از استمرار اعمال مجرمانه و متوقف کردن آثار زیان‌بار جرم بر عهده دارند. ملاحظه انواع جایگزین‌های

تعقیب از قبیل «یادآوری تعهدات و تکالیف ناشی از قانون به مرتکب»، «معرفی مرتکب به مراکز درمانی و آموزشی» به‌منظور رفع مخاطرات ناشی از اعمال ارتكابی، «درخواست انطباق رفتار مرتکب با قوانین و ضوابط» در قرار تعلیق تعقیب از قصد قانون‌گذار در راستای مهار رفتار مخاطره‌آمیز مرتکب و ممانعت از ضرر بیشتر جامعه و بزه‌دیدگان آتی از وضعیت فرد تحت بررسی و تعقیب حکایت دارد.

علاوه بر این مقنن ایرانی ضمن پیش‌بینی نهاد «ترک تعقیب» و اخذ «التزام کتبی» از متهم مبنی بر رعایت مقررات قانونی و صدور «قرار بایگانی پرونده» در ماده ۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری به دادستان اجازه داده است که با رعایت شرایط مقرر قانونی، از تعقیب متهم خودداری و در عوض فرد تحت تعقیب را به رعایت دستوراتی از قبیل، ترک اعتیاد، خودداری از اشتغال به کار یا حرفه معین و ... ملزم نماید.

این دستورات که با پشتوانه تعقیب دوباره فرد در صورت نقض دستورات صادره به مرحله اجرا درمی‌آید، نقش مهمی در خنثی کردن خطر ارتكاب رفتارهای زیان‌بار داشته و از ابزارهای مؤثر نظام پیشگیری است (اسماعیلی، ۱۳۹۶: ۳۱۴). از سوی دیگر اختیار مقام تعقیب در گزینش متهمان به نمایندگی از جامعه می‌تواند کارایی نظام تعقیب را بالا ببرد. رها کردن مجرمانی که خطری برای جامعه ندارند، امکان تعقیب هدمند متهمان خطرناک را فراهم می‌آورد و نظام کیفری را در نیل به هدف کاهش جرم با صرف کمترین هزینه یاری می‌رساند (مرادی حسن‌آباد و دیگران، ۱۳۹۶: ۶۰).

برآمد

۱- آموزه‌های جرم‌شناسی بالینی به‌عنوان شاخه کاربردی جرم‌شناسی در مرحله تحقیقات مقدماتی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراحل دادرسی کیفری با پیش‌بینی برخی از نهادهای اصلاح مدار نمود پیدا کرده است، تشکیل پرونده شخصیت در این مرحله، از جمله ساز و کارهایی هستند که برای بالینی کردن ماهیت نظام عدالت کیفری مورد توجه قرار گرفته‌اند.

۲- در مرحله تحقیقات مقدماتی رسیدگی به جرایم بزرگسالان، ماده ۲۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، تشکیل پرونده شخصیت در خصوص جرایم مهمی چون سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر مطابق قانون را الزامی دانسته است. در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان نیز همین تکلیف در ماده ۲۸۶ این قانون پیش‌بینی شده است، همان‌گونه که مشاهده می‌شود برای نخستین بار است که در فرآیند دادرسی کشور ما، آن هم در مرحله تحقیقات مقدماتی، به‌صراحت تشکیل پرونده شخصیت الزامی دانسته شده و نشان دهنده آن است که قانون‌گذار به اهمیت این پرونده جهت نیل به نتیجه مناسب در این مرحله پی برده است. علاوه بر این، تأسیس جایگزین‌های تعقیب کیفری، نکته مثبت دیگری است که نمی‌توان از آن چشم پوشید.

فهرست منابع

- ۱- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، تهران: انتشارات سمت، چاپ ۸، ۱۳۸۷
- ۲- آشوری، محمد، عظیم زاده، شادی، جایگاه پرونده شخصیت در فرآیند پیشگیری از پایدار شدن بزهکاری جوانان، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۳، شماره ۱، ۱۳۹۲
- ۳- آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۷
- ۴- امیدی، جلیل، دادرسی کیفری و حقوق بشر، مجله مجلس و پژوهش، شماره ۳۸، ۱۳۸۲
- ۵- بیرانوند، رضا، کوشا، جعفر، هاشمی، حمید، رنجبر، بهرام، وظایف پلیس شهروند مدار در رعایت حقوق شهروندی متهمان، فصلنامه دانش انتظامی، ۱۳۸۹
- ۶- خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی، شهر دانش، ۱۳۹۴
- ۷- خالقی، علی، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، تهران: انتشارات شهر دانش، ۱۳۹۳
- ۸- حیدری، الهام، حقوق دفاعی متهم در «دوران تحت نظر» در قانون آیین دادرسی کیفری و بررسی تطبیقی آن با حقوق انگلستان، فصل‌نامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۷۱، ۱۳۹۴
- ۹- ساقیان، محمدمهدی، تقویت حقوق و آزادی‌های متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مجله پژوهش حقوق کیفری، شماره ۶، ۱۳۹۳
- ۱۰- صلاحی، جاوید، کیفرشناسی، تهران: انتشارات میزان، چاپ ۲، ۱۳۸۹
- ۱۱- ضراغی، فرید، کارکرد دادسرا در مرحله تحقیقات مقدماتی در کاهش جمعیت کیفری زندان، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۷۱، شماره ۶۰، ۱۳۸۶
- ۱۲- طهماسبی، جواد، آیین دادرسی کیفری، جلد ۲، تهران: نشر میزان، چاپ ۱، ۱۳۹۴
- ۱۳- خدادادی، ابوالقاسم، افتخاری، مریم، بازتوانی بزه دیده در پرتو بزه دیده شناسی بالینی، پژوهش حقوق کیفری، سال ۵، شماره ۱۷، ۱۳۹۵
- ۱۴- رجبی، ابراهیم، درمانگاه بزه‌دیده و بزه‌دیدگی و نقش پلیس در آن، فصلنامه دانش اجتماعی، شماره ۴۶، ۱۳۸۹
- ۱۵- قاسمی مقدم، حسن، تفهیم حقوق متهمان از سوی ضابطان دادگستری، با تأکید بر قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، دوره ۶، شماره ۲، ۱۳۹۴
- ۱۶- گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای عمومی، تهران: انتشارات میزان، چاپ ۱، ۱۳۸۷
- ۱۷- محسنی، مرتضی، کلیات حقوق جزا، چاپ ۳، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۲
- ۱۸- مهدوی، محمود، پیش‌گیری از جرم (پیش‌گیری رشدمدار)، تهران: انتشارات سمت، چاپ ۱، ۱۳۹۰
- ۱۹- ملک‌زاده، فهیمه، ماهیت اقدامات تأمینی و تربیتی از نظر فقهی و حقوقی، مجله نامه الهیات، سال ۳، شماره ۸، ۱۳۸۹
- ۲۰- گسن، ریموند، جرم‌شناسی کاربردی، ترجمه: مهدی کی‌نیا، چاپ ۱، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۷۰
- ۲۱- ناجی زواره، مرتضی، آشنایی با قانون آیین دادرسی کیفری (دعوی ناشی از جرم و تحقیقات مقدماتی)، جلد ۱، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ ۱، ۱۳۹۴
- ۲۲- نجفی توانا، علی، جرم‌شناسی، تهران: انتشارات سنچس و آموزش، ۱۳۹۱
- ۲۳- نجفی توانا، علی، ضرورت تشکیل پرونده شخصیت در دادرسی اطفال بزهکار، فصلنامه تحقیقات حقوقی آزاد، شماره ۱، ۱۳۸۸
- ۲۴- نجفی توانا، علی، نابهنجاری و بزهکاری اطفال و نوجوانان، تهران: انتشارات راه تربیت، ۱۳۸۵
- ۲۵- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی (بازپروری بزهکاران)، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۷
- ۲۶- نیازپور، امیرحسین، توافقی شدن آیین دادرسی کیفری، تهران: نشر میزان، چاپ ۱، ۱۳۹۰
- ۲۷- هاشمی حمید، ملک‌زاده، امیر، بررسی ضرورت تشکیل و تکالیف پلیس زن ویژه اطفال و نوجوانان، مجله پلیس زن، شماره ۱۴، ۱۳۹۰



آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور



غیرموجه بودن صدور قرار عدم صلاحیت از سوی دادگاه عمومی حقوقی به شایستگی کمیسیون رفع تداخلات اراضی
رأی وحدت رویه شماره ۸۰۱ مورخ ۱۳۹۹/۷/۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور
گزارش پرونده

رئیس کل محترم دادگستری استان زنجان با اعلام اینکه در خصوص تشخیص صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی حقوقی و کمیسیون رفع تداخلات مرکز استان در دعوی خلع ید از اراضی ملی، از سوی شعب مختلف دیوان عالی کشور آراء متفاوت صادر شده، درخواست طرح موضوع در هیئت عمومی را کرده است که گزارش آن به شرح آتی تقدیم می‌شود:

الف- به حکایت دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۹۰۷۸۰۰۱۱۰ شعبه هجدهم دیوان عالی کشور، در خصوص دعوی اداره منابع طبیعی و آبخیزداری زنجان دایر بر خلع ید، دادگاه عمومی بزینرود حکم به محکومیت خواندگان ... به خلع ید صادر کرده است. با تجدید نظرخواهی آقای ... پرونده به دادگاه تجدید نظر استان زنجان ارسال شده است که شعبه دوم آن دادگاه با استدلال به اینکه احتمال بررسی موضوع در کمیسیون رفع تداخلات موضوع ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر مرکز استان زنجان وجود دارد، با استناد به مواد ۳۵۳ و ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن نقض دادنامه تجدید نظرخواسته،

قرار عدم صلاحیت به شایستگی کمیسیون مذکور صادر و اعلام کرده و پرونده در اجرای ماده ۲۸ قانون اخیرالذکر به دیوان عالی کشور ارسال شده و شعبه هجدهم به موجب دادنامه صدرالذکر چنین رأی داده است: «موضوع خواسته خلع ید بر اساس سند مالکیت رسمی است و منصرف از موضوع ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر می‌باشد، لذا با عدم تأیید قرار صادره از شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان زنجان جهت ادامه رسیدگی به آن مرکز شعبه ارسال می‌شود».

ب- به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۸/۳/۲۸ مورخ ۹۸۰۹۹۷۰۹۲۵۲۰۸۷۷ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور در خصوص دعوی اداره منابع طبیعی طارم به طرفیت آقای ... و دیگران دایر بر صدور حکم خلع ید و قلع و قمع مستحذات موضوع تصرف اراضی ملی، شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان زنجان به موجب دادنامه شماره ۴۸ مورخ ۱۳۹۸/۱/۲۵ با نقض رأی دادگاه عمومی طارم رسیدگی به موضوع خواسته را در صلاحیت کمیسیون رفع تداخلات (مستقر در مرکز استان) دانسته و از خود نفی صلاحیت کرده و پرونده در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال شده و شعبه سی و هفتم به موجب دادنامه صدرالذکر چنین رأی داده است: «اعلام عدم صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان زنجان به اعتبار صلاحیت کمیسیون رفع تداخلات موضوع ماده ۵۴ قانون رفع

موانع تولید رقابت‌پذیر و آیین‌نامه اجرایی آن به شرحی که در قرار شماره ۴۸ مورخ ۱۳۹۸/۱/۲۵ دادگاه بازتاب یافته است، با عنایت به موضوع خواسته و تاریخ تقدیم دادخواست و با توجه به نامه اداره کشاورزی شهرستان طارم صائب تشخیص داده می‌شود و مستند به مواد ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی به تأیید قرار موصوف اعلام نظر می‌شود».

چنانکه ملاحظه می‌شود، شعب هجدهم و سی و هفتم دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت رسیدگی به دعوی خلع ید از اراضی ملی به لحاظ استنباط متفاوت از ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر و ارتقاء نظام مالی کشور (تبصره الحاقی به ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی) و مقررات مربوط، آراء متفاوت صادر کرده‌اند.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه اختلاف استنباط از قانون محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می‌شود.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۴۰/۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح آتی اظهار عقیده می‌شود: شعبه هجدهم دیوان عالی کشور در خصوص دعوی اداره منابع طبیعی و

آبخیزداری زنگان دایر بر خلع ید، موضوع را در صلاحیت دادگاه دانسته و قرار عدم صلاحیت شعبه دوم دادگاه تجدید نظر زنگان را که به اعتبار صلاحیت کمیسیون رفع تداخلات موضوع ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر مرکز زنگان صادر شده است را نقض کرده است که همین موضوع پس از صدور قرار عدم صلاحیت در شعبه ۲ دادگاه تجدید نظر زنگان، در شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور مورد تأیید قرار گرفته و این شعبه اعتقاد بر صلاحیت کمیسیون پیش گفته دارد.

ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر یک تبصره به شرح ذیل ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی الحاق کرده است که «وزارت جهاد کشاورزی مکلف است با همکاری سازمان ثبت اسناد و املاک کشور نسبت به رفع تداخلات ناشی از اجرای قوانین و مقررات موازی در اراضی ملی، دولتی و مستثنیات اشخاص اقدام نموده پس از رفع موارد اختلافی نسبت به اصلاح اسناد مالکیت و صدور اسناد کشاورزی اقدام نماید» و ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی مصوب مقرر کرده است «وزارت جهاد کشاورزی مکلف است با همکاری سازمان ثبت اسناد و املاک کشور در اجرای قوانین و مقررات با تهیه حدنگاری (کاداستر) و نقشه‌های مورد نیاز، نسبت به تثبیت مالکیت دولت بر منابع ملی و اراضی موات و دولتی و با رعایت حریم روستاها و همراه با رفع تداخلات ناشی از اجرای مقررات موازی اقدام و حداکثر تا پایان برنامه پنج ساله پنجم توسعه اقتصادی سند مالکیت عرصه‌ها را به نمایندگی از دولت اخذ نماید». این ماده و نیز ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر در صدد احیاء و تثبیت مالکیت دولت و رفع تداخلات

اراضی ناشی از اجرای مقررات موازی می‌باشد و این موضوع منصرف از اختلافات ناشی از مالکیت افراد با دولت و یا تصرفات غاصبانه نسبت به اراضی است که موضوع دعوی خلع ید قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر قانون پیش گفته ناظر بر تعیین حدود دقیق اراضی دولتی و رفع تداخلات اراضی است که در نهایت منتهی به صدور سند مالکیت به نام دولت می‌شود؛ لیکن دعوای خلع ید پس از آن محقق می‌شود. آنچه در صلاحیت کمیسیون قرار گرفته است رفع این تداخلات اراضی است و نه رفع تصرف عدوانی و یا خلع ید؛ مضافاً نه در ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر بر پذیرش دعوی خلع ید در کمیسیون رفع تداخل حکمی مقرر شده است و نه بر نفی صلاحیت محاکم حقوقی در رسیدگی به چنین دعوی نصی وجود داشته. بر این اساس، رأی صادره از شعبه هجدهم دیوان عالی کشور مطابق موازین قانونی تشخیص و قابل تأیید است.

رأی وحدت رویه شماره ۸۰۱ مورخ ۱۳۹۹/۷/۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

صلاحیت کمیسیون رفع تداخلات مقرر در ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی تبصره ۳ الحاقی به ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی موضوع ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر و ارتقاء نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴ محدود به موارد مصرح و منصرف از دعوای خلع ید است. بنابراین و با عنایت به ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ موجب قانونی برای صدور قرار عدم صلاحیت در خصوص این دعوی از سوی دادگاه عمومی به شایستگی کمیسیون یادشده وجود ندارد. بر این اساس، رأی شعبه هجدهم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد

به اکثریت آراء، صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۸۰۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع صلاحیت دادگاه معطی نیابت نسبت به رسیدگی به اعتراض به عملیات اجرایی

الف- گزارش پرونده

به استحضار می‌رساند، آقای سعید فرهنگ‌نفر، دادرس محترم شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی گچساران، با اعلام اینکه از سوی شعب پنجم و سی و هفتم دیوان عالی کشور در خصوص تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث نسبت به عملیات اجرایی با موضوع مال غیرمنقول در موارد صدور نیابت، آراء مختلف صادر شده، درخواست طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور نموده است که گزارش امر به شرح ذیل تقدیم می‌شود:

الف- به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۹/۱/۱۱ - ۹۹۰۹۹۷۰۹۰۸۹۰۰۲۱ شعبه پنجم دیوان عالی کشور، در خصوص دعوای مطرح شده به خواسته اعتراض ثالث به عملیات اجرایی در پرونده اجرایی شماره ۹۸۰۳۳۶، شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی بهبهان طی دادنامه شماره ۰۱۴۵ - ۱۳۹۸/۹/۱۱، به استناد ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگستری گچساران صادر کرده است و شعبه اول دادگاه عمومی گچساران نیز به موجب دادنامه شماره

۱۳۹۸/۱۱/۱۵ - ۰۱۹۷۱ به شرح آتی از خود نفی صلاحیت کرده است: «... نظر به اینکه ماهیت اعتراض ثالث اختلافی است که در اجرای حکم به وجود آمده است و رفع این اختلاف بر عهده دادگاهی است که حکم را اجرا می‌کند، افزون بر آن بر اساس نظریه مشورتی ۷/۹۲/۴۴۲ - ۱۳۹۲/۳/۸ چنانچه مالی در نتیجه نیابت کلی توقیف شده باشد مرجع مجری نیابت، ولی اگر دادگاه معطی نیابت تعیین کرده باشد که چه مالی توقیف شود اختلافات راجع به آن را نیز باید رسیدگی نماید و اوراق پرونده حکایت از این دارد که دادگاه محترم شهرستان بهبهان در نیابت اعطایی مال موصوف را تعیین کرده است، لذا به استناد ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی و مواد ۲۶، ۲۷ و ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی با نفی صلاحیت نسبی از خود قرار عدم صلاحیت به صلاحیت و شایستگی دادگاه بهبهان صادر و اعلام می‌گردد.»

پس از ارسال پرونده به دیوان عالی کشور جهت حل اختلاف، شعبه پنجم به موجب دادنامه صدرالذکر چنین رأی داده است:

«با عنایت به ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و اصل رسیدگی به دعاوی راجع به [مال] غیرمنقول... در دادگاه محل مال غیرمنقول و نظر به اینکه ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی راجع به اختلافات ناشی از اجرای حکم است که شامل معترض ثالث با استناد به مبایعه‌نامه عادی نمی‌گردد، دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صلاحیت رسیدگی به اعتراض ثالث را دارد، مستنداً به مواد یاد شده و تبصره ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی فوق‌الذکر، دادگاه عمومی حقوقی گچساران صلاحیت رسیدگی دارد، لذا با تأیید قرار عدم صلاحیت صادر شده از شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی بهبهان، پرونده جهت رسیدگی به شعبه اول دادگاه

عمومی گچساران ارسال و بدین نحو حل اختلاف می‌گردد.»

ب- به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۹/۱/۲۷ - ۹۹۰۹۹۷۰۹۲۵۲۰۰۰۹۷ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور، در خصوص دعوای مطرح شده به خواسته اعتراض ثالث به عملیات اجرایی در پرونده اجرایی شماره ۹۸/۰۱۸۴، شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی گچساران به موجب دادنامه شماره ۰۱۳۵۱ - ۱۳۹۸/۷/۲۹، نظر به اینکه محل وقوع مال غیرمنقول و همچنین محل توقیف آن شهرستان شیراز بوده است و از طرفی از جانب این حوزه مال معینی جهت بازداشت معرفی نشده و نیابت ارسالی به صورت کلی بوده است، لذا مستنداً به ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی و نظر به نظریه‌های مشورتی شماره ۷/۹۲/۴۴۹ - ۱۳۹۲/۳/۸ و ۷/۹۳/۱۲ - ۱۳۹۳/۱/۱۶، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه عمومی حقوقی شهرستان شیراز صادر کرده است و شعبه چهارم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان شیراز نیز به موجب دادنامه شماره ۰۱۶۹۳ - ۹۸/۱۱/۳۰ به شرح آتی از خود نفی صلاحیت کرده است: «... با عنایت به اینکه اولاً، مقصود از دادگاه در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی دادگاهی است که حکم را صادر و حکم صادره تحت نظارت و حاکمیت آن دادگاه اجرا می‌شود و موضوع مواد ۲۵ و ۲۶ [قانون] اجرای احکام مدنی در خصوص اشکالات پیش آمده در جریان اجرای حکم و یا اختلافات ناشی از اجرای احکام، منصرف از مورد حاضر است؛ چرا که شکایت شخص ثالث در ماهیت اجرای حکم است و در واقع رسیدگی دادگاه در موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی دارای ماهیت قضایی است نه اداری و اجرایی؛ ثانیاً، اجرای رأی و صدور اجراییه اصولاً

بر عهده دادگاه نخستینی است که آن را صادر نموده است (ماده ۵ قانون اجرای احکام مدنی و ماده ۳۴ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱) در نتیجه، شکایت شخص ثالث نیز در این دادگاه مطرح می‌شود. ثالثاً، با توجه به اینکه اجرای حکم با دادگاه صادرکننده است، بنابراین اعطای نیابت جهت توقیف مال، موجب ایجاد صلاحیت رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی برای دادگاه مجری نیابت نمی‌شود و در تقویت این دیدگاه نظریه شماره ۷/۷۲۹۳ - ۱۳۷۵/۱۱/۱۸ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز مؤید همین امر است (و اشعار می‌دارد: رسیدگی به اعتراض شخص ثالث به توقیف مال در صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم است و قاضی اجرای احکام، صلاحیت رسیدگی به این اعتراض را ندارد و تصمیم واحد اجرای احکام در خصوص مورد از درجه اعتبار ساقط است و دادگاه صادرکننده حکم بایستی نسبت به اعتراض رسیدگی و نفیاً یا اثباتاً اظهار نظر کند) و همچنین مطابق نظریه مشورتی شماره ۷۵۲۹ - ۱۳۸۰/۱۰/۲۹ (مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی، دادگاه بدوی صادرکننده حکم است)، لذا این دادگاه صلاحیت رسیدگی به شکایت مطروحه را نداشته و مستنداً به مواد ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی، قرار عدم صلاحیت و شایستگی این مرجع به صلاحیت و شایستگی دادگاه عمومی حقوقی شهرستان گچساران صادر و اعلام می‌نماید. پس از ارسال پرونده به دیوان عالی کشور جهت حل اختلاف، شعبه سی و هفتم به موجب دادنامه صدرالذکر چنین رأی داده است:

«... نظر به اینکه حسب مفاد دادخواست و آراء صادره دادگاه عمومی حقوقی شهرستان شیراز در مقام مجری نیابت

ملک مورد بحث را توقیف کرده است که پس از اجرای نیابت وظیفه دیگری در این خصوص نداشته است و با عنایت به اینکه خواهان، دعوی خود را در مرجع قضایی صادرکننده حکم و معطی نیابت تحت عنوان اعتراض ثالث مطرح کرده است، لذا مستفاد از مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی... به شایستگی دادگاه عمومی حقوقی شهرستان گچساران حل اختلاف در صلاحیت به عمل می آید».

چنانکه ملاحظه می شود، شعب پنجم و سی و هفتم دیوان عالی کشور در خصوص تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث اجرایی با موضوع مال غیرمنقول در موارد صدور نیابت، اختلاف نظر دارند به گونه ای که شعبه پنجم، دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول (مجری نیابت) را صالح به رسیدگی دانسته در حالی که شعبه سی و هفتم، دادگاه معطی نیابت را صالح به رسیدگی دانسته است.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط از قانون محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور
احتراماً در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۴۲/۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح آتی اظهار عقیده می گردد:

۱- شعبه محترم پنجم دیوان عالی کشور رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی نسبت به توقیف مال غیرمنقول در اجرای نیابت قضایی، در صلاحیت دادگاه مجری نیابت دانسته است. از طرفی، شعبه محترم

سی و هفتم دیوان عالی کشور رسیدگی به دعوی مذکور را در صلاحیت دادگاه معطی نیابت می داند.

۲- در جایی که محکوم به یا مورد تأمین مالی، کلی یا فی الذمه باشد اطلاق مواد ۲۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی و اصل حق دسترسی و آزادانه تظلم خواه به مراجع قضایی موضوع قسمت دوم اصل سی و چهارم قانون اساسی ایجاب می نماید تا رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی در مرجع مجری نیابت صورت گیرد خاصه آنکه در مورد مال غیرمنقول باشد که با توجه به حکومت ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی به موضوع با مرجع مجری نیابت می باشد و اگر تشریفات مواد ۱۰۶ و ۱۰۸ قانون اجرای احکام مدنی برای تکمیل عمل قضایی و حفظ حق مراعات صورت نگرفته باشد، چنانچه موضوع مورد حکم و یا مورد تأمین خواسته مال معین باشد موجب قانونی برای اعتراض به عملیات اجرایی نیست و بنا بر مناسبات حکم ماده ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی و ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی، معترض بایستی اعتراض ثالث را در دادگاه معطی نیابت مطرح نماید.

۳- اعتراض ثالث اجرایی دعوی مستقل است که به تجویز مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مطرح و مورد رسیدگی واقع می شود. در این مواد قانونی ضمن تشریح نحوه رسیدگی، راجع به اینکه در فرض اختلاف مطروحه، کدام دادگاه باید به موضوع رسیدگی کند حکمی بیان نشده است. اقتضاء نحوه رسیدگی بدون تشریفات و معقول ترین مهلت با کمیت و کیفیت لازم، این است که به دعوی مذکور در دادگاه مجری نیابت رسیدگی گردد، والا رسیدگی به دعوی مالکیت ملکی که در حوزه قضایی دیگری واقع شده است موجب اطاله دادرسی و نقض غرض مقنن خواهد بود.

مضافاً، قید صریح مقنن در ماده ۱۴۷ قانون یاد شده به اینکه «دادگاه به دلایل شخص ثالث و طرفین دعوی به هر نحو و در هر محل که لازم بداند رسیدگی می کند». اساساً مناسب ترین محل، همان محل دادگاه مجری نیابت است و نوعاً محل دادگاه حتماً دادگاه معطی نیابت باشد موضوعیت ندارد.

۴- ماهیت دعوی اعتراض ثالث اجرایی، شکایت از عملیات اجرایی می باشد و مطابق ماده ۱۴۲ قانون اجرای احکام مدنی «شکایت راجع به تنظیم صورت ملک و ارزیابی آن و تخلف از مقررات مزایده و سایر اقدامات دادورز (مأمور اجرا) ظرف یک هفته از تاریخ وقوع به دادگاهی که دادورز (مأمور اجرا) در آنجا مأموریت داده می شود».

بر این اساس، مقنن با اشرافیت بر اینکه ممکن است دادگاه صادرکننده حکم نخستین که اجرائیه را صادر نموده با دادگاه محل مأموریت دادورز متفاوت باشد، دادگاه محل مأموریت و انجام نیابت را صالح به رسیدگی دانسته است.

۵- اصولاً با وقوع اختلاف و فقدان نص، اصل اعمال می گردد و در قضیه مطروحه اصل صلاحیت محل وقوع مال غیرمنقول موضوع ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی بر صلاحیت دادگاه مجری نیابت تأکید دارد.

بر این اساس، رأی صادره از شعبه محترم پنجم دیوان عالی کشور مطابق موازین قانونی تشخیص و قابل تأیید است.

ج- رأی وحدت رویه شماره ۸۰۲ - ۱۳۹۹/۹/۱۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از مواد ۱۹، ۲۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، در مواردی که دادگاه صادرکننده اجرائیه به

منظور اجرای حکم به دادگاه دیگری برای توقیف مال معین واقع در آن حوزه قضایی، نیابت داده و پس از توقیف، شخص ثالث به آن اعتراض کرده است، با توجه به اینکه توقیف مال مذکور بنا به درخواست و نظر دادگاه معطی نیابت انجام شده و دادگاه مجری نیابت صرفاً مفاد نیابت را اجرا کرده است، بنابراین رسیدگی به این اعتراض در صلاحیت دادگاه معطی نیابت است و رأی شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور که در نتیجه با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۸۰۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع مرجع رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء و تصمیمات قطعی کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداری

الف- گزارش پرونده

به استحضار می‌رساند، مدیر کل محترم دفتر حقوقی و امور مجلس سازمان بیمه سلامت ایران، با اعلام اینکه از سوی شعب پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران و سیزدهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی در خصوص صلاحیت محاکم عمومی دادگستری در رسیدگی به اعتراض مراجع دولتی یا عمومی نسبت به آراء کمیسیون ماده صد شهرداری و ... آراء مختلف صادر شده، درخواست طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور نموده است که گزارش امر به شرح ذیل تقدیم می‌شود:

الف- به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۸/۲/۲۲ - ۹۸۰۹۹۷۱۵۱۰۶۰۰۲۰۳ شعبه ششم دادگاه عمومی حقوقی ساری، در خصوص دعوای اداره کل بیمه سلامت استان مازندران به طرفیت: ۱- شهرداری ساری ۲- کمیسیون ماده صد شهرداری ساری به خواسته ابطال رأی شماره ۹۶۲۰ - ۱۳۹۷/۵/۲ کمیسیون بدوی ماده صد شهرداری و رأی مورخ ۱۳۹۷/۶/۲۱ کمیسیون تجدیدنظر ماده صد شهرداری ساری، شعبه یاد شده به موجب دادنامه صدرالذکر، حکم بر ابطال آراء موضوع خواسته صادر کرده و ایراد خوانده به صلاحیت دادگاه را با این استدلال نپذیرفته است: «بر اساس اصول ۳۴، ۱۵۹، ۱۵۶ و ۱۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دادگستری به عنوان مرجع عام تظلم‌خواهی در رسیدگی به ادعاها و تظلم‌خواهی اشخاص اعم از عمومی و دولتی و آحاد ملت می‌باشد و از این حیث، عدم شمول ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در رسیدگی به اعتراض نهادهای عمومی و دولتی از آراء کمیسیون ماده صد شهرداری مانع رسیدگی دادگاه‌های عمومی و سلب صلاحیت از آنان نمی‌باشد ...» با تجدیدنظرخواهی از این رأی، شعبه پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۸/۱۰/۱۷ - ۹۸۰۹۹۷۱۵۱۶۸۰۱۵۴۶ چنین رأی صادر کرده است:

«... اولاً، هر چند طبق اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دادگستری مرجع رسمی و عام رسیدگی به تظلمات و شکایات می‌باشد، ولی قانون‌گذار در ماده ۱۰۰ قانون شهرداری و تبصره‌های یک و دو ماده صد قانون مذکور رسیدگی به تخلفات اشخاص در خصوص مسائل ساختمانی

را بر عهده کمیسیون ماده صد قرار داده است و در کمیسیون‌های ماده صد، یک نفر قاضی به نمایندگی از دادگستری حاضر است و تصمیم کمیسیون اول ماده صد ... در کمیسیون دیگر که کمیسیون دوم می‌باشد، قابل اعتراض می‌باشد و رأی کمیسیون دوم قطعی می‌باشد (طبق تبصره ۱۰ ماده صد قانون مذکور)؛ ثانیاً، با توجه به صلاحیت کمیسیون ماده صد شهرداری‌ها، دادگستری صلاحیت رسیدگی به موضوعاتی که در صلاحیت کمیسیون‌های تخصصی می‌باشد را ندارد و در خصوص چنین موضوعاتی در صورت صلاحیت دادگستری بایستی نص صریحی وجود داشته باشد تا دادگاه‌ها در خصوص موضوع ورود و اقدام به رسیدگی نمایند؛ ثالثاً، طبق ماده یک قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۲ مجلس شورای اسلامی و ۱۳۹۲/۳/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام و اصل ۱۷۳ از قانون اساسی، رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران واحدها ... در صلاحیت دیوان عدالت اداری می‌باشد و طبق بند یک ماده ۱۰ قانون اخیرالذکر ... رسیدگی به تظلمات و شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و اشخاص حقوقی حقوق خصوصی در صلاحیت دیوان عدالت اداری می‌باشد و منع شکایت و اعتراضات اشخاص خصوصی حقوق عمومی و ادارات دولتی در دیوان عدالت اداری به این معنی نمی‌باشد که امتیاز بیشتر به این گونه اشخاص نسبت به مردم داده شود تا آنها که نمی‌توانند در دیوان عدالت اداری طرح شکایت نمایند؛ در دادگستری اقدام به طرح دعوی نمایند؛ رابعاً، طبق ماده ۱۰ از قانون آیین دادرسی مدنی، رسیدگی نخستین به دعوی، حسب مورد در صلاحیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب است، مگر در مواردی که قانون

مرجع دیگری را تعیین کرده باشد که در خصوص موضوع مورد دعوی، قانون‌گذار مرجع دیگری تعیین نموده است، بنابراین از صلاحیت دادگاه خارج است. خامساً، طبق رأی وحدت رویه شماره ۶۹۹ - ۱۳۸۶/۳/۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، صرفاً در خصوص آراء صادره از کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری‌ها با این استدلال که برای رأی صادره از سوی کمیسیون مذکور مرجع تجدیدنظر پیش‌بینی نگردیده است ممکن است کمیسیون مذکور مرتکب اشتباه شود و مرجعی جهت رفع اشتباه باید وجود داشته باشد حق اعتراض نسبت به آراء صادره از کمیسیون ماده ۷۷ برای سازمان‌های دولتی استثنائاً در نظر گرفته شده است. لذا با توجه به مراتب فوق، دادگاه رسیدگی به موضوع را در صلاحیت دادگستری ندانسته و به استناد قسمت اول ماده ۳۵۸ از قانون آیین دادرسی مدنی، حکم بر نقض دادنامه تجدیدنظر خواسته صادر می‌گردد...».

ب- به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۶/۱۱/۱۲ - ۹۶۰۹۹۷۷۵۷۹۸۰۱۱۶۶ شعبه شانزدهم دادگاه عمومی حقوقی مشهد، در خصوص دعوای اداره کل بیمه سلامت استان خراسان رضوی به طرفیت: ۱- شهرداری مشهد ۲- شعبه دوم کمیسیون تجدیدنظر ماده صد شهرداری مشهد به خواسته ابطال رأی کمیسیون تجدیدنظر ماده صد شهرداری به شماره ۱۳۹۳/۸/۱۰ - ۱/۹۳/۱۳۵۵۸۵، شعبه یاد شده به موجب دادنامه صدرالذکر، بدون اظهار نظر راجع به صلاحیت، حکم بر ابطال رأی کمیسیون در قسمت تغییر کاربری صادر کرده است و شعبه سیزدهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی به موجب دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۵۱۳۳۳۰۰۴۵۲ - ۱۳۹۷/۴/۲۰ رأی بدوی را تأیید و در خصوص ایراد به صلاحیت دادگاه

بدوی چنین اظهار نظر کرده است: «... این ایراد وارد نیست؛ زیرا دیوان عدالت اداری مرجع رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به تصمیمات واحدهای دولتی است و چون اداره بیمه سلامت، سازمان دولتی است در نتیجه دیوان مذکور در این‌گونه موارد صلاحیت ندارد و این ایراد مردود اعلام می‌شود».

چنانکه ملاحظه می‌شود، بین شعبه سیزدهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی و شعبه پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران در خصوص صلاحیت محاکم عمومی دادگستری در رسیدگی به اعتراض مراجع دولتی یا عمومی نسبت به آراء کمیسیون ماده صد شهرداری اختلاف در برداشت از قوانین مربوط، به ویژه ماده ۱۰۰ قانون شهرداری و ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری و نیز ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی در امور مدنی محقق است.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط از قانون محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۴۳/۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح آتی اظهار عقیده می‌گردد:

۱- شعبه محترم پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران با نقض حکم بطلان رأی کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری صادره از دادگاه بدوی، رسیدگی به موضوع را در

صلاحیت دادگاه ندانسته است؛ اما شعبه محترم سیزدهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی، با تأیید حکم بطلان رأی کمیسیون مذکور، رسیدگی به موضوع را در صلاحیت دادگاه دانسته است.

۲- اولاً، مستفاد از اصل ۱۷۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منظور از تأسیس دیوان عدالت اداری رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات «مردم» نسبت به تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و تصمیمات و اقدامات مأمورین واحدهای مذکور در امور راجع به وظایف آنها است. ثانیاً، عبارت اشخاص حقیقی یا حقوقی مصرح در بند «الف» ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵ با توجه به معنای لغوی و عرفی کلمه «مردم» اشخاص حقیقی یا حقوق خصوصی اطلاق می‌شود و واحدهای دولتی از شمول مردم خارج می‌باشد.

ثالثاً، بر اساس اصل ۱۵۹ قانون اساسی، مرجع رسمی رسیدگی به تظلمات و شکایات، دادگستری است و این اصل جز در موارد مسلم که به موجب قوانین خاص از صلاحیت دادگستری خارج است، حاکم می‌باشد.

رابعاً، عدم تجویز رسیدگی به اعتراضات واحدهای دولتی در دیوان عدالت اداری صلاحیت رسیدگی دادگاه‌های عمومی در رسیدگی به دعوای طرح شده از سوی واحدهای دولتی مبنی بر ابطال آراء قطعی مراجع اختصاصی اداری نمی‌باشد.

خامساً، دیوان عدالت اداری در آراء وحدت رویه متعددی از جمله رأی وحدت رویه به شماره‌های ۳۸ و ۳۹ مورخ ۱۳۶۸/۷/۱۰ و نیز رأی وحدت رویه به شماره دادنامه ۱۴۶ مورخ ۱۳۷۴/۱/۲۹ رسیدگی به شکایات واحدهای دولتی علیه تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و مأموران آنها را در

صلاحیت دیوان عدالت اداری دانسته است. با ملاحظه رأی وحدت رویه ۶۹۹ مورخ ۱۳۸۶/۳/۲۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، هر چند رأی مذکور ناظر به کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری است، لیکن با وحدت ملاک گرفتن و استدلال مطروحه مشمول سایر کمیسیون‌های شبه قضایی نیز می‌گردد.

از طرفی، مرجع عام رسیدگی تظلمات نبایستی استثناء در رسیدگی تظلم‌خواهی در جایی که مرجع خاصی وجود ندارد داشته باشد و دولت هم مشمول این کلمه کلی خواهد بود.

اگر مرجع خاصی مانند دیوان عدالت اداری برای عموم و اشخاص حقیقی و حقوقی در نظر گرفته شده و شامل حقوق عمومی و دولت نمی‌گردد طبق اصل بایستی رفتار گردد.

به هر حال قوه قضاییه نبایستی در صورت اشتباه بودن حکم صادره ساکت باشد و حق اعتراض افراد را سلب نماید.

لذا با توجه به مراتب فوق، نظریه شعبه شانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی با قوانین جاری منطبق و صحیح به نظر می‌رسد.

ج- رأی وحدت رویه شماره ۸۰۳ - ۱۳۹۹/۹/۱۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق تبصره ۱۰ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، آراء صادره از کمیسیون موضوع این ماده قابل اعتراض در کمیسیون هم‌عرض است و برابر بند ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام، رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء و تصمیمات قطعی کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداری در صلاحیت دیوان عدالت اداری است. بنا به مراتب و با

عنایت به ذیل ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، اعتراض اشخاص حقوقی دولتی و عمومی نسبت به آراء کمیسیون یاد شده در هر حال قابل طرح و رسیدگی در دادگاه‌های عمومی نیست و رأی شعبه پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران که در نتیجه با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۸۰۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور درباره مسئولیت پزشکی و پرستار در برابر جراحات ایجاد شده

الف- گزارش پرونده

به استحضار می‌رساند، آقای محمد بارانی، رئیس محترم شعبه هفدهم دیوان عالی کشور با اعلام اینکه از سوی شعب نهم و یازدهم دیوان عالی کشور در خصوص مسئولیت جانی در پرداخت دیه یا ارش صدمات ناشی از اعمال جراحی، آراء مختلف صادر شده، درخواست طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور نموده است که گزارش امر به شرح آتی تقدیم می‌شود:

الف- به حکایت دادنامه شماره ۹۹/۴/۱۷ - ۹۹۰۹۹۷۳۸۶۷۲۰۰۱۳ شعبه چهارم دادگاه کیفری یک استان چهارمحال و بختیاری مستقر در لردگان، در خصوص اتهام آقای محمد ... دایر بر ایراد جرح عمدی با چاقو، توهین و تهدید و ورود به عنف به منزل، چنین رأی داده شده است:

«... دادگاه رابطه علیت را میان فعل محمد ... و آسیب وارد شده به حسین ... برقرار و دیگر اتهام‌ها را نیز متوجه او می‌داند. از این رو به استناد مواد ۲۷، ۱۶۴، ۱۶۶ تا ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۸۹، ۲۹۰ (بند الف)، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۶۲، ۴۸۸ (بند الف)، ۴۹۲، ۷۰۹، ۷۱۰ و ۷۱۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ او را به علت دامیه خلف بازوی راست به پرداخت یک صدم، به علت دو عدد جائفه در سمت راست و چپ قفسه [سینه] به پرداخت شصت و شش صدم دیه، به علت آسیب بافت نرم ناشی از عمل جراحی و قرار دادن لوله سینه‌ای به پرداخت چهار درصد ارش، به علت موضعه کف دست راست به پرداخت دو و نیم درصد، به علت شکستگی استخوان کف دستی اول دست راست به پرداخت چهار درصد ارش، به علت آسیب نسج نرم ناشی از عمل جراحی و قرار دادن ابزار ثابت‌کننده استخوان کف دستی اول دست راست به پرداخت یک درصد ارش، به علت دو عدد دامیه ساق چپ به پرداخت دو درصد دیه، به علت دامیه بند آخری انگشت اول دست چپ به پرداخت دو سه هزارم، به علت متلاحمه بند آخری انگشت دوم سمت چپ به پرداخت سه هزارم، به علت حارصه آرنج راست به پرداخت پنج هزارم دیه و به علت پارگی تاندون انگشت شست دست راست به پرداخت پنج هزارم ارش در حق حسین ... محکوم می‌نماید. مهلت پرداخت یک سال قمری است از تاریخ جنایت. از جنبه عمومی به استناد تبصره ماده ۶۱۴ و مواد ۶۰۸، ۶۶۹ و ۶۹۴ قانون مجازات اسلامی، ماده ۱۱ و تبصره آن نیز بندهای «پ» و «ث» ماده ۱۲ قانون کاهش مجازات تعزیری به علت ایراد صدمه بدنی با چاقو او را به دوازده ماه زندان درجه ۶، به علت توهین به پرداخت هشتاد میلیون ریال جزای نقدی درجه ۶،

به علت تهدید به هفتاد و چهار ضربه شلاق درجه ۶ و به علت ورود به علف به هجده ماه زندان درجه ۶ محکوم می‌نماید. مجازات اشد اجرا می‌شود و چنانچه مجازات اشد به علت قانونی کاهش یابد تبدیل یا غیر قابل اجرا شود، مجازات اشد بعدی اجرا خواهد شد. بازداشت قبلی باید محاسبه و جزای نقدی به حساب خزانه‌داری کل کشور واریز شود. حکم، حضوری است و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.

با فرجام خواهی از این رأی، شعبه نهم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۹/۶/۲۶ - ۹۹۰۹۹۷۰۹۰۹۴۰۰۷۰۸، چنین رأی داده است:

«... در مورد تعیین ارش (چهار درصد) به علت آسیب بافت نرم ناشی از عمل جراحی... و همچنین تعیین یک درصد ارش به علت آسیب نسج نرم ناشی از عمل جراحی قرار دادن ابزار ثابت‌کننده استخوان کف دستی اول دست راست با توجه به اینکه این جراحات توسط پزشک و برای درمان به وجود آمده است و مسئولیت جانی در پرداخت دیه و ارش صرفاً به میزانی است که مستقیماً بر اثر وارد شدن صدمه ایجاد کرده و لذا آنچه به منظور عمل جراحی، جراحاتی به مجنی‌علیه وارد شود از شمول محکومیت مقصر به پرداخت دیه مقدر و غیر مقدر خارج است و بدیهی است که چون این اقدامات برای درمان است، هزینه درمان در تعیین دیه و ارش لحاظ شده است و موجبی برای تعیین ارش جداگانه نمی‌باشد؛ بنابراین در این دو مورد در اجرای بند ۴ قسمت «ب» ماده ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری، دادنامه فرجام‌خواسته نقض و پرونده برای رسیدگی به شعبه هم عرض محول می‌گردد».

ب- به حکایت دادنامه شماره ۹۸/۱۰/۱۵ - ۹۸۰۹۹۷۸۳۲۶۱۰۰۲۴۹

شعبه دوم دادگاه کیفری یک کرمانشاه در خصوص اتهام آقایان محمد ... و رضا ... دایر بر ایراد جرح عمدی با چاقو نسبت به یکدیگر که منتهی به نقض عضو هر دو نفر شده، چنین رأی داده شده است:

«... با توجه به ادله و امارات موجود، دادگاه مجرمیت هر دو نفر را محرز دانسته و مستنداً به مواد ۴۴۸، ۴۴۹، ۵۵۹، ۷۰۹، ۷۱۰، ۴۶۲، ۴۸۸ و ۷۱۱ همگی از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ هر یک از متهمان را به پرداخت دیات ذیل در حق طرف مقابل ظرف مهلت یک سال از وقوع جرم محکوم [می] نماید. آقای محمد ... محکوم به پرداخت ۱- یک سوم دیه کامله بابت جراحات جائفه قدام شانه چپ ۲- یک درصد دیه کامله بابت ارش جراحات دامیه سمت چپ گردن ۳- نیم درصد دیه کامله بابت ارش جراحات حارصه قسمت تحتانی قفسه سینه سمت چپ ۴- دو درصد دیه کامله مجموعاً بابت دو فقره جراحات دامیه بازوی راست ۵- یک درصد دیه کامله بابت ارش جراحات دامیه قدام شانه چپ ۶- یک درصد دیه کامله بابت ارش جراحات دامیه خلف شانه راست ۷- دو درصد دیه کامله بابت ارش تعبیه لوله سینه‌ای سمت چپ ۸- ۲۵ درصد دیه کامله بابت ارش آسیب شبکه بازوی چپ که منجر به محدودیت حرکتی و نقض عضو در اندام فوقانی شده است در حق رضا ... می‌باشد و آقای رضا ... محکوم به پرداخت ۱- سه درصد از یک دهم دیه کامله بابت جرح متلاحمه انگشت سوم دست راست ۲- دو صدم از یک سی‌ام دیه کامله بابت جرح دامیه خلف بند اول انگشت سوم دست چپ ۳- دو صدم دیه کامله بابت جرح دامیه سمت چپ سر ۴- پنج درصد دیه کامله بابت ارش پارگی رباط جمع‌کننده انگشت سوم دست چپ که منجر به نقض عضو اندام فوقانی شده است در حق محمد ... می‌باشد.

در خصوص جنبه عمومی مجازات جراحات وارده، دادگاه با احراز نقض عضو در هر دو نفر اگرچه شدت نقض عضو در رضا ... بیشتر بوده و نیز اعتقاد بر اینکه ایراد جراحات توأم با درگیری در انظار عمومی واقع شده و موجب اخلال در نظم جامعه شده و بی‌پاسخ ماندن اعمال ارتكابی از جانب حاکمیت منتج به تجرّی نامبردگان و سایر مجرمان بالقوه خواهد شد، مستنداً به ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ هر یک از متهمان را به تحمل ۳۰ ماه حبس تعزیری محکوم می‌نماید. کسر و احتساب ایام بازداشت قبلی متهمان الزامی است. رأی صادره حضوری است و ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل اعتراض و فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.

با فرجام خواهی از این رأی، شعبه یازدهم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۹/۲/۲۹ - ۹۹۰۹۹۷۰۹۰۷۱۰۰۹۷۴، چنین رأی داده است:

«... فرجام‌خواهی ... نسبت به دادنامه فوق‌الذکر به گونه‌ای نیست که اساس آن را مخدوش ساخته و موجب بی‌اعتباری آن شود و رأی مذکور با توجه به اوراق پرونده مطابق موازین قانونی صادر گردیده و از حیث رعایت اصول و قواعد دادرسی نیز اشکال مؤثری در پرونده ملاحظه نشد، بنابراین مستنداً به شق «الف» ماده ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با الحاقات و اصلاحات بعدی آن، دادنامه فرجام‌خواسته ابرام می‌گردد ...».

چنانکه ملاحظه می‌شود، شعب نهم و یازدهم دیوان عالی کشور در خصوص مسئولیت جانی در پرداخت دیه یا ارش صدمات ناشی از اعمال جراحی آراء متفاوت صادر کرده‌اند؛ به گونه‌ای که شعبه یازدهم دادنامه فرجام‌خواسته را که به موجب آن متهم بابت صدمات مذکور محکوم شده ابرام کرده، اما شعبه نهم با این استدلال

مازاد بر دیه از باب مسئولیت مدنی قابل مطالبه بوده باشد؛ بنابراین محکومیت جانی بر پرداخت دیه و ارش مربوط به جراحاتی است که مستند به فعل وی نبوده و حاصل از سرایت آثار آن جراحت هم نمی‌باشد. به لحاظ مراتب مذکور در امور کیفری توجیه شرعی و قانونی ندارد؛ چرا که برای تعلق دیه بر موضوع ۳ شرط لازم است: ۱- تصریح در شرع مقدس ۲- وقوع جنایت ۳- وضع قانون، لذا اعمال جراحی پزشکی برای درمان را نمی‌توان جنایت دانست و تعلق دیه بر آن با موازین شرعی و قانونی انطباق نداشته و رأی صادره از شعبه نهم دیوان عالی کشور منطبق بر قانون و قابل تأیید است.

ج- رأی وحدت رویه شماره ۸۰۴ - ۱۳۹۹/۱۰/۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

جراحات ایجاد شده در معالجات پزشکی، قابلیت استناد به رفتار «واردکننده صدمه اولیه» را ندارد تا مطابق ماده ۴۹۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مستوجب پرداخت دیه یا ارش از جانب وی باشد. از طرفی با عنایت به مواد ۴۹۵ و ۴۹۶ قانون مذکور چنانچه جراحات موصوف با رعایت مقررات پزشکی و موازین قانونی ایجاد شده باشد، معالجه‌کننده اعم از پزشک یا پرستار و مانند آن نیز مسئولیتی برای پرداخت دیه یا ارش در قبال آن ندارد. بنا به مراتب مذکور، رأی شعبه نهم دیوان عالی کشور تا حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

است و چنانچه عملیات پزشکی منتهی به جراحت غیرضروری باشد از شمول موضوع اختلاف خارج است. همچنین بدیهی است که در احراز تسبیب در جنایت، رابطه تسبیب بین فعل جانی اولیه و جراحت ناشی از عملیات پزشکی و استناد نتیجه حاصله به رفتار مرتکب باید احراز گردد که تشخیص آن بر عهده پزشک قانونی و مراجع قضایی رسیدگی‌کننده است و با توجه به مراتب مذکور، نظر به اینکه اصولاً تعلق دیه و ارش به صدمات وارده مبتنی بر احراز انتساب نتیجه بر رفتار مرتکب باشد و چنانچه نتیجه مستقیماً بر اثر وارد شدن صدمات بر مجنی‌علیه وارد شود قابل مطالبه است؛ بنابراین چنانچه به منظور عمل جراحی، جراحاتی به مجنی‌علیه وارد شود از شمول محکومیت مقصر به پرداخت دیه خارج است و چنانچه برای مداوا آن اقدامات صورت گیرد که موجب ورود جراحاتی بر بدن گردد علی‌الاصول از شمول ماده ۴۹۲ خارج است؛ زیرا منتسب به مرتکب جرم نمی‌باشد، ولی چنانچه در اثر عمل جراحی لزوماً و به نحو ضروری و غیر قابل اجتناب آسیبی به مصدوم وارد گردد که باعث نقص یا اشکالات دیگر گردد به دلیل تسبیب مرتکب ضامن است و از مصادیق ماده ۵۰۶ قانون مجازات اسلامی می‌باشد. چون مبنای مسئولیت کیفری در مورد جراحات، ناشی از عمل مجرمانه جانی و در برخی موارد از سرایت آثار آن عمل می‌باشد و براساس این مسئولیت کیفری است که حکم بر محکومیت وی به پرداخت دیه مقدر و ارش صادر می‌گردد و چون جراحات ناشی از اعمال جراحی مستند به فعل جانی نبوده، نمی‌تواند منشأ پرداخت دیه جنایت بوده باشد هر چند ممکن است مثل سایر خسارات

که جراحات وارده توسط پزشک و برای درمان به وجود آمده و مسئولیت جانی در پرداخت دیه و ارش صرفاً به میزانی است که مستقیماً بر اثر وارد شدن صدمه ایجاد شده و جراحات وارده در اثر اعمال جراحی از شمول محکومیت مقصر به پرداخت دیه خارج است و چون این اقدامات برای درمان است هزینه درمان در تعیین ارش و دیه لحاظ شده است و موجبی برای دیه یا ارش جداگانه نیست، دادنامه فرجام‌خواسته را نقض کرده است.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور

احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۵۸/۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح آتی اظهار عقیده می‌گردد: شعبه محترم نهم دیوان عالی کشور با نقض حکم شعبه چهارم دادگاه کیفری یک استان چهارمحال و بختیاری چنین حکم داده است که جراحات وارده ناشی از عمل جراحی برای درمان توسط پزشک از شمول محکومیت مقصر به پرداخت دیه مقدر و غیرمقصر خارج است و موجبی برای تعیین ارش جداگانه نمی‌باشد لیکن شعبه یازدهم دیوان عالی کشور دادنامه فرجام خواهی از شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان کرمان را که به موجب آن متهم بابت صدمات مذکور محکوم گردیده، ابرام نموده است. بدیهی است جراحات ناشی از عملیات پزشکی در صورتی که برای درمان مصدوم ضروری باشد مورد اختلاف

نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه



پرداخت دیه از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی در صورت تردید در حادثه رانندگی

پرسش: شخص «الف» شکایتی مبنی بر صدمه به چشم بر اثر پرتاب شدن سنگ از زیر چرخ خودروی ناشناس مطرح کرده است. با توجه به اینکه از جمله شروط اساسی پرداخت خسارت از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی، احراز صدمات وارده بر اثر حادثه رانندگی و تقصیر راننده متواری است؛ در حالی که در فرض حاضر، اصل ایراد صدمه بر اثر حادثه رانندگی به جهت عدم گزارش پلیس راهور و مأموران انتظامی محل به عنوان ضابط دادگستری مورد تردید است، آیا می‌توان به استناد ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از رانندگی با وسایل نقلیه حکم به محکومیت صندوق مذکور به پرداخت دیه و ارجاع صدمات وارده صادر کرد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۳۰۳ مورخ ۱۳۹۹/۹/۱۶

پاسخ: اولاً، چنانچه در حادثه رانندگی منجر به صدمه بدنی غیرعمدی، راننده مقصر ناشناس متواری شود و خودرو نیز شناسایی نشود، مطابق ماده ۲۱ قانون بیمه

اجباری خسارات وارد شده به اشخاص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، پرداخت خسارت بدنی اشخاص ثالث بر عهده صندوق تأمین خسارت‌های بدنی است و اشخاص ثالث زبان‌دیده مستند به ماده ۳۴ این قانون حق دارند با ارائه مدارک لازم از جمله گزارش افسر کاردان تصادفات راهنمایی و رانندگی یا پلیس راه برای دریافت خسارت مستقیماً به صندوق مذکور مراجعه کنند و نیازی به صدور کیفرخواست و حکم دادگاه ندارد؛ بلکه دادسرا یا دادگاه می‌تواند زبان‌دیده یا اولیای دم را جهت دریافت دیه به صندوق یادشده دلالت کند و در صورت خودداری صندوق از پرداخت دیه، زبان‌دیده یا اولیای دم می‌توانند با عنایت به رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور جهت مطالبه دیه اقدام کنند و در هر حال، در این خصوص دادسرا تکلیف دیگری ندارد؛ اما در رابطه با جنبه عمومی جرم تا معرفی و دستگیری متهم، پرونده در دادسرا مفتوح می‌ماند.

ثانیاً، احراز رابطه سببیت بین وسیله نقلیه و ورود زیان (جسمی یا مالی) امری موضوعی بوده که تشخیص با مقام قضایی رسیدگی کننده است. ثالثاً، در فرض سؤال که شاکي مدعی است در اثر پرتاب سنگ از زیر چرخ خودروی ناشناس دچار صدمه شده است، مستفاد از بندهای «پ» و «ث» ماده یک و مواد ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارده شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ چنانچه به تشخیص مقام قضایی که می‌تواند با جلب نظر کارشناس باشد، وجود وسیله نقلیه در وقوع حادثه مؤثر باشد، صندوق تأمین خسارت بدنی مکلف به پرداخت خسارات مربوط خواهد بود.

غیر قانونی بودن حکم جزای نقدی به نفع سازمان‌ها و انجمن‌های خیریه

پرسش: در مواردی دستگاه‌های اجرایی (دولتی) یا نهادهای حمایتی از جمله بهزیستی و کمیته امداد امام خمینی (ره) تقاضای صدور حکم به محکومیت متهم به پرداخت جزای نقدی یا خرید اقام آموزشی و بهداشتی توسط دادگاه در حق آنها را دارند. آیا صدور حکم به محکومیت متهم به پرداخت جزای نقدی خارج از صندوق دولت یا خرید اقام آموزشی و بهداشتی امکان‌پذیر است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۳۰۲ مورخ ۱۳۹۹/۹/۱۵

پاسخ: طبق ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲: «حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها باید از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون و با رعایت شرایط و کیفیات مقرر در آن باشد»؛ بنابراین در هر مورد که دادگاه حکم به پرداخت جزای نقدی (به عنوان مجازات اصلی یا مجازات جایگزین حبس) صادر می‌کند، همان‌طور که همه ساله در قانون بودجه پیش‌بینی می‌شود، جزای نقدی به عنوان درآمدی دولت به حساب درآمد عمومی به خزانه‌داری کل کشور باید واریز گردد؛ بنابراین صدور حکم به پرداخت جزای نقدی در حق نهادهای حمایتی از جمله سازمان بهزیستی و یا کمیته امداد امام و ... هر چند که توأم با اهداف خیرخواهانه باشد، فاقد وجهت قانونی است. همچنین در قوانین کیفی مجازاتی تحت عنوان «الزام به خرید اقلام آموزشی- بهداشتی» وجود ندارد و با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات و لحاظ اصل سی و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ محملی برای صدور رأی بر محکومیت به شرح مذکور در استعمال وجود ندارد.

اموال موضوع تکلیف استرداد یا اتلاف در دادسرا و ضبط در دادگاه، ماهیت اعتراض نسبت به این آرا و کیفیت اعاده اموال غیر منقول به شاکی خصوصی

پرسش: طبق ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی بازپرس یا دادستان در صورت صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب باید تکلیف اشیاء و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب

استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است تعیین کند تا حسب مورد مسترد ضبط یا معدوم شود.

۱- تکلیف مقرر در این شق از ماده در خصوص اموال غیر منقول که مشمول مصادیق اشیاء و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است نیز قابل تسری است. ترتیبات ناظر بر رد اموال غیر منقول در این خصوص به چه نحو است؟

۲- آیا شکایات موضوع تبصره ۱ ماده ۲۱۵ و ترتیبات ناظر به آن، اعتراض به تصمیم تلقی می‌شود و بدون رعایت تشریفات ناظر بر طرح شکایت قابل طرح در دادگاه است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۲۹۸ مورخ ۱۳۹۹/۹/۱۹

پاسخ: ۱- الف، اطلاق حکم موضوع ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در خصوص ضرورت تعیین تکلیف مبنی بر استرداد، ضبط یا معدوم شدن اموال مرتبط با جرم توسط مقام قضایی ذیصلاح حسب مورد، مطلق اشیاء و اموال کشف شده اعم از منقول و غیر منقول را شامل می‌شود.

ب، در صورتی که دادگاه حکم به رد مال موضوع جرم را صادر کرده باشد و عین آن نیز موجود باشد، مال موضوع بزه در دست هر کس که باشد به شاکی خصوصی (محکوم‌له) مسترد می‌شود و در صورت انتقال آن با سند رسمی، آن اسناد نیز با دستور دادگاه در اجرای ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ ابطال می‌شود و نیازی به تقدیم دادخواست نیست.

۲- ترتیب و کیفیت اعتراض به تصمیم مقام قضایی در خصوص استرداد، ضبط یا معدوم شدن اموال مرتبط با جرم موضوع تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تابع عمومات مربوط به کیفیت (شکل) اعتراض به تصمیمات مقامات قضایی مطابق مقررات مربوط به آیین دادرسی کیفری است.

جواز توقیف پروانه کسب

پرسش: ۱- آیا دادورز در مرحله اجرای حکم می‌تواند دستور توقیف اموال محکوم‌علیه را صادر کند؟

۲- آیا توقیف جواز کسب نزد مرجع صادرکننده همچون اتحادیه اصناف یا بانک مرکزی که می‌تواند قابل نقل و انتقال باشد، از جمله جواز صرافی و جاهت قانونی دارد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۲۹۶ مورخ ۱۳۹۹/۹/۱۰

پاسخ: ۱- با عنایت به مواد ۲۰، ۲۳ و ۵۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، اجرای احکام مدنی بر عهده مدیر اجراست و مدیر اجرا پس از ابلاغ اجراییه، عملیات اجرایی را به دادورز محول می‌کند؛ بنابراین در صورت معرفی مال توسط محکوم‌علیه یا محکوم‌له، دادورز اقدام به توقیف اموال می‌کند و نیازی به صدور دستور از ناحیه قاضی دادگاه نیست.

۲- مطابق مواد ۴۹ به بعد قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، محکوم‌له می‌تواند درخواست کند که از اموال محکوم‌علیه معادل محکوم‌به توقیف شود. با توجه به اطلاق عنوان «مال»، به نظر می‌رسد توقیف جواز کسب نزد اتحادیه اصناف ممکن است؛ لیکن انتقال آن به دیگری مستلزم وجود شرایط قانونی انتقال‌گیرنده و موافقت مراجع قانونی مربوط است.

نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح

امکان اجرای مجازات حبس کمتر از نود و یک روز

پرسش: با توجه به مفاد تبصره الحاقی به ماده ۳۷ قانون مجازات اسلامی (موضوع ماده ۶ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری) و الزام تبدیل محکومیت حبس کمتر از نود و یک روز به مجازات جایگزین مربوط، آیا می‌توان گفت با صدور حکم حبس، تکلیف ماده ۷۰ قانون مجازات اسلامی مبنی بر تعیین مدت حبس عملی شده است؟ آیا در صورت تعذر یا تخلف از دستورها و یا عجز از پرداخت جزای نقدی، محکومیت حبس باید اجرا شود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۳۷۵۵۵ مورخ ۱۳۹۹/۵/۱۹

پاسخ: با توجه به الزام و تکلیف قانونی مقرر در تبصره الحاقی به ماده ۳۷ قانون مجازات اسلامی، در صدور حکم حبس، در جایی که با توجه به جهات مخففه دادگاه قصد دارد مجازات قانونی حبس را به کمتر از نود و یک روز تقلیل دهد و سپس به مجازات جایگزین مربوط تبدیل کند، تعیین حبس موضوع ماده ۷۰ قانون مجازات اسلامی صورت گرفته و از طرفی مقررات جایگزین حبس، در خصوص تبصره الحاقی مزبور نیز لازم‌الاجرا است

و در صورت تعذر یا تخلف از دستورها یا عجز از پرداخت جزای نقدی، محکومیت حبس به مرحله اجرای اجراء خواهد آمد؛ هرچند مدت حبس کمتر از نود و یک روز باشد.

مسئولیت شرکت بیمه به پرداخت آفت قیمت خودرو

پرسش: با توجه به قانون بیمه که بیان داشته خسارت‌های وارده قابل پرداخت است، آیا آفت قیمت خودرو نیز از مصادیق ایراد خسارت بوده و از محل بیمه قابل پرداخت است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۶۸۷۷۳ مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۴

پاسخ: به موجب مفاد ماده ۲ قانون رسیدگی فوری به خسارات ناشی از تصادفات رانندگی به وسیله نقلیه موتوری مصوب ۱۳۴۵، کسر قیمتی که در نتیجه تصادف حاصل می‌شود در زمره خسارات محسوب می‌شود. در نتیجه آفت قیمت به عنوان خسارت از محل تعهدات شرکت بیمه با توجه به قرارداد تنظیمی با آن شرکت، قابل پرداخت است.

ضرورت تحمل یک‌سوم از حبس برای تعلیق اجرای مجازات پس از صدور حکم

پرسش: فردی به مجازات حبس درجه هفت محکوم شده و پس از قطعیت دادنامه و پیش از اجرای مجازات حبس، محکوم علیه درخواست تعلیق اجرای مجازات را به دادگاه صادر کننده رأی تقدیم می‌کند. آیا دادگاه با احراز شرایط تعلیق اجرای حبس می‌تواند با استفاده از ملاک ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی که مقرر داشته «پس از صدور آن»، کل یا بخشی از مجازات حبس را بدون سپری شدن یک‌سوم مقرر در ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی تعلیق کند؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۶۸۷۷۵ مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۴

پاسخ: عبارت «پس از صدور حکم» مذکور در ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی ناظر بر قسمت دوم ماده ۴۶ همان قانون است. در نتیجه دادگاه در صورتی می‌تواند پس از صدور رأی، اجرای محکومیت مندرج در دادنامه را تعلیق کند که محکوم علیه یک‌سوم از مجازات را تحمل کرده و دادستان یا قاضی اجرای احکام و یا محکوم علیه از طریق یکی از مقامات قضایی مذکور، نیز تقاضای تعلیق اجرای مجازات کند.

هتاکي به مأمور ۱۱۰ و شاکی شدن مأمور مانع از اجرای مأموریت نیست

پرسش: اولاً، مرجع صالح برای رسیدگی به جرم مأمورینی که به جرایم مشهود ورود می‌کنند چه مرجعی است؟

ثانیاً، در مأموریت‌های ۱۱۰ که مأمورین خود یک طرف دعوا بوده و مورد هتاکي و ضرب و جرح توسط طرف مقابل قرار می‌گیرند، آیا صالح به انتقال متهم یا متهمین مستند به ماده ۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری هستند یا اینکه باید از تیم ۱۱۰ بعدی مطالبه کمک کنند؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۶۸۷۷۶ مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۴

پاسخ: اولاً، به موجب اصل یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی و ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری (بخش هشتم، آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح) رسیدگی به جرایم مأمورین انتظامی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب می‌شوند، در صلاحیت دادسرا و دادگاه عمومی است؛ ثانیاً، هرچند موضوع شکایت مأمورین ۱۱۰ که خود طرف دعوی قرار می‌گیرند، باید توسط ضابطان دیگر مورد بررسی قرار گیرد، لیکن این امر مانع از اجرای مأموریت توسط مأمورین ۱۱۰ نیست.

ضرورت درج نوع سلاح و تجهیزات همراه مأمور در احکام مأموریت

پرسش: آیا تسلیح کارکنان شاغل در مشاغل دژبانی به سلاح گرم انفرادی، شوکر و گاز اشک‌آور و سلاح سرد مستلزم درج آن در حکم مأموریت است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۹۹/۲۷۰۳۴۲ مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

پاسخ: هر چند ضرورت و لزوم تسلیح کارکنان مشاغل دژبانی تابع مقررات و دستورالعمل‌های داخلی است، لیکن مستنبط از مواد ۲ و ۱۰ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری و اهمیت موضوع آموزش و متناسب بودن سلاح با مأموریت محوله، ضروری است نوع سلاح و تجهیزات در احکام مأموریت درج شود.

غیر موجه بودن صدور قرار توقف تحقیقات نسبت به جرم فرار از خدمت در حال استمرار

پرسش: آیا اتهام فرار از خدمت منتسب به کارکنان فراری نیروهای مسلح که کماکان فراری بوده و ضابطان به لحاظ نقل مکان و عدم شناسایی و ... به آنان دسترسی نداشته و موفق به جلب و دستگیری آنان نمی‌شوند، مشمول مقررات ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۷۰۳۶۶ مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

پاسخ: به موجب ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری صدور قرار توقف تحقیقات در جرایم درجه چهار، پنج، شش، هفت و هشت در صورتی مجاز است که اولاً مرتکب جرم معلوم نشود و ثانیاً دو سال تمام از وقوع جرم بگذرد؛ لیکن مرتکب جرم فرار از خدمت، معلوم و معین است و علاوه بر آن، به موجب مواد ۶۲۰ و ۶۳۰ قانون مذکور، فرار از خدمت جرمی مستمر است و تا زمانی که مرتکب جرم خود را به یگان خدمتی معرفی نکند و یا دستگیر نشود، استمرار دارد؛ بنابراین صدور قرار توقف تحقیقات موضوع ماده ۱۰۴

قانون آیین دادرسی کیفری جهت جرم فرار از خدمت مستمر جایز نیست.

صلاحیت دادسرا و دادگاه عمومی برای رسیدگی به جرم غیبت مشمولان وظیفه

پرسش: به موجب بند ۲ ماده ۵۸ قانون خدمت وظیفه عمومی اصلاحی ۱۳۹۰، مشمولان که مدت غیبت آنان در زمان صبح از یک سال تجاوز کند فراری محسوب و به مراجع صالح قضایی معرفی می‌شوند. تعیین مجازات برای این جرم بر اساس کدام ماده قانونی است و مرجع صالح به رسیدگی، دادسرا و دادگاه عمومی است یا نظامی؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۷۰۶۹۶ مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۱۲

پاسخ: مقنن در بند ۲ ماده ۵۸ قانون خدمت وظیفه عمومی با استفاده از عبارت «فراری محسوب می‌شوند» از مجازات احالهای استفاده کرده است. در نتیجه می‌توان گفت تعیین مجازات جهت غیبت مشمول وظیفه، حسب مورد بر اساس مواد ۵۹ یا ۶۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح صورت می‌پذیرد. از طرفی بند ۲ ماده ۵۸ قانون خدمت وظیفه عمومی در مقام جرم‌انگاری و تعیین مجازات است و ارتباطی با موضوع صلاحیت رسیدگی این جرم در مراجع قضایی ندارد و با عنایت به اینکه مشمول وظیفه به علت عدم شروع به خدمت وظیفه، نظامی محسوب نمی‌شود، رسیدگی به جرم ارتكابی وی مبنی بر غیبت از خدمت سرپازی که قانون‌گذار آن را در حکم فرار قرار داده، در صلاحیت دادسرا و دادگاه عمومی است.

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

طراح سوال: الهام اسحاقی

۱- جنایت در حال خواب، جنایت با وصف جهل به موضوع، جنایت نوعاً کشته و جنایت در حال بیهوشی به ترتیب چه نوع جنایتی محسوب می‌شوند؟

الف- خطای محض - شبه عمد - خطای محض - عمد
ب- خطای محض - عمد - شبه عمد - خطای محض
ج- خطای محض - شبه عمد - عمد - خطای محض
د- خطای محض - شبه عمد - شبه عمد - عمد

۲- اگر کسی با ضربه‌های عمدی متعدد موجب جنایات متعدد و قتل مجنی‌علیه شود چه مجازاتی خواهد داشت؟

الف- اگر قتل به وسیله مجموع جنایات پدید آید در حکم یک ضربه است
ب- اگر قتل به وسیله مجموع جنایات پدید نیاید به قصاص یا دیه عضوی که جنایت بر آن متصل به فوت نبوده نیز محکوم می‌شود
ج- در هر صورت به قصاص و دیه محکوم می‌شود

د- گزینه «الف» و «ب» صحیح است
۳- در چه صورتی مرتکب به قصاص و دیه محکوم نمی‌شود؟

الف- اگر مجنی‌علیه مسلمان و مرتکب غیرمسلمان باشد
ب- مجنی‌علیه به تصور اینکه جنایت منجر به قتل نمی‌شود قصاص کند

و مشمول تعریف جنایات عمدی شود
ج- زانی و زانیه در حال زنا نسبت به شوهر زانیه در غیر موارد اکراه و اضطرار
د- هیچ کدام

۴- اگر جنایت به علت حساسیت زیاد موضع اصابت اتفاق بیفتد در چه صورتی می‌توان قتل را عمدی محسوب کرد؟

الف- حساسیت زیاد موضع آسیب غالباً شناخته شده نباشد و آگاهی مرتکب اثبات گردد

ب- در صورتی که به علت وضعیت مجنی‌علیه جنایت رخ دهد و مرتکب به وضعیت جسمی مجنی‌علیه آگاه بوده باشد

ج- جنایت به علت شرایط مکانی بوده و مرتکب به آن وضعیت آگاه باشد
د- اقدام مرتکب اساساً کشته نباشد ولی حساسیت موضع سبب قتل گردد

۵- مجازات جنایت در حال مستی و عدم تعادل روانی چیست؟

الف- در هر صورت موجب قصاص است
ب- موجب قصاص است مگر اینکه ثابت شود بر اثر مستی به کلی مسلوب الاختیار بوده

ج- اگر ثابت شود مرتکب قبلاً خود را برای چنین عملی مست کرده یا علم به عدم تعادل روانی و ارتکاب جنایت یا نظیر آن نیز داشته است جنایت عمدی محسوب می‌شود

د- گزینه «ب» و «ج» صحیح است

۶- پدرخوانده علی در پی مشکلات و اختلافاتی که با وی داشت او را به قتل رساند نوع قتل و مجازات وی را بیان نمایید؟

الف- شبه عمد - دیه
ب- خطای محض - دیه
ج- عمد - قصاص
د- شبه عمد - قصاص

۷- علی مدعی است حسن قاتل پدر وی می‌باشد و اقدام به قتل حسن می‌نماید. پس از تعقیب علی مشخص می‌شود که پدر وی به صورت غیرعمدی به قتل رسیده است و ادعای علی نادرست بوده است. در این شرایط با توجه به قوانین کیفری فعلی چه وضعیتی برای علی ایجاد خواهد شد؟

الف- علی مرتکب قتل شبه عمدی شده است
ب- علی مرتکب قتل خطای محض شده است

ج- علی به قصاص محکوم می‌شود
د- علی مرتب جرمی نشده است

۸- حضور طفل برای رسیدگی به دادخواست ضرر و زیان توسط دادگاه اطفال و نوجوانان الزامی است؟

الف- مطلقاً حضور طفل لازم نیست
ب- حضور طفل لازم نیست مگر در صورتی که توضیحات وی برای صدور رأی ضروری باشد
ج- حضور طفل در صورت صلاحدید لازم است
د- حضور طفل بلامانع است

۹- به چه جرایمی در دادگاه انقلاب رسیدگی می‌شود؟

الف- جرایمی که مجازات قانونی آن سلب حیات است
ب- جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی، جرایم مواد مخدر
ج- جرایم علیه تمامیت جسمانی با ثلث دیه یا بیشتر
د- جرایم اطفال و نوجوانان
۱۰- دادگاه صالح برای رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی چه دادگاهی است؟

الف- دادگاه کیفری یک
ب- دادگاه انقلاب
ج- دادگاه کیفری یک مرکز استان محل وقوع جرم با حضور هیئت منصفه
د- دادگاه کیفری یک مرکز استان محل وقوع جرم
۱۱- به جرایم کدام شخصیت‌های زیر در دادگاه کیفری تهران رسیدگی می‌شود؟

الف- اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام- فرمانداران- فرمانداران مراکز استان‌ها

ب- نمایندگان مجلس شورای اسلامی- استانداران- وزیران

ج- مدیران اطلاعات استان‌ها- اعضای شورای نگهبان- مشاوران وزیر
د- مدیران ادارات دولتی- دادستان دیوان محاسبات- رئیس جمهور

۱۲- به جرایم کدام شخصیت‌های زیر در دادگاه کیفری مرکز استان محل وقوع جرم رسیدگی می‌شود؟

الف- رؤسای سه قوه- فرمانداران- اعضای شورای نگهبان
ب- رؤسای دانشگاه‌ها- شهرداران مراکز شهرستان‌ها- فرمانداران
ج- فرمانداران- استانداران- سفیران دولتی
د- فرمانداران- وزیران- مدیران ادارات دولتی

۱۳- نوجوان ۱۶ ساله متهم به قتل عمدی فردی تحت تعقیب می‌باشد. مرجع صالح جهت رسیدگی به اتهام وی کجاست؟

الف- دادگاه اطفال و نوجوانان محل اقامت نوجوان
ب- دادگاه اطفال و نوجوانان محل وقوع جرم

ج- دادگاه کیفری یک ویژه اطفال و نوجوانان محل وقوع جرم

د- دادسرای ویژه نوجوانان محل وقوع جرم

۱۴- نوجوان ۱۶ ساله مرتکب حمل مواد مخدر مستوجب اعدام می‌شود. رسیدگی به جرم او در صلاحیت چه دادگاهی است؟

الف- اطفال و نوجوانان
ب- انقلاب
ج- کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم نوجوانان
د- کیفری دو

۱۵- فرماندار گرگان که مقیم اردبیل است در شهرستان قم مرتکب تصادف منجر به فوت می‌شود رسیدگی به جرم وی در صلاحیت دادگاه کدام شهرستان است؟

الف- گرگان
ب- اردبیل
ج- تهران
د- کرج

- ۱- گزینه «ج» صحیح است. (۱)
۲- گزینه «د» صحیح است. (۲)
۳- گزینه «ج» صحیح است. (۳)
۴- گزینه «الف» صحیح است. (۴)
۵- گزینه «د» صحیح است. (۵)
۶- گزینه «ج» صحیح است. (۶)
۷- گزینه «ج» صحیح است. (۷)
۸- گزینه «ب» صحیح است. (۸)
۹- گزینه «ب» صحیح است. (۹)
۱۰- گزینه «ج» صحیح است. (۱۰)
۱۱- گزینه «ب» صحیح است. (۱۱)
۱۲- گزینه «ب» صحیح است. (۱۲)
۱۳- گزینه «د» صحیح است. (۱۳)

پی‌نوشت‌ها

- رجوع شود به ماده ۲۹۰ تا ۲۹۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲
- رجوع شود به ماده ۲۹۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲
- رجوع شود به ماده ۳۰۰ تا ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲
- رجوع شود به ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲
- رجوع شود به مواد ۳۰۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲
- رجوع شود به ماده ۳۰۱ و ۳۰۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

- رجوع شود به ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری
- رجوع شود به ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری
- رجوع شود به ماده ۳۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری
- رجوع شود به ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری
- رجوع شود به تبصره ماده ۲۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری
- رجوع شود به ماده ۳۱۵ ق.آ.د.ک و تبصره ذیل آن
- رجوع شود به ماده ۳۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری

آشنایی با حقوق شهروندی

نکاتی چند در خصوص بیمه شخص ثالث در حوادث رانندگی

بر اساس ماده ۲ قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه (مصوب ۹۵/۲/۲۰) کلیه دارندگان وسایل نقلیه اعم از اینکه اشخاص حقیقی یا حقوقی باشند، مکلفاند وسایل نقلیه خود را در قبال خسارت بدنی و مالی که در اثر حوادث رانندگی به اشخاص ثالث وارد می شود به میزان حداقل دیه یک مرد مسلمان در ماههای حرام، بیمه کنند.

در قانون مذکور نسبت به قانون سال ۱۳۴۷ و حتی قانون آزمایشی سال ۱۳۸۷ ضمن اینکه باید اذعان نمود در حد خود توانسته پل خوبی بین حقوق خصوصی و عمومی بزند و به یکی از قوانین مترقی تبدیل گردد، تحولات و نوآوری های دیگری از جمله افزایش تعهدات بیمه گر و صندوق تأمین خسارت های بدنی را پیش بینی و به طور کلی تسهیلات مضاعفی را برای تسریع پرداخت خسارات شامل هزینه های معالجه و از کارافتادگی بزه دیده به منصفه ظهور گذاشته است.

البته این امر نشان از اهمیت دادن

قانون گذار به لحاظ حقوق بیشتر زیان دیده در حوادث رانندگی است؛ زیرا اولاً، قواعد عمومی مسئولیت مدنی به شکل مرسوم خود (در گذشته) قابل اجرا نیست و نتیجه نادرستی به بار می آورد. ثانیاً، متأسفانه از آنجایی که کشور ما در زمینه تصادفات جاده ای دارای آمار نسبتاً بالایی است، به طور کلی حتی بر صنعت توریسم به عنوان یکی از منابع جذب ثروت لطمه وارد نموده، بهره گیری از ظرفیت های آن می تواند به حل چنین معضلاتی نیز کمک کند.

تعیین حداقل تعهدات بدنی به اندازه دیه مرد مسلمان در ماه های حرام

از مهم ترین تغییرات قانون جدید اینکه مطابق ماده ۸، حداقل مبلغ بیمه موضوع این قانون در بخش خسارت بدنی معادل حداقل ریالی دیه یک مرد مسلمان در ماه های حرام است. این امر اولاً، از جمله نقاط قوت این قانون است؛ زیرا در سال های پیش که حداقل تعهدات اجباری بیمه نامه ها به مانند بسیاری از شرکت های خودروساز با مبلغ واقعی دیه برابر نبود، بخشی از زندانیان را از همین افراد تشکیل

می داد. ثانیاً، با تغلیظ دیه موضوع ماده ۵۵۵ قانون مجازات اسلامی تطبیق دارد. البته لازم به ذکر است بر اساس ماده ۵۵۶ و ۵۵۷ قانون مجازات اسلامی رعایت این امر در خصوص زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان و بالغ و نابالغ در موارد تجاوز به نفس است و خسارت بر اعضا را شامل نمی شود. ثالثاً، گرچه بر طبق ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی، دیه اعضا تا کمتر از ثلث برابر با مرد است و در موارد ثلث و زائد بر ثلث همچنان دیه زن نصف مرد پیش بینی شده، لیکن باید توجه نمود که مطابق تبصره ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی: «در کلیه جنایاتی که مجنی علیه مرد نیست، معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از صندوق تأمین خسارت های بدنی پرداخت می شود».

نحوه پرداخت خسارت در حوادث منجر به فوت

بر اساس ماده ۳۶ در حوادث منجر به فوت، در صورت مطالبه اولیای دم یا قائم مقام متوفی یا درخواست مسبب حادثه بدون نیاز به رأی مراجع قضایی، پس از دریافت گزارش کارشناس راهنمایی و رانندگی، کمیسیون

جلوگیری از سوانح راه‌آهن (موضوع تبصره ۲ ماده ۲ قانون دسترسی آزاد به شبکه حمل و نقل ریلی) یا پلیس‌راه و در صورت لزوم گزارش سایر مقامات انتظامی و پزشکی قانونی بیمه‌گر وسیله نقلیه مسبب حادثه و یا صندوق حسب مورد می‌توانند خسارت بدنی را به ورثه قانونی متوفی با رعایت ماده ۳۱ این قانون بپردازند والا مطابق تبصره همین ماده تعهد بیمه‌گر پرداخت خسارات بدنی به قیمت یوم‌الاداء است و نمی‌تواند بابت مابه‌التفاوت خسارت پرداختی و میزان تعهد وی (موضوع ماده ۱۳ این قانون) به صندوق رجوع کند.

در صورت عدم مطالبه نیز، بیمه‌گر می‌تواند بدون نیاز به رأی مرجع قضایی خسارت بدنی را مطابق ماده ۳۲ این قانون به صندوق تودیع کند. از توجه و مذاقه در ماده ۳۶ می‌توان دریافت که با هدف قضا زادی و در راستای کاهش مراجعه به دادگستری یکی از ابتکارات وضع شده بها دادن قابل توجهی به گزارش کارشناسی جهت وصول خسارت منجر به فوت است، که بدون نیاز به مراجعه به مراجع قضایی میسر گردیده است.

افزایش تعهدات بیمه‌گر

بر اساس ماده ۱۵ «در موارد زیر بیمه‌گر مکلف است بدون هیچ شرط و اخذ تضمین، خسارت زیان‌دیده را پرداخت کند و پس از آن می‌تواند به قائم‌مقامی زیان‌دیده از طریق مراجع قانونی برای بازپایست تمام یا بخشی از وجوه پرداخت شده به شخصی که موجب خسارت شده، مراجعه کند:

الف- اثبات عمد مسبب در ایجاد حادثه نزد مراجع قضایی

جرائمه چهارصد هزار تومانی، هشتاد ضربه تازیانه و حبس تعزیری در انتظار رانندگانی است که شرب خمر می‌کنند؛ بنابراین دادگاه وظیفه دارد از باب جنبه عمومی جرم، به موضوع رسیدگی و حکم شایسته صادر کند. مضافاً اینکه مطابق ماده ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) که مقرر می‌دارد هرگاه فردی با وسیله نقلیه موتوری در حالت مستی یا فقدان گواهینامه اقدام به رانندگی کند، عمل وی جزو موارد مشدد و تشدید کننده محسوب شده و دادگاه مجازاتی بیش از دو سوم حداکثر مجازات تعیین خواهد کرد. در نهایت اینکه طبق این ماده قانونی فرد خاطی یک تا پنج سال از رانندگی محروم خواهد شد.

پ- در صورتی که راننده مسبب، فاقد گواهینامه رانندگی باشد یا گواهینامه او متناسب با نوع وسیله نقلیه نباشد.

ت- در صورتی که راننده مسبب، وسیله نقلیه را سرقت کرده یا از مسروقه بودن آن، آگاه باشد.

ضمناً بر طبق تبصره همین ماده و نیز مطابق ماده ۲۶ قانون در مواردی که طبق این قانون بیمه‌گر حق رجوع به مسبب حادثه دارد، اسناد وی در حکم اسناد لازم‌الاجراء است.

البته طبق ماده ۱۴ قانون در حوادث رانندگی منجر به جرح یا فوت که علت اصلی وقوع تصادف یکی از تخلفات رانندگی حادثه‌ساز باشد، بیمه‌گر مکلف است خسارت زیان‌دیده را بدون هیچ شرط و اخذ تضمین پرداخت کند و پس از آن می‌تواند برای بازپایست به مسبب حادثه مراجعه کند.

برگرفته از کتاب «حقوق جامع شهروندی» تألیف دکتر محمود براتی نیا

شایان ذکر است که یکی از انتقادات وارد به قانون جاری این است که در نگاه اول چنین تلقی می‌شود که برخوردهای این‌گونه انگیزه‌ای از برای تحریر به تجری نسبت به دیگران شود و رانندگان خاطی را وادار نماید با تکیه بر حمایت‌های افراط گونه قانون‌گذار اقدام به تجاوز به حقوق سایر شهروندان نمایند. به عبارت دیگر از قانون به عنوان ملجاء و پناهگاهی از برای ارتکاب جرایم عمدی سوءاستفاده کنند. لیکن باید توجه نمود از آنجایی که در این موارد از خودرو به عنوان آلت قتاله استفاده شده، موضوع مشمول ماده ۲۸۱ قانون مجازات اسلامی بوده و مجازات قصاص همچنان در انتظار مرتکب قتل عمد خواهد بود. افزون بر آن مطابق ماده ۵۳۲ در برخورد دو وسیله نقلیه هرگاه رفتار هر دو یا یکی از آنها مشمول تعریف جنایات عمدی گردد حسب مورد به قصاص یا دیه حکم می‌شود.

ب- رانندگی در حالت مستی یا استعمال مواد مخدر یا روان‌گردان مؤثر در وقوع حادثه که به تأیید نیروی انتظامی یا پزشکی قانونی یا دادگاه رسیده باشد.

گرچه این حمایت نیز قابل انتقاد به نظر می‌رسد، لیکن باید توجه داشت که مطابق ماده ۱۵۴ قانون مجازات اسلامی، این دو مورد از موانع مسئولیت کیفری تلقی نمی‌شود. به همین جهت ضمن اینکه مطابق ماده ۱۶ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن (مصوب ۱۳۶۷/۸/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام) مجازات خواهند شد، حسب ماده ۷۰۱ قانون مجازات اسلامی به‌عنوان حد مسکر نیز به اجرای حد و تعزیر محکوم خواهند شد. همچنین



اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رای می دادید؟



پرسش ۱۴۵:

یکی از زوجین مدعی فسخ نکاح به دلیل جنون طرف مقابل است و دادخواست فسخ نکاح به دادگاه تقدیم می کند. خواننده دعوا چه کسی باید باشد؟ آیا خود مجنون می تواند خواننده دعوا قرار گیرد؟ یا اینکه پس از معرفی به پزشکی قانونی و اثبات جنون این پرونده مختومه شده و درخواست حجر طرف دعوا شده و سرپرست تعیین شود و پس از آن طرح دعوا به طرفیت سرپرست تقدیم دادگاه شود پاسخ آن در هر یک از جنون ادواری و اطلاقی چگونه است؟

پاسخ مربوط به پرسش شماره ۱۴۴:

اگر منظور این است که بدون رسیدگی حکم داده شده است این امر نمی تواند مانع اجرای حکم قطعی باشد و اگر مراد این است که نسبت به ارقام و ارقام جهیزیه رأی صادر نشده و به تفصیل در حکم نیامده است در این صورت باید نخست مورد حکم تعیین، سپس با فرض قطعی شدن حکم اجراییه صادر گردد.

دادگاه صالح برای رسیدگی به اختلافات زوجین از نظر جهیزیه منظور از دعاوی راجع به نکاح، دعاوی و اختلافاتی است که ناشی از مقررات مربوط به نکاح مندرج در قانون مدنی و یا قوانین دیگر باشد؛ ولی چون رسیدگی به اختلافات زوجین از نظر جهیزیه که دعاوی مالی است ارتباطی به مقررات مربوط به نکاح ندارد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه های عمومی خواهد بود.

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۲۶۵ مورخ ۶۱/۴/۲۶ اداره کل حقوقی قوه قضاییه



ضایعه در گذشت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای علی شوشتری،

عضو هیئت تحریریه ماهنامه دادرسی را به خانواده ایشان و کارکنان شریف دستگاه

قضایی تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال برای آن فقید سعید علو درجات و

برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می نمایم.

جدول شماره ۱۴۵

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

عمودی

- ۱- بخش آغازین رمز جدول
- ۲- نویسنده کتاب «جمعیت و تنظیم خانواده» که در شماره «۱۴۴» دادرسی در مقاله «تأثیر عوامل جمعیتی...» منتشر شده است- ابطال آن یکی از امور رایج دادگاهها است
- ۳- غذای بیمار- شلوار جین- شخصی که اراده خالی از عیب از او ناشی شود- وفای بی انتها
- ۴- شهادت غیر منطبق با اصل- از انواع روایات- خزنده گزنده
- ۵- چهار عربی- زیادتی متصل در عقار- رحم کردن
- ۶- از علامات جمع- باران اندک- پیروی از افعال در فقه
- ۷- از مصادیق مطروحه در شماره «۱۴۴» دادرسی
- ۸- عدم قید در فقه و حقوق- زندگی کن- خط کش مهندسی
- ۹- یارو- امتها- بری از گناه
- ۱۰- ظرف فلزی- یکی از ادله اثبات دعوا- یکی از ارکان عقد مضاربه
- ۱۱- سقف دهان- به معنای وجوب هم در حقوق است- سوگند شرعی- خاک سرخ
- ۱۲- نویسنده کتاب «آیین دادرسی کیفری دانشگاهی» که منبع یکی از مقالات منتشر شده در شماره «۱۴۴» دادرسی است- وصفی برای چیزی که در حقیقت امر هستی دارد
- ۱۳- بخش سوم رمز جدول

افقی

- ۱- بخش انتهایی رمز جدول
- ۲- مجلسی در کشورمان- یکی از مباحث مطروحه در مقاله «تأثیر عوامل جمعیتی...» که در شماره «۱۴۴» دادرسی منتشر شده است
- ۳- پژمرده- خداوند- شغلی تجاری دارد- حرف دهان کجی
- ۴- فاصله‌ای با چشم غیر مسلح در فقه- شناخت خداوند- داغ و گرم
- ۵- گمشده در فقه و حقوق- سخت- خویشاوند نزدیک در فقه و حقوق
- ۶- مرکز فائو- یکی از مبانی اصل استصحاب- مهره برتر- یک خودمانی
- ۷- نویسنده کتاب «حقوق بین‌المللی کیفری» که در شماره «۱۴۴» دادرسی از آن نام برده شده است
- ۸- قانون بدون استفاده- به امام اقتدا می کند
- ۹- حالتی روحانی پس از ادراک انسان در فقه و حقوق- تقویم آن در دادخواست باید به پول ملی باشد- اولی ماه سرد و دومی مکان است
- ۱۰- از انواع حبس- از اقدامات انجام پذیرفته در طرح دادخواست- شهری در رفسنجان
- ۱۱- زمین ترکی- علفزار- کافی- نفس
- ۱۲- کارشناس یک نفره- مصداق یکی از مقالات منتشر شده در دادرسی «۱۴۴»
- ۱۳- بخش دوم رمز جدول

رمز جدول: یکی از مواد قانون مجازات اسلامی که در مقاله «اصل صلاحیت واقعی و تحولات آن در قانون مجازات اسلامی» از آن استفاده شده است.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ش	ع	ر	ض	م	ی	ن	م	ا	د	ی	م
۲	ب		ی	ن	ا	ث	ی	ع	د	م		ا
۳	د	م		ب	ر	ق	ت		ا	ن		ه
۴	ا	ع	د		ب	ا	ع	ر	ا		ص	ق
۵	ش	س	ر	پ		د	ل	ع		ا	ف	ی
۶	ا	ر		ا	ا		د		ش	ل		د
۷	م		ت	ی	ذ	و	ا	ر	ز	ا		ه
۸	ش	ر	ا	ی	ن		ل		ا	م	ر	د
۹	ه	د	ی	ه		ت	ی	م		ا	چ	ا
۱۰	ب	ا	ب		ن	ا	د	ز	ن		ر	ا
۱۱	ا	ل		خ		ا	م	د	ا	ن		ل
۱۲	ر		ه	و	ش	ع		ی	ر	ا	ج	س
۱۳	ن	و	ی	ن	ی	ل	ا	س	ل	و	ل	ی

پاسخ رمز جدول شماره ۱۴۴

ماهنامه دادرسی حلول سالی نوین را
به شما شادباش عرض می‌نماید.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱												
۲												
۳												
۴												
۵												
۶												
۷												
۸												
۹												
۱۰												
۱۱												
۱۲												
۱۳												

امام علی (ع)

صدای عدالت انسانی

عقوبات

برگرفته از کتاب «امام علی (ع)
صدای عدالت انسانی» نوشته جورج
جرداق، برگردان محمد علی سلطانی

در نامه‌ها، پیمان‌ها، سفارش‌ها و در خطبه‌ها و دیگر سخنان حضرت علی علیه‌السلام، زیبایی‌های جاودانی است که جوهره و هدف انسانی، مفهوم، شکل هستی، احوال روزگار و حوادث زمانه‌اش را در بر می‌گیرد. خرد حکیمانه او بر تخیل و قلب او حقایق علمی خالصی افکنده است؛ بنابراین چیزی بر نیکی و عاطفه گرم وی نمی‌گذرد، مگر آنکه آن را به حرکت درآورد، رشد دهد و برانگیزاند.

این گفتار، میراث بزرگی برای انسانیت است؛ زیرا قوانین و برنامه‌های ارجمندی در اخلاق افراد خاص و عموم مردم است که قوانین پیامبران، متفکران و حکیمان، در روزگاران و مکان‌های گوناگون، بر آن برتری ندارد.

بر جنگ‌افروزان امروزی و آنان که مسبب بدبختی‌های ملت و افراد هستند، بایسته است که همه به سخنان قهرمان اندیشه عربی و نابغه وجدان بشری، علی ابن ابی‌طالب، گوش فرا دهند و آن را درک کنند و در برابر گوینده بزرگوار آنها سر تعظیم فرود آورند.

بخشی از گفتار حضرت درباره خرد، دل و وجدان:

«هر کس به تو گمان نیک برد، گمانش را راست بدان».

«تا وقتی که برای سخنی که از زبان کسی بیرون می‌آید، توجیه نیکویی می‌یابی، بدان گمان بد نبر».

«بدترین مردم کسی است که به خاطر بدگمانی‌اش به کسی اعتماد نداشته باشد و نیز کسی که به خاطر رفتارهای ناشایستش، کسی به او اعتماد نکند».

«داوری علیه آدم معتمد بر پایه گمان، عدالت نیست».

«بدگمانی، دل‌ها را بیمار می‌کند، شخص امین را متهم می‌سازد، همدم را به وحشت می‌افکند و دوستی برادران را دگرگون می‌کند».

«مجاهد شهید در راه خدا با اجرتر از توانمندی که عفت به خرج می‌دهد، نیست. شخص عفیف، گویی فرشته‌ای از فرشتگان است».

«گذشت، زکات پیروزی است».

«هر قرار گرفته‌ای در فتنه، سرزنش نمی‌شود».

«سزاوارترین شخص به گذشت، تواناترین آنان به کیفردهی است».

«عیوب برادرت را پوشان و از خطاهای دوست در گذر».

«در همه کارهایت صادق باش».

«هیچ بدی، بدتر از دروغ نیست».

«دروغگو در زمان امنیت هم بر خود بیم دارد».

«علامت ایمان آن است که راستی را در جایی که به زبان توست، بر دروغی که به سودت است، ترجیح دهی».

«از دروغ دوری کنید، راستگو بزرگوار و نجات یافته است و دروغگو بر لبه پرتگاه هلاکت و بدبختی است».

«دروغگو و مرده مثل هم هستند، زیرا برتری زنده بر مرده، در اعتماد به اوست؛ وقتی به سخن او اعتماد نشود زندگی‌اش باطل است».

«اگر راستگو باشی، پاداشت خواهیم داد و اگر دروغگو باشی، کیفرت خواهیم داد».

«دروغ به شوخی و جدی درست نیست. روا نیست که به دختر بچه‌ای وعده‌ای بدهی و به آن وفا نکنی. دروغ انسان را به زشتی‌ها رهبری می‌کند».

«بهترین گفتار آن است که رفتار، آن را تصدیق کند».

«کسی که در گفتارش راستی نباشد، ارجمندترین اخلاقش را از دست داده است».

«شمشیر برنده در دست شخص شجاع، برای او عزت‌آورتر از راستی نیست». «زشت‌ترین راستی، خودستایی است». «گریبانم در گرو سخنم است». «به پیمان‌ها پایبند باشید». «پس از قولی که دادی نیرنگ زن، پیمان‌ت را نشکن و بر دشمنت خیانت نورز». «وقتی پیمانی بستید، بدان وفا کنید؛ هرگاه داوری کردید، عدالت بورزید و تنها به پدران‌تان افتخار نکنید». «مانند کسی نباش که نهی می‌کند ولی خود روی برنمی‌تابد، دستور می‌دهد ولی خود عمل نمی‌کند، پندها را توصیف می‌کند و خود پند نمی‌گیرد، چنین شخصی به مردم ضربه وارد می‌کند و خودش را گول می‌زند». «با شخص احمق دوست نباش ... زیرا کار خودش را می‌آراید و دوست دارد که تو هم مثل او باشی». «از دوستی با فرد احمق بهره‌ی که می‌خواهد سود برساند، اما ضرر می‌زند. از دوستی با شخص بخیل نیز بهره‌ی که لازم‌ترین چیزها را از تو دور می‌کند. از دوستی با دروغگو بهره‌ی که او چون سراب است؛ دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌نمایاند». «آدم بی‌ثبات دوستی ندارد، دروغگو وفا ندارد، آدم حسود آرامش ندارد و شخص پست مرآت ندارد». «از نیرنگ‌زنی بر حذر باش که اخلاق افراد پست است». «سوگند به خدا که معاویه از من زیرک‌تر نیست، اما او نیرنگ می‌زند. اگر نیرنگ زشت نبود، من زیرک‌ترین مردم بودم». «فرصت‌های خیر را دریابید».

«کار خیر انجام دهید و چیزی از آن را کوچک نشمارید، زیرا خیر کم زیاد است و کوچک آن هم بزرگ است». «تلاش‌گر در راه خیر، چون کننده کار خیر است؛ اما تلاش‌گر در راه شر و جنگ‌جو علیه خیر، دشمن خدا و بشر است». «هیچ‌کس از شما نگوید فلانی برای کار خیر از من شایسته‌تر است که سوگند به خدا چنین خواهد شد». «هرگاه چهره شر حرکت کرد ولی آشکار نشد، گرفتاری می‌زاید و اگر ظاهر شد، درد می‌زاید. هرگاه سیمای نیکی حرکت کرد ولی آشکار نشد، گشایش می‌زاید و چون آشکار شد، لذت می‌زاید». «زیرک آن است که امروزش از دیروزش بهتر باشد». «هر کس که دو روزش همگون باشد، زیان دیده است». «هرگاه شری دیدید، از آن روی برتابید». «هر کس به خاطر کار منت بگذارد، آن را تباه ساخته است». «ناشکری کسی، هرگز تو را از کار نیک باز ندارد». «کار خیر کنندگان به انجام آن نیازمندتر از نیازمندان هستند». «کار خیر کوچکی را که می‌توانی انجام دهی به خاطر انجام بزرگ‌تر، کوچک نشمار؛ زیرا چیز کم به هنگام نیازمندی، پر سودتر از چیز در زمان بی‌نیازی است». «به نیکوکاران نزدیک شو تا از آنان شوی». «کار نیک کننده از نیکی بهتر و کار بد کننده از بدی بدتر است».

«کار نیک را به خاطر ریاکاری انجام نده و آن را به خاطر شرمگینی ترک نکن». «هر کس که نیک و بد را از هم تشخیص ندهد، همچون چهارپایان است». «از خداوند بخواه که تو را بر انجام همه خوبی‌ها نیرومند سازد». «خداوند پاداش آن کس را که کار نیک‌تر انجام می‌دهد، از بین نمی‌برد». «در پی خیر و اهل خیر باشید و بدانید که نیک‌تر از نیکی، نیکی کننده است و بدتر از بدی، بدی کننده است». «من و عباس و عمر درباره کار نیک سخن می‌گفتیم. من گفتم: «بهترین خوبی، پوشیده آن است». عباس گفت: «بهترین خوبی، کوچک شمردن آن است». عمر گفت: «بهترین خوبی، زود انجام دادن آن است». رسول خدا (ص) نزد ما آمد و فرمود: «درباره چه بحث می‌کردید؟» به وی موضوع را گفتیم، فرمود: «بهترین آن، همه اینهاست». «هیچ روزی بر فرزند آدم نمی‌گذرد، مگر آنکه به او می‌گوید: «من روز جدیدی هستم و گواه بر تو هستم. در این روز خیر بگو و خیر انجام بده که پس از این هرگز مرا نخواهی دید». «انسان شریف، خوبی‌های بسیاری در نظر دارد، بخشی از آنها را انجام می‌دهد و بر آنچه از دستش رفته است، آه می‌کشد که چطور آنها را انجام نداده است. خودش را به عدل ملتزم می‌کند، حق را می‌ستاید و بدان عمل می‌کند، برای کار خیر نهایی در نظر نمی‌گیرد، مگر آنکه قصد آن کند و به وجود آن در جایی گمان نمی‌برد، مگر آنکه عزم آنجا می‌کند».

باج خواهی

به قلم: قهرمان مرادی، مستشار دادگاه تجدید نظر نظامی استان تهران

و هر چه با تلفن همراهش تماس گرفته در دسترس نبوده است. موضوع مفقودی نرگس جهت بررسی و اعلام نتیجه به پاسگاه انتظامی محل ارجاع و معلوم می‌شود که جسد زن مکشوفه، همان نرگس دختر مادری است که با مراجعه به دادسرای عمومی اعلام مفقودیت کرده بود. تحقیق از مادر نرگس و بررسی‌های بعدی نشان می‌دهد که نرگس تا یک سال پیش در یک شرکت کار می‌کرده است و تاکنون سه مرتبه شوهر کرده است. او چهار سال پیش از شوهر اولش منصور جدا شده و یک دختر ۶ ساله از ایشان دارد و در قبال بخشیدن مهریه‌اش، نگهداری دخترش سحر به او واگذار شده است و شش ماه بعد از جدایی از همسرش، سه، چهار ماهی در صیغه فردی به نام بهرام بوده و پس از آن با نادر ازدواج کرده و حدود یک سال است که از نادر جدا شده است. در تحقیقات بعدی مشخص می‌شود که کم و بیش نرگس با شوهرانش به‌خصوص پدر سحر و نادر درگیری داشته است؛ از این‌رو شوهران سابق نرگس دستگیر و مورد تحقیق و بازجویی قرار می‌گیرند. در بدو امر و خیلی زود بی‌گناهی منصور و بهرام ثابت و هر دو نفر آزاد می‌شوند و اما نادر شوهر سوم نرگس، ظاهراً از شنیدن خبر مرگ نرگس شوکه شده و به گریه می‌افتد و می‌گوید مرگ نرگس برای من غیر قابل تصور است او زن بسیار خوب و مهربانی بود. حدود دو سال با هم زندگی کردیم. ما زندگی را با عشق شروع کردیم؛ اما متأسفانه نتوانستیم آن‌را به سرانجام برسانیم و به ناچار کار ما به

انگشت انگشتی یک انگشت طلا و در گوش‌هایش یک جفت گوشواره دارد. اوضاع و احوال نشان می‌دهد که انگیزه قاتل یا قاتلین سرقت یا اخاذی نبوده است چون اگر انگیزه قتل، سرقت یا اخاذی بود می‌بایستی قبل از رها کردن جسد طلاها را درمی‌آوردند و آنچه که در معاینه محل و جسد محرز می‌گردد آن است که مقتوله در محل کشف جسد به قتل نرسیده است بلکه قتل در جای دیگری بوده و جسد از آنجا حمل و در این محل، بدون هیچ مدرک هویتی رها شده است؛ چون هیچ آثاری از درگیری، کشمکش و زد و خورد در محل رؤیت نمی‌شود. محل کشف جسد در رصد دوربین‌های نصب شده در اطراف نبوده و هیچ شاهدهی وجود ندارد. عوامل تشخیص هویت نسبت به تهیه فیلم، عکس، تصویربرداری، آثار برداری جنایی و انگشت‌نگاری اقدامات لازم را به عمل آورده و جسد جهت تعیین علت قطعی مرگ به پزشکی قانونی منتقل می‌گردد و دستورات قضایی لازم برای شناسایی اولیاء دم مقتوله و شناسایی و دستگیری قاتل یا قاتلین صادر می‌گردد. از طرفی مقارن با کشف جسد، مادری به دادسرای عمومی مراجعه و خبر مفقود شدن دختر ۳۲ ساله‌اش به نام نرگس را می‌دهد و تظلم‌خواهی می‌کند و مدعی می‌شود دخترش نرگس از عصر روز قبل مفقود شده و خبری از او نیست. او می‌گوید دختر ۶ ساله نرگس از دو شب قبل در خانه آنها بوده و قرار بود عصر دیروز نرگس بیاید و او را با خود ببرد که تا الان نیامده و از دیروز هیچ خبری از او ندارد

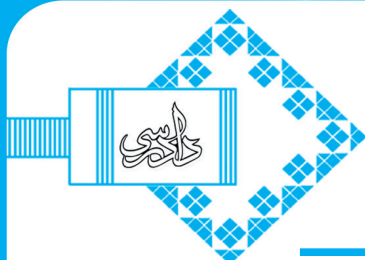
در ساعت هفت صبح یک روز پاییزی بسیار سرد و در حالی که باد تندی در حال وزیدن بود، بازپرس جنایی در دفتر محل کارش در حال مطالعه و تصمیم‌گیری پرونده‌ها بود که تلفنی به او اطلاع دادند جسد زنی حدوداً ۳۲ ساله در کنار یکی از بوستان‌ها در داخل جوی آبی کشف شده است و مأمورین انتظامی، صحنه وقوع جرم را عیناً حفظ کرده‌اند. پس از وصول گزارش، بازپرس ویژه قتل، بلافاصله همراه با مأمورین مرکز تشخیص هویت پلیس جنایی و پزشکی قانونی و مأمورین عملیاتی ویژه کشف جرایم، به سمت محل کشف جسد حرکت کرده و یک ساعت بعد در صحنه حاضر می‌شوند. رئیس پاسگاه انتظامی محل می‌گوید پس از اعلام خبر کشف جسد، سریعاً به محل عزیمت کرده و پس از رسیدن، با جسد خون‌آلود زن جوانی در جوی آب روبرو شده و موضوع را که تأیید شده بود گزارش کردیم. در منتهی‌الیه یکی از بوستان‌های خلوت در جایی که نور کافی هم در شب ندارد در داخل جوی آبی جسد زنی مشاهده می‌شود. جسد متعلق به زنی است حدوداً ۳۲ ساله با موهای رنگ کرده و با سر و صورت آرایش شده، با البسه مانتو طوسی و شلوار سرمه‌ای، جوراب سفید، بدون روسری و چادر و بدون کفش، جمود نعشی شروع شده و حکایت از آن دارد که ساعت‌ها از مرگ مقتوله می‌گذرد. آثار چندین ضربه و بریدگی‌های عمیق با شیئی برنده و نوک تیز شبیه چاقو، در سر و صورت، شکم و پهلوی مقتوله مشهود است. مقتوله در

جدایی کشید. من علاقه زیادی به نرگس داشتم و راضی به جدایی از او نبودم و این خود نرگس بود که زیر بار نرفت؛ حتی بعد از جدایی هم قصد داشتم او را به زندگی با خود برگردانم اما موفق نشدم. نادر مدعی می‌شود که از چهار ماه قبل نرگس را ندیده است و فقط هر از چند گاهی تلفنی حال یکدیگر را پرسیده‌اند. یکی از همسایه‌ها شهادت می‌دهد که عصر روز قبل از کشف جسد، نادر را در محل و با نرگس دیده است، بدون اینکه نادر متوجه شود پرینت تلفن‌های او و نرگس از سه ماه قبل، از مخابرات اخذ و معلوم می‌شود که درگیری بین آنها بسیار شدید بوده است. متن پیامک‌های ارسالی حاکی از اخاذی‌های متعدد از نادر توسط نرگس را دارد. نادر با تنها شاهد تعرفه شده که خانمی است و او را می‌شناخته و می‌دانست ایشان شوهر نرگس بوده است مواجهه حضوری داده می‌شود. زبان نادر بند می‌آید و حرفی برای گفتن ندارد. از طرفی متن پیامک‌های ارسالی از طرف نادر حکایت از یک تهدید جدی از ناحیه وی برای نرگس را دارد. نادر چاره‌ای جز اعتراف ندارد. او درخواست یک نخ سیگار می‌کند و پس از کشیدن سیگار آه سر می‌کشد و اعتراف می‌کند و می‌گوید حدود سه سال پیش در یک مرکز خرید به صورت اتفاقی با نرگس آشنا شدم و پس از آن سه چهار بار با یکدیگر بیرون رفتیم و ملاقات داشتیم. در این سه، چهار جلسه نرگس از زندگی سختی که داشت و در رنج و عذاب بودنش و شکستی که خورده و اینکه محبتی ندیده صحبت می‌کرد. او می‌گفت یکی را می‌خواهم سایه بالا سرم، سنگ صبورم باشد و بتوانم به او تکیه کنم. حرف‌های نرگس به دلم نشست. من هم به او گفتم که دارای همسر و سه فرزند هستم و خانواده‌ام را دوست دارم و از نظر مالی رفاه نسبتاً خوبی دارم و می‌توانم زندگی

یک نفر دیگر را اداره کنم و بعد با پیشنهاد من ازدواج کردیم. قصدم کمک به نرگس بود و قبل از ازدواج از او قول گرفتم تحت هیچ شرایطی نباید خانواده‌ام متوجه این ازدواج شوند. نرگس هم قبول کرد و قول داد. من هم به خاطر اینکه حسن نیت را نشان بدهم با او ازدواج دائم کردم اما چون سابقه دو بار ازدواج قبلی داشت مهریه را معمولی قرار دادیم. نرگس هم راضی بود و قرار گذاشتیم بچه‌ای هم نداشته باشیم و او به دخترش برسد. سال اول ازدواج هیچ مشکلی نداشتیم تا اینکه پس از مدتی اختلاف من و او شروع شد. نرگس می‌گفت تو همه وقت خودت را با همسر اولت می‌گذرانی و به ندرت به من سر می‌زنی و من شب‌ها که تنها هستم می‌ترسم؛ اما اینها بهانه بود و من حداقل هفته‌ای یک بار به او سر می‌زدم و نمی‌گذاشتم هیچ کم و کسری داشته باشد. روزها به همین منوال می‌گذشت و هر روز اختلاف‌ها بیشتر می‌شد. نرگس سر به هوا و سرکش شده بود و دیگر به حرف‌هایم گوش نمی‌داد. چند بار به سراغش رفتم که دیدم در خانه نیست و معلوم نبود با چه کسی و یا چه کسانی و به کجا رفته است. دیگر اعتماد سابق را به او نداشتیم. در هر حال مجبور به جدایی از هم شدیم. بعد از جدا شدن بود که اخاذی‌های نرگس شروع شد و به بهانه‌های مختلف از من پول می‌گرفت و اگر پول نمی‌دادم تهدید می‌کرد که موضوع ازدواج با او و خیانت به همسر را به خانواده‌ام خواهد گفت. به خاطر اینکه نرگس حرفی به خانواده‌ام نگویید چندین بار برایش طلا خریدم تا قدری آرام شود؛ اما هر بار پس از گذشت چند روز همان رفتار قبل خودش را از سر می‌گرفت. در روز قتل با نرگس قرار گذاشتم تا هم صحبت کنیم و هم پول مورد نظر او را بپردازم. عصر به دنبالش رفتم و پس از سوار کردنش

به محل خلوتی رفتیم. مقداری میوه و تنقلات گرفته بودم. در حال خوردن میوه به او گفتم که به علت مشکلات مالی امکان پرداخت پول به او را ندارم. نرگس بعد از شنیدن حرف‌هایم مرا به خیانت متهم کرد و شروع به جوسازی و سروصدا کرد و سوار ماشین شد و گفت به محض اینکه برگردد من را رسوا کرده و خیانتم را به همسرم خواهد گفت. می‌دانستم که نرگس دیر یا زود این کار را خواهد کرد و من نمی‌خواستم که کانون خانواده‌ام به هم بخورد و در بین فامیل و دوستان و آشنایان سکه یک پول شوم و اعتبارم را از دست بدهم. من هم پشت فرمان نشستم تا برگردیم. هر لحظه جیغ و دادهای نرگس بیشتر می‌شد و حرف‌هایم گوش نمی‌داد تا اینکه چاقوی ضامن‌داری که در جیب چپم داشتم را درآورده و با پشت آن محکم به دهانش زدم که دندان‌هایش شکست و خون جاری شد و بعد از آن فرصت نفس کشیدن هم به او ندادم با همان چاقو ده‌ها ضربه به سر، صورت، پهلوی و شکم زدم و نفسش را بریدم تا دیگر من را تهدید و اخاذی نکند، آن محل جای خوبی برای انداختن جسد نبود. می‌خواستم جنازه را جایی رها کنم که تصادف تصور شود. جسد را به صندلی عقب منتقل کردم و ملحفه‌ای روی آن کشیدم و به کنار آن بوستان آورده و در تاریکی شب به داخل جوی آب انداختم. بله نتیجه باج‌خواهی نمی‌توانست جز قتل باشد؛ اما دیده شدنم در محل سکونت نرگس و پیامک‌های ارسالی از دو طرف من را لو داد و دستگیر شدم. نادر تحت‌الحفظ و با صدور قرار بازداشت به زندان معرفی می‌گردد تا در آینده‌ای نه چندان دور محاکمه و به سزای عمل ننگین خود برسد.

هرگونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و حقوقی صرفاً اتفاقی است.



راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- لطفاً برای اشتراک ماهنامه دادرسی، نکات زیر را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کد پستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۳ نزد بانک ملی، شعبه سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه دادرسی و یا به شماره تلفکس: ۰۲۱-۸۲۹۰۲۵۷۸ ارسال دارید.
 - ۳- صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
تلفن: ۰۲۱-۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
 - ۴- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۵- حق اشتراک برای شش شماره مجله دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۴۶۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۲۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستانها با پست عادی ۴۷۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۳۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره مجله دادرسی برای تهران، با پست عادی ۳۸۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۶۴۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستانها، با پست عادی ۳۹۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۶۵۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۷- مجلات صحافی شده دادرسی با جلد گالینگور موجود می‌باشد.
 - ۸- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله دادرسی به شماره تلفن ۰۲۱-۸۲۹۰۲۵۷۷ اعلام نمایید.
 - ۹- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه قضاییه و وکلا می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف بهره‌مند شوند.

ماهنامه دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی:	تاریخ تولد:	شماره اشتراک:
میزان تحصیلات:	شغل:	مبلغ واریزی:
نوع درخواست:	☐ اشتراک مجله	شش نسخه از شماره
نشانی کامل جهت ارسال نشریه:		
کد پستی:	صندوق پستی:	تلفن:
پست الکترونیکی:		

فرم اشتراک